

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران



به ضمیمه لوح فشرده

شهدای دانش آموز

استان مازندران
تهیه و تنظیم: میثم عادل



پنجاه سال عبادت کردید، و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیتنامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و تفکر کنید.

وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران

تهیه و تنظیم: میثم عادل

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی شود. درس را هر کجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه. خوشبخت کسی است که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.
در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را درپیش گرفتند.
حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.
مثل اینها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

همکلاسی

یادبود شهدای دانش آموز و فرهنگی
www.hamkelasi21.ir

همکلاسی

کانون فرهنگی، تبلیغی



کانون فرهنگی و تبلیغی

استان مازندران

انجمن اولاد و جوانان
استان مازندران

بنیاد شهید و امور ایثارگران
استان مازندران

سازمان فرهنگ و عبادت
استان مازندران

بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای
مقاومت اسلامی استان مازندران

بنیاد شهید و امور ایثارگران
استان مازندران

کانون فرهنگی و تبلیغی
استان مازندران



وصیت نامه و زندگی نامه
شهرستان فریدونکنار

هدیه برای همه

گردآورنده : میثم عادل

شهریور ۱۳۹۷

کتاب فریدونکنار

همکلاسی
کانون فرهنگی، تبلیغی

شماره تماس : ۰۱۱۳۳۳۵۴۶۳۳ - ۰۲۱ - ۰۹۱۱۵۸۶۰۰۲۱ - www.hamkelasi21.ir

پیام امام خمینی(ره) :

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه مقابل شماسمت جمالتی از وصیت های عده ای از شهدای انقلاب اسلامی است.

براستی انسان را به یاد شهدای صدر اسلام می اندازد. من شرمم می آید که خود را در مقابل این عزیزان سرشار از ایمان و عشق و فداکاری به حساب آورم؛ آنان با عشق به خدای بزرگ به معشوق خویش پیوستند و ما هنوز در خم یک کوچه هم نیستیم.

خداوندا، این عزیزان از خود گذشته را در جوار رحمت خود بپذیر، و ما را از قیدها و بندهای خودبینی و خودخواهی نجات مرحمت فرما. «إنک ذو الفضل العظیم».

روح الله الموسوی الخمينی (۱ اردیبهشت ۱۳۶۰) (صحیفه امام، ج ۱۴، ص: ۳۱۰)

پیام امام خامنه ای(مدظله) :

*** حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی به مناسبت برگزاری نخستین کنگره "راه کربلا"، ویژه بزرگداشت شهدای انجمنهای اسلامی دانش آموزان، پیامی صادر فرمودند.

بسم الله الرحمن الرحيم

در بوستان پر بار و برکت ایثار و شهادت که فضای ایران اسلامی را آکنده از عطر صفا و معنویت کرد لاله زار شهدای دانش آموز دارای جلوه ای ویژه و حال و هوایی بشدت تأثیرگذار است. نوجوانان و جوانانی که در سپیده دم عمر کوتاه خویش ندای "ارجعی الی ربک راضیه مرضیه" را به گوش دل نورانی خویش شنیدند و همچون کبوترانی سبکبال به بهشت رضوان الهی پرواز کردند. هرگاه در میان ملتی تفکر سالم و نجاتبخش در سطح وسیع جوانان نورسته گسترش و عمق یابد فلاح و رستگاری آن جامعه و آن ملت، محتوم و تخلف ناپذیر می گردد. نسل جوان مظهر تلاش و ابتکار و صفا و وارستگی است. انقلاب کبیر اسلامی توانست در برابر هجوم بی امان فساد و شهوترانی و بیکارگی و عاداتهای زشت به سوی نسل جوان معاصر خود، سدی نفوذ ناپذیر بسازد. دستهای مرموز، دل‌های بدخواهی که تهاجم آن گنداب اخلاقی را به سوی دل و جان جوانان در همه جای گیتی سازماندهی می کردند در این حصار تسخیرناپذیر از کار بازماندند و نتیجه همانست که در تاریخ افتخارات ایران در شمار بلندترین قله هاست. امروز دولت و ملت بخصوص مسؤولان امور آموزش و پرورش و دیگر مسائل جوانان، باید حفاظت از آن سد منبع را بزرگترین وظیفه ای انسانی و انقلابی خود بدانند.

از خداوند متعال علو درجات شهدای دانش آموز و دیگر شهیدان این مرز و بوم و صبر و اجر بازماندگان آنان را خواستارم.

سید علی خامنه ای (۲۴ فروردین ۱۳۷۷)

مقدمه :

چه بسا که نوجوانی زمینی، بزرگ مردی آسمانی می شود. مگر نه این که پیامبر^(ص) اُسامه نوزده ساله را به خاطر شجاعت و درایتش بر همه شیوخ عرب فرمانده کرد و مگر نبودند نوجوانانی در کربلا که علم و پرچم دفاع از ولایت برداشتند.

درس را هرکجا که باشد باید آموخت، روزی پشت میز مدرسه و روزی هم پشت خاکریز جبهه.

خوشبخت کسی است؛ که بفهمد کدام درس اهمیت بیشتری دارد، کلاسش کجاست و معلمش کیست.

به هر حال در زمانه ای نه چندان دور نوجوانانی از همین کوچه پس کوچه های شهر ما درس و بازی شان را رها کردند و راه آسمان را در پیش گرفتند.

حالا اگر خوب ببینی بر سر همان کوچه پس کوچه ها نام آنها به یادگار مانده. هر چند دیگر جبهه ای در کار نیست ولی امتحان همیشه هست، خدا کند بشود امتحان را خوب پس داد.

مثل این ها که زندگی نامه و وصیت نامه شان را می خوانی ...

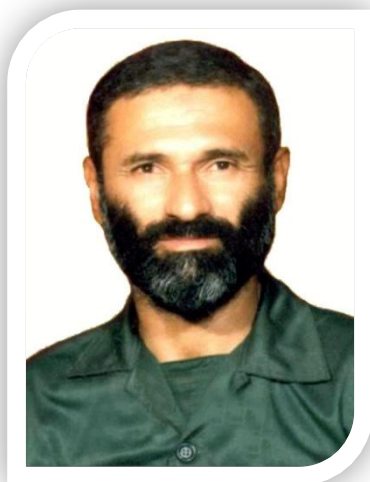
کتاب شهدای دانش آموز مجموعه ای از وصیت نامه و زندگی نامه شهدای دانش آموز استان مازندران می باشد که در این کتاب ۶۱ شهید دانش آموز **شهرستان فریدونکنار** به همت جمعی از دانش آموزان و دانشجویان و طلاب کانون فرهنگی، تبلیغی همکلاسی آسمانی تدوین و چاپ شده است.

همچنین مراتب تشکر و قدردانی از مجموعه هایی همچون آموزش و پرورش، بنیاد شهید، کنگره شهدای سپاه، انجمنهای اسلامی دانش آموزان، بسیج دانش آموزی و ... که در جمع آوری اسناد و اطلاعات مربوط به شهدا و امور چاپ همکاری نمودند را داریم.

پروردگارا! قلب مقدس حضرت ولی عصر(عج) را از همه ی ما خشنود کن. روح مطهر امام بزرگوار و ارواح طیبه ی شهدا را از ما خشنود و راضی بگردان. آن چه گفتیم، برای خودت و در راه خودت قرار بده و آن را به کرمات از ما قبول کن.

والسلام علی عبادالله الصالحین

میشم عادل - شهریور ۱۳۹۷



این کتاب را به روح مطهر همه شهیدان راه حق، علی الخصوص

سردار شهید حاج حسین بصیر

از فرماندهان لشکر ویژه ۲۵ کربلا در دوران دفاع مقدس تقدیم می نمایم.

باشد که دستگیر و راهنمای امروز و فردای ما باشند. انشاءالله

نام پدر : محمد حسن محل تولد: فریدونکنار

تاریخ تولد: ۱۳۲۲/۱۰/ ۲۴ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۰۲/۰۲

محل شهادت: ماووت نحوه شهادت: بر اثر جراحات وارده به بدن

عملیات کربلای ۱۰

فهرست:

صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید	صفحه	نام خانوادگی شهید	نام شهید
۶۴	شکری	نقی	۱	آزادی کناری	اسماعیل
۶۶	صباغی	مصطفی	۳	ابوالفضلی(طاهر زاده)	حمیدرضا
۶۸	طالب نژاد	یعقوب علی	۵	اسفندیاری	علی اکبر
۷۱	عابدپور	زین العابدین	۷	اسماعیلی کلاگر	علیرضا
۷۳	عابدپور	علی اکبر	۹	اسماعیلی کناری	محمد رضا(علیرضا)
۷۶	علی زاده سوته	علی	۱۱	ایزدی فرد	علی اصغر
۷۸	غواصی کناری	یوسفعلی	۱۳	باباناسب	مرتضی
۸۰	فروغی(حیدری)	خضرالله	۱۵	بدخشانی	احمد
۸۲	قلی پور سوته	چنگیز	۱۷	به درزی کناری	حسین
۸۴	قنبری	یوسف	۱۹	پورعلی	علیرضا(اصغر)
۸۶	کارگران	محمدتقی	۲۱	جعفری	سیدرضا
۸۸	کارگران امیری	رمضانعلی(رضا)	۲۴	حاجی اسماعیل نژادامیری	علی
۹۰	کریمی کناری	شاهپور	۲۶	حسینی	سیدعباس
۹۲	کلیج	یوسف	۲۸	حسینی	سیدنظام
۹۴	گرچی مهلبانی	رضاعلی	۳۰	حسینی	رمضانعلی
۹۶	گرچی مهلبانی	کرم علی	۳۲	حسینیان	سیدحسن
۹۸	گیلانی	محمدعلی	۳۴	حیدری	رحمان
۱۰۰	محمدی	سیدحسین	۳۶	حیدری کاردگر محله	شعبان
۱۰۲	محمدی	قربان(وحدت)	۳۸	خادمی	حسین
۱۰۴	مظلومی کوزنی	مختار	۴۰	خاکپور	قربانعلی
۱۰۶	مهدوی	سیدناصر	۴۲	خسروی	حمزه
۱۰۸	مهدی تبار	علی اصغر	۴۴	دیلمی	ولی الله
۱۱۰	مهدی زاده	قاسم	۴۶	دیلمی	حمیدرضا
۱۱۲	میررمضانی کاسگری	سیدعلی	۴۸	رحیمی کناری	عسگری
۱۱۴	نریمانی کناری	جواد	۵۰	رحیمی کناری	مهدی
۱۱۶	نصیری	منوچهر	۵۲	رضازاده سوته	سیدرضا(قاسم)
۱۱۸	نصیری	عبدالله	۵۴	رمضان نژاد	ابن یامین
۱۲۰	نوری کناری	محمود	۵۶	ساداتی سلیمان محله	سیدرضا
۱۲۳	یزدان خواه کناری	طوبی	۵۸	شالیکار کناری	حسنعلی
۱۲۵	یوسف نژاد مهلبانی	میرسعید	۶۰	شالیکار کناری	مختار(اسماعیل)
			۶۲	شالیکار کناری	علی



شهدای آسمانی

اسماعیل آزادی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز اسماعیل آزادی

اسماعیل آزادی در ۲۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده رقیه حسینی و پدرش خان آقا آزادی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید اسماعیل آزادی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در نگهبانی سپاه داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۲۲ منطقه فریدونکنار در اثر اصابت گلوله به سر هنگام نگهبانی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

اسماعیل آزادی

بسم الله الرحمن الرحيم

اسماعیل آزادی کناری در آن خوشی همواره نمودار شد حضور و با این سید را رسید و در آن وقت سائلی به سید (عبدی غلام حسن) ماهی رفت و برای ماهی کفیل است به سیدی چنان رفت و او را کوفتی به کفیل خان رفت و در آن زمان که آمدند کفیل اسماعیل آزادی در کارش فترت و منزل به پیروان کفیل کرد و برای کفیل خان در کوفت ماهی از آنست سازی و پس از آنکه شیوه سازی شغل سیدان این فنون را یاد گرفتند. او با اسماعیل غلام حسن کفیل شیوه سازی شیوه و در فعالیت های شیوه هم مورد تأیید شرکت داشت. و شیوه هم تمام به کفیل خان می رسید و هر وقت

کفیل آزادی با او هم بین کم این بدقیق از انقلاب در فعالیت های انقلابی از پیغمبر و همیای در فعالیت شرکت می کرد وی به جای با این اوجبات و ترک عادات اعتدالی داد و سعی می کرد نمازش را به جماعت در مسجد امام سجاده و نماز و سفرهای عید نیز شرکت می کرد

وی برای پیوستن و جوش، فعال، جوانی، دلشوز و مردم دار بود و سعی می کرد در حد امکان به آن هایی که نیاز به کمک دارند کمک کند. او نیز حق الناس را به نرانی نمی رفت و همیشه سعی می کرد با دولت آن به ندرت کفیل برای بازنده و نشاط بیشتر نگاه بود.

اسماعیل آزادی پس از انجام کارهای لغزانه و در وقت فراغت با دوستانش و الیایی و قوتیایی بازی می کرد. او به حضرت امام دروازه علقه می بست و راست و در وقت سید شخصیت حضرت امام (در) بودند به رضی حجه بسیار علقه داشت و در مراسم تشییع کفیل شرکت می کرد و هم همکاران کفیل غلبه می خورد و دولت داشت همانند آن ها هم خند به شهادت برد

کفیل اسماعیل آزادی کناری کناری کناری بود و رابطه ی بسیار صمیمانه ای با آن ها داشت و بسیار شوخ طبع بود و دولت داشت ناراحتی در نرانی را بیند.

او بسیار علاقه مند به پوشیدن لباس مدی به ساری بود و همیشه می گفت دولت نام با سار سوار و به پیغمبر موم. او کفیل که کناری فرزند و کناری کناری ام ۲۲ محرم سال ۶۲ میل از قتل کفیل از سید و انی ام برزنا می لغزانه به باقیه رفت و پس به سید. و در حسن کفیل بر اثر اصابت گلوله به سر جان به جان کفیل تسلیم بود و ندای حق را بلند گفت و به کفیل گفت و کفیل کرد و کفیل پس از تشییع در نماز کفیل امام سجاده (در) فرزند و کفیل خاک سپردند.



همکلاسی آموز شهید

حمیدرضا ابوالفضلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا ابوالفضلی
استان سمنان دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مهرانگیز مادری و پدرش حسن ابوالفضلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حمیدرضا ابوالفضلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۰۱ منطقه تنگه چزابه عملیات مولای متقیان در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا ابوالفضلی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که در زمان مردی از تبار هایلیان و از دودمان حسین(ع) زندگی کردم و از رهنمودهایش شهادت را یافتم.

«انا لله وانا اليه راجعون»

به درستی که همه از او هستیم و به او هم باز می گردیم.

اینک که شماها را به خاطر خدا ترک کردم و عازم جبهه جنگ بر علیه کفار می باشم اما بدانید که قلبم با شماست و همواره با شما خواهد بود و آنگاه که بوسیله گلوله های دشمن تکه پاره شوم در آن موقع نیز با شما خواهم بود و این است حیات جاویدی که خدا وعده داده است و بدانید که این سعادت است از برای من و پدر و مادر من که فرزندی تربیت کرده اند که حسین وار در راه خدا و قرآن و رسول خدا شهید می شوم.

تا آنجا که در توان دارم می کشم که دشمن اسلام را نابود می کنم و اسلام را به پیروزی رسانده و اگر نتوانستم می میرم تا کشته شدن ماها باعث شود که حق بر باطل پیروز شود.

پدر و مادرم! نگران من نباشید که راهم را انتخاب کرده ام و از ته قلب هم خوشحالم.

خانواده عزیزم! بدانید که من بی هدف راه امام و شهیدان را دنبال نکردم و کسی هم مرا مجبور به رفتن این راه نکرده و شما هم مرا از دست نداده اید بلکه هدیه کرده اید.

می دانم آخرین کلام های من برای تو دردآور و سخت است و گریه را سر می دهی، تو مادر من! باید و می باید گریه کنی زیرا همین گریه های مادران شهیدان است که سیلی از اشک را روان می سازد و کاخ ستمگران و ظالمان را از ریشه می کند و در گورستان تاریخ دفن می سازد.

در آخر چند سفارش به خانواده عزیزم می خواهم که راه امام و روحانیت مبارز را دنبال کنید که راه خداست، همیشه گوش به فرمان امام باشید و از این نعمت گرانبها که خداوند نصیب ملت مبارز ایران کرده است حداکثر استفاده را بنمائید. همیشه به یاد مستمندان باشید و برنامه زندگی خود را طوری تنظیم کنید که به جای نشست و برخاست با افراد منافق و فرصت طلبان با کسانی معاشرت کنید که دلسوز انقلابند.

و در آخر همه جا حجاب اسلامی خود را کاملا حفظ نمائید چون که حجاب تو ای مادر و ای خواهر کوبنده تر از خون من می باشد.

والسلام

«وصیتنامه حمیدرضا ابوالفضلی معروف به طاهرزاده»



همکلاسی آموز

علی اکبر اسفندیاری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر اسفندیاری
علی اکبر اسفندیاری در ۴ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده
زهره حسینی و پدرش باباجان اسفندیاری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اکبر اسفندیاری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۳۰ منطقه هفت تپه در اثر
اصابت ترکش به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر اسفندیاری

«بسمه تعالی»

(چه بازگشتی بهتر از این که در راه خدا شهید شویم)

سلام بر مهدی (عج) رهائی بخش محرومان و مستضعفان، سلام بر نائب بر حقش خمینی کبیر و پدر لسوز بیچارگان، سلام خالصی از میان قلبهای صاف و جان های بر کف نهاده جوانان و رزمندگان، سلام و درود بر ملت همیشه در صحنه و شهیدپرور ایران.

از آنجا که هر فرد مسلمان باید وصیت به بازماندگان خود بکند و حال آن که من عازم جبهه های جنگی اسلام علیه کفر جهان به سرکردگی آمریکای جهانخوار بدست نوکرش بنام صدام است می شوم بر خود دیدم که وصیت نامه ای برای عزیزان بنویسم. عزیزان! من آگاهانه قدم در راهی گذاشتم که آن راه پیامبر و امامان است، به شما وصیت می کنم انشاءالله ادامه دهنده راه من که همان شهادت است باشید. من از بازماندگانم می خواهم که صبر و شکیبایی را پیشه خود قرار دهند بخصوص از پدر زحمتکش و مادر مهربان و پاکم می خواهم که صبور باشید و در غم درد فرزند به خود بیالید و افتخار کنید که فرزندی را بزرگ کردید که برای اسلام مبارزه کرد و جنگید و به شهادت رسیده است.

وصیت می کنم که از کفار بپرهیزید و از منافقین دوری کنید و آنها را هرگز به دوستی نگیرید که اسلام هر چه ضربت دیده از این دو قشر لعنتی دیده است.

سفارش می کنم که ولایت فقیه که تداوم دهندگان راه پیامبر (ص) و امامان است استمرار دهید.

خداحافظ شما ای پدر و مادر، شما این سنگر بزرگ را حفظ کنید، همیشه به مسجد بروید و به شما وصیت می کنم که به هیچ حزب و گروهی وابستگی نداشته باشید و حفظ خط امام عزیزمان که همان خط الله است ادامه دهید. خدا یار و مددکار شما باشد.

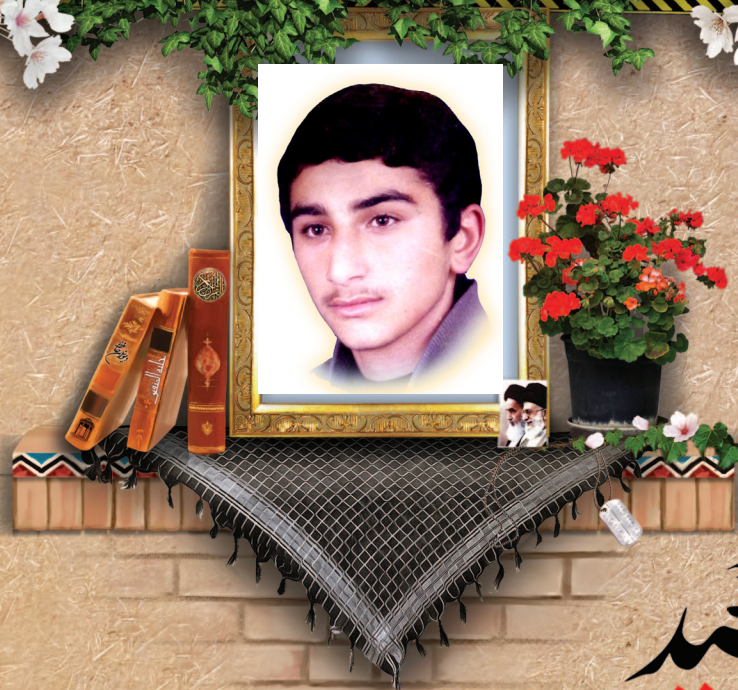
در عوض آن سفارشهایی که کرده ام از شما می خواهم که فراموش نکنید و وقتی که من شهید شدم نوار قرآن را برای من فراموش نکنید.

دیگر عرضی ندارم بجز سلامتی شما را از درگاه خداوند بزرگ خواهانم.

خدایا شهادت مرا قبول کن که در راه اسلام شهید می شوم.

و السلام علیکم علی من اتبع الهدی (سلام بر کسی که از هدایت تبعیت کند)

خدایا، خدایا، تو را به جان مهدی، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار.



همکلاسی آموز

علیرضا اسماعیلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا اسماعیلی
علیرضا اسماعیلی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صغری
رسولی و پدرش محمدرضا اسماعیلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علیرضا اسماعیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۰۹ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به سر و گردن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار امامزاده سیدمحمد شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا اسماعیلی

بسمه تعالی

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

خداوند از مومنین جان ها و مال هایشان را می گیرد و در مقابل، بهشت می دهد. قرآن کریم

وقتی مرگ حق است و (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) و تمام نفوس خواهد مرد، بهترین نوع مردن شهادت در راه خدا می باشد، نه مردنی که بر انسان تحمیل شود.

با عرض سلام بر پدر و مادر عزیزم و امیدوارم که حالشان خوب بوده باشد و از شما تشکر می کنم که مرا چنان پرورش داده اید که لیاقت کشته شدن در راه مکتب و مملکت را بدست آورم و باعث شدید که این موهبت الهی نصیبم شود. من هنوز به آن حد نرسیده ام که برای شما توصیه ای داشته باشم، ولی همین قدر می گویم که به این انقلاب و امام مومن و معتقد باشید. اگر امروز می بینید مشکلاتی در پیاده کردن مسائل اسلام وجود دارد علت آنست که زمینه کار و جا مانده از طاغوت است. ما فعلاً انقلاب کرده ایم ۴۰ الی ۵۰ سال فرصت لازم است تا به آن حکومت اسلامی به معنای واقعی برسیم و در طی این سالها قدرت های شرق و غرب نیز سعی دارند با توسل به جنگ و تحریم اقتصادی مانع از ادامه حرکت انقلاب اسلامی بشوند ولی ما راه خود را انتخاب کرده ایم و هرگز باز نمی ایستیم.

مادر! کسی مرا مجبور به شرکت در جبهه نکرده بلکه خودم این راه را انتخاب کردم، پس شما نگران من نباشید و اکنون که این اقرارنامه را می نویسم در داخل یکی از اتاق های شهرک دوئجی هستم، همان جایی که عاشقان خدا انتظار دیدار معشوق را می کشند، اینان معشوق را دیگر از نزدیک تجسم می کنند.

اما وصیتم؛

وصیت من مسلمان بودن و مسلمان ماندن است. وصیت من رودرواسی نداشتن در مقابل ضداسلام و ضدانقلاب و ضدامام و امت است. وصیت من اجرای احکام اسلام و اهمیت به نماز است. آری، برادران و خواهران! آنهایی که می مانند وظیفه شان بیشتر از آنهاییست که می روند. آنهایی که می مانند، باید پیام خون شهیدان را به تمام جهان برسانند و رسالتی که شهیدان بر دوش آنها می گذارند انجام دهند.

از شما می خواهم که هدف و نیتتان را برای خدا خالص کنید. برای اسلام پیکار کنید. دل به خالق متعال ببندید که رمز موفقیت هر انسانی و هر جامعه ای است.

از برادرانم می خواهم که اسلحه خونینم را بعد از من بردارید و تا پیروزی نهائی نبرد کنید تا آنجا مبارزه کنید که دیگر کفر روی زمین باقی نماند.

دیگر عرضی ندارم و این را به شما پدر و مادر عزیزم بگویم که گردان ما وظیفه سنگینی را به من ایفا نموده و عنوان مسئولیت دسته ای را قبول کردم و روز و شب در زیر آتش مستقیم دشمن در خط مقدم انجام وظیفه می کنم.

این نامه وصیت نامه ام خواهد بود، بعد از شهادتم برای مومنین قرائت کنید.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

جنگ جنگ تا پیروزی



شهدای امروز

محمد رضا اسماعیلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمد رضا اسماعیلی
محمد رضا اسماعیلی در ۲۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کلتوم جماعتی و پدرش حسین اسماعیلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمد رضا اسماعیلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه شلمچه در اثر اصابت تر کش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد رضا اسماعیلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

((هرگز گمان مبرید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند.))

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، بنام الله درهم کوبنده ستمگران و ظالمان، حامی مستضعفان و رزمندگان اسلام. بنام الله که ما را آفرید و روزی ما را از این دنیای فانی می برد. به یاد مهدی (عج) منجی انسانها و یاور رزمندگان و با سلام و درود به امام زمان (مهدی موعود) آخرین ثمره خاندان پاک عصمت و طهارت و با درود و سلام بر نایب برحقش امام امت و با درود و سلام بر تمامی شهیدان در راه الله که با خون خود اسلام را حفظ کرده اند و با خون خویش اسلام را زنده کردند.

هدف از آمدن من به جبهه برای رضای خداوند و برای اسلام عزیز بود. موقعی به جبهه آمدم که جبهه احتیاج به نیرو داشت، من احساس مسئولیت کردم که برای رضای خداوند یا دشمنان اسلام بجنگم و با آنان مبارزه کنم تا دنباله رو راه مقدس شهیدان باشم. شهدا خون خویش را برای اسلام دادند و به ما پیام دادند که راه ما را که همان راه ابا عبدالله است ادامه دهید.

و من هم آمدم تا لیبیک به ندای ((هل من ناصر ینصرنی)) امام بدهم اگر به جبهه نیائیم و سنگرها را حفظ نکنیم چه کسی باید حافظ مرزها در سنگرها باشد؟ اگر ما به جبهه می آئیم و سختی را تحمیل می کنیم چون برای خداوند و برای برقراری حکومت اسلام است. سختی ما راحتی می شود. الان موقعی است که اسلام مظلوم شده است، تمامی ابرقدرتها چه شرقی و چه غربی برای نابودی اسلام نقشه ها می کشند و سعی دارند تا اسلام را از بین ببرند و ما باید برای پایداری اسلام مبارزه کنیم و خون این همه شهدا را به هدر ندهیم و سنگرها را حفظ کنیم.

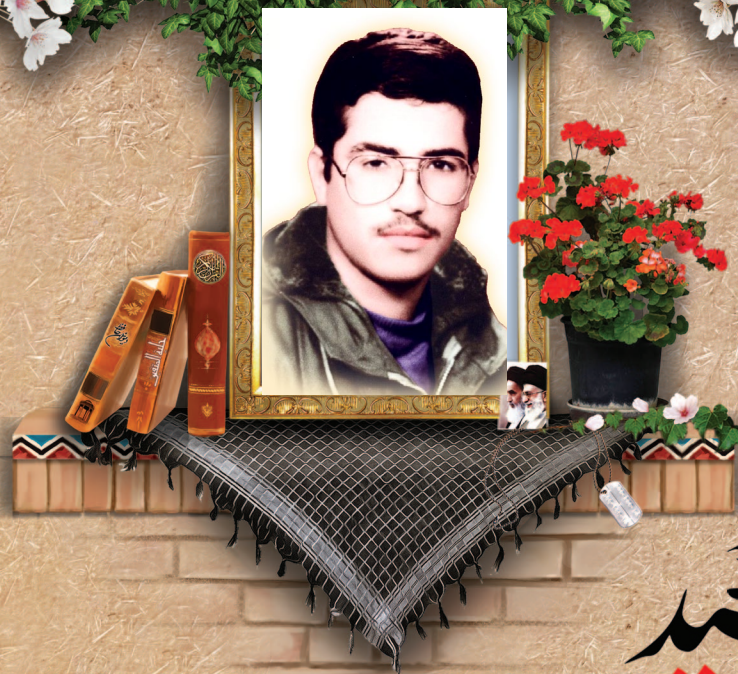
ای ملت مسلمان و امت همیشه در صحنه! جبهه ها و سنگرها را خالی نکنیم، ادامه دهندگان راه شهدا باشیم، با دشمنان اسلام چه داخلی و چه خارجی مبارزه کنیم و آنها را نابود کنیم، باشد که خداوند با امدادهای غیبی خودش که ما را کمک می کند همیشه کمک کند تا هر چه زودتر به پیروزی نهائی برسیم.

به پدر و مادر عزیزم سلام می رسانم، امیدوارم که صحیح و سالم باشند و مرا می بخشند از زحمت هایی که برای من کشیدند و بعد از من راه مرا ادامه دهید و با دشمنان اسلام نبرد کنید.

و در آخر از خداوند می خواهم که هر چه زودتر ظهور امام زمان (عج) را نزدیک کند و رهبر انقلاب اسلامی را تا قیام مهدی زنده نگهدارد و هر چه زودتر این جنگ را به پیروزی نهائی برساند و اسلام را بر کفر جهانی پیروز بگرداند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۶۲/۴/۱۳ - محمد رضا اسماعیلی



همکلاسی آموز

علی اصغر ایزدی فر

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر ایزدی فر در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده زهرا میرزاپور و پدرش بابا ایزدی فر پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی اصغر ایزدی فر در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اصغر ایزدی فر

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

شهید علی اصغر ایزدی فر فرزند آخر خانواده بود و چهار خواهر و سه برادر بزرگتر از خود داشت.

به خاطر اخلاق خوب و پاکدامنی، رابطه خوب و محبوبیت خاصی بین اقوام و دوستان داشت.

شهید ایزدی از سن ۵ سالگی شروع به نماز خواندن کرد و همیشه همراه پدر به مجالس مذهبی و مسجد می رفت و در نماز جماعت و نماز جمعه شرکت می کرد. کل ماه محرم را در مسجد بود و در جلسات اصول عقاید شرکت می کرد و دوستانش را که اکثراً در همان زمان شهید شدند هم به این کارها تشویق می کرد.

همچنین در ایام مبارک ماه رمضان دعای سحر را برای خانواده تلاوت می کرد. نسبت به انجام واجبات و ترک محرمات بسیار حساس بود و همچنین روی مسئله حجاب خواهرانش بسیار تاکید داشت.

شهید ایزدی اوقات فراغت را با خواندن قرآن و کار در زمین کشاورزی و ورزش کردن می گذراند. از سن ۱۲-۱۳ سالگی رفتار ایشان تغییر پیدا کرد بطوریکه همیشه در مسجد حضور داشت و کمتر به خانه می رفت. منشا تغییر رفتار او حضور پدر و برادرانش در جبهه بود. ایشان قبل از انقلاب تا سال آخر دبیرستان ادامه تحصیل داد و در سن ۱۶ سالگی مدرسه را ترک کرد و به جبهه رفت.

مدتی را در تدارکات جبهه فعالیت می کرد و هر وقت به خانه برمی گشت شوق و ذوق فراوانی برای بازگشت به جبهه داشت. در دوران انقلاب با وجود سن کم با در دست داشتن عکس امام خمینی (ره) در صف اول تظاهرات حضور داشت. حضور فعالی در بسیج و سپاه و جهاد داشت. تا آخرین روز حضورش در شهر خود به خانواده شهدا سر میزد و از آنان دلجویی میکرد. سرانجام در روز ۵ اسفند ماه سال ۶۲ هنگام اذان در منطقه چیلات و در عملیات والفجر با اصابت تیر به ناحیه شکم به شهادت که هدف و آرزویش بود رسید.

پیکر مطهر شهید به مدت ۱۰ سال و ۴۵ روز مفقود الاثر بود تا اینکه از بسیج خبر پیدا شدن پیکر ایشان به خانواده اطلاع داده شد. خانواده شهید با چند استخوان از کتف ایشان و تنی بی سر او را ملاقات کردند.

والسلام - روحش شاد



همکلاسی آموز

مرتضی باباناسب

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مرتضی باباناسب
مرتضی باباناسب در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ایران
حسین زاده و پدرش علی باباناسب پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مرتضی باباناسب در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۰ منطقه فاو عملیات والفجر ۸
در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۰ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مرتضی بابانسیب

بسم الله الرحمن الرحيم

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ - وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (مائده آیه ۵۶) «همانا دوست شما خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آوردند و نماز بپای می دارند و زکات می دهند در حالی که آنها هستند رکوع گزاران و آن کس که دوستی کند همچنین با خدا و پیغمبرش و آنان که ایمان آوردند. همانا حزب خداست پیروزمندان»

سلام بر ولیعصر (عج) و نائب بحق وی امام و شهدا و مجروحین و معلولین و خانواده های شهدا و جانبازان و اسراء و همه آنان که در خط اسلام فقهاتی جهاد و تلاش می کنند، سلام بر مادرم، همان که مربی و معلم من در طول زندگانی ام بوده و من کمتر توانستم حق وی را ادا کنم و از ذات پروردگار کمال طلب مغفرت را دارم و از خداوند عاجزانه می خواهم که در این ماه مبارک عبادات وی بالاخص روزه هایش را مورد قبول خود بفرماید.

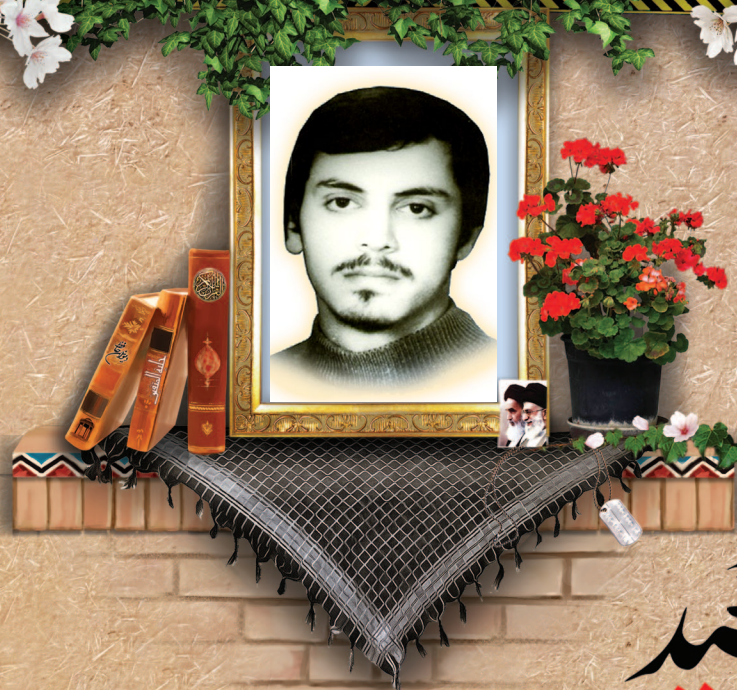
مادر عزیزم! بعد از چند مدتی که از هم جدا بودیم و فراق بر ما حاکم بود و پس از آن برگشتی به خانه و عزیمت به قم و باز فراق و جدائی بر ما وارد شد. و اگر چه این جدائی ها بر ما سخت می گذرد ولی چون در راه دوست و یار اصلی یعنی خداوند تبارک و تعالی کمی تحمل را آسان می کند.

آری مادر بهتر از جانم! مروری دوباره به ندای حضرت حق کن و بخوان آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ... را که نامه برایت نوشتم شاید این تسکین قلب تو گردد چرا که اگر ولی و دوست و یار و همدل و تسکین دهنده قلب، خداوند و معصومین علیهم السلام از پیامبرم تا حضرت مهدی (عج) باشد، دیگر غم ها و همه رنج ها برای انسان کوچک و آسان می شود. فدا کردن یک فرزند سهل است بلکه همه زندگی و همه هستی اش را می خواهد فدا بکند، اگر چه من کوچک تر از آن هستم که بتوانم به تو چیزی یاد بدهم و اگر چیزهای ظاهری در ما می بینی همه حاصل تربیت شماست و محصول تعلیمات زیربنائی شما در کودکی من است. اما برای روشن کردن مطلب این مثال را می زنم که:

یک مرغ ترسو که یک بچه کوچک می توانست او را اذیت کند و فرارش دهد وقتی بر روی تخم نشست و جوجه در آورد و وقتی که خداوند محبت و دوستی بچه هایش را درون وی نهاد، همین مرغ به جائی می رسد که در مقابل یک انسان بزرگسال همه نیرویش را برای حفظ وی در زیر پرهایش به کار می اندازد، تا به آنجا که در مقابل ضربات دشمن می میرد اما تا قبل از مردن بچه هایش را بدست دشمن نمی دهد. یعنی هستی خود را فدا می کند تا از جوجه هایش که بهتر از جان خود دوست دارد دفاع کند و محافظت بنماید. اگر کسی به این حد رسید مصداق آیه: إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ شد. فرزندان و زندگی و حتی خودش را هم فدای دوستش می کند و هرگز ناراحت هم نمی شود که چرا زندگی ام از دستم رفت، چرا بچه هایم از دستم رفتند. باز قرآن است که می فرماید: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ : همانا آگاه باشید که دوستان خدا از هیچ چیز ترسی ندارند و هرگز محزون و ناراحت نمی شوند. آری ناراحتی دوستان خدا فقط بخاطر خداست، اگر برای فرزندش اشک می ریزد نه بخاطر فرزندش بلکه بخاطر هدف فرزندش که مظلوم می باشد اشک می ریزد.

اگر چه باز هم مسئله عاطفه را من قبول دارم. اما اینطور نیست که همه هم و غمش فقط فرزندش باشد زیرا همین مادر است با همین عاطفه وقتی می بیند فرزندش از خط اسلام خارج شده و از مدار دوستی خداوند و رسول و ائمه معصومین صلوات الله و سلام علیهم اجمعین خارج شد، خودش وی را تحویل سپاه می دهد و بر اعدام وی نظاره گر است. و باز هم این درسی است که شما به من آموختید. مگر برادران تو نبودند که به محض خروج از خط اسلام، تو آن ها را طرد کردی، خلایا عذر میخواهم از شما که دارم چیزهایی متذکر می شوم که خود فاقد آن و مادرم واجد آن است.

خلاصه مادرم! نمی توانم اظهار بکنم که تا چه اندازه در قلب کوچک من جای داری ولی همین قدر می توانم بگویم که خیلی دوستت دارم، تو مادر خوبی برایم بودی و من همه زندگی فادی و معنوی ام را اول مدیون خدا و رسول و ائمه و سپس مدیون تو هستم و همچنین مدیون بابا (که خدای رحمتش کند)، علاقه دارم بیشتر بنویسم چون از صحبت کردن با تو حتی بواسطه نامه لذت می برم. اما چه کنم که کاغذ گنجایش بیشتر و وقت ظرفیت بیشتر ندارد. سلام مرا به خواهر جون که خیلی به وی علاقه دارم، به مرتضی که باز وی را نیز بسیار دوست دارم برسان و از طرف من آن دو را ببوس و همچنین سلام مرا به ننه برسان، بدان آرزوی خیر عقبی می کنم، به آقای اسحاقی و آقای صمدی و خواهران مهربان و بی نهایت خویم سلام برسان و خواهران را از طرف من ببوس، زهره و علی و احمد و کاظم را از طرف من ببوس. وقتی که سر قبر بابا رفتید بعوض من هم فاتحه ای بخوانید اگر چه هرگز یادش نمی کنم، نامه ای که برای او نوشتم به وی بدهید و بگذارید خودش بخواند و برایم دعا کنید. و پایگاه شهید بیگلو غروب جمعه در گوشه ای زیر درختان موقع افطار برایم دعا کنید. مرا عفو نمائید.



شهدای آسمانی

احمد بدخشانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز احمد بدخشانی
احمد بدخشانی در ۱۰ فروردین ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش گلایی کیانی و پدرش گل آقا بدخشانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید احمد بدخشانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۱ منطقه موسیان در اثر اصابت
ترکش خمپاره به پشت شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

احمد بدخشانی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

«مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»

«از مومنین مردانی هستند که صادقانه به آنچه با خدای خویش عهد بستند وفا کردند پس بعضی پیمان خود را به آخر بردند، و بعضی دیگر در انتظارند؛ و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند»

امام خمینی: «شما پیروزی شوید و یا شهید در هر دو جهت پیروزی با شماست»

با درود فراوان به حضرت مهدی (عج)، این یگانه منجی بشریت و با درود به روان پاک شهدای انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب، ولی فقیه زمان حضرت امام خمینی مدظله العالی و با سلام به امت شهیدپرور و همیشه در صحنه ایران. وصیتنامه بسیجی اسلام، احمد بدخشانی

حقیر احمد بدخشانی فرزند گل آقا، مسلمان و شیعه اثنی عشری می باشم و معتقد به اصل ولایت فقیه و آن را از اصول ضروری و تداوم دهنده راه انبیاء و اولیاء و انقلاب اسلامی می دانم. هم اکنون ولی فقیه زمان و نائب بر حق ولی عصر (عج) حضرت امام خمینی مدظله العالی می باشد و اوامر او را اوامر ائمه معصومین، پیامبر بزرگوار و اوامر خدای متعال می دانم و سرپیچی از آن را خارج شدن از دین خدا قلمداد می کنم، اینجانب با رضایت قلبی و با آگاهی و شناخت کامل وارد کارزار و جنگ حق علیه باطل شده ام و آن را یک وظیفه شرعی، انسانی و ملی دانسته و شرمندم از اینکه چرا تا حال به جبهه نرفته ام و حال پس از ۲ سال که از جنگ گذشته به جبهه روی آورده ام. از خداوند متعال طلب آمرزش گناهانم را دارم، انشاءالله.

مادر مهربان و دلسوزم! سلام مرا بپذیر و حلالم کن از زحمات بی دریغ چندین ساله تو سپاسگزارم، می دانم که حق مادری را ادا نکرده ام امیدوارم مرا عفو کنی و از من درگذری، مادر فداکارم! برای تو وصیتی دارم؛ مثل تمام شهیدان وقتی خبر شهادتم به گوشت رسید مانند کوه استوار باش و خوشحال باش از اینکه یک فرزندت را در راه اسلام فدا کردی چون فردای قیامت در پیشگاه حق تعالی سرافکننده نیستی، در آن روز در نزد باری تعالی سربلند و آبرومندی.

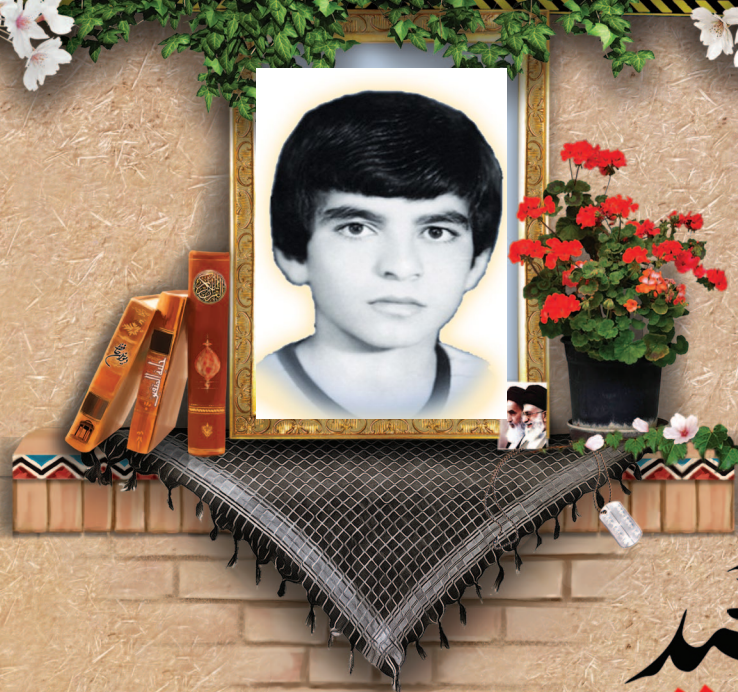
خدمت برادر بزرگ، داداش زحمت کش من، سلام عرض می کنم. از زحمات ۱۰ ساله تو که بجای پدر برای من زحمت کشیدی بی نهایت سپاسگزارم، از نافرمانی هایی که در اثر جهالت انجام داده ام عذر می خواهم و از تو می خواهم مرا عفو کنی و شرمندم از اینکه تا بحال برای تو کاری نتوانسته ام بکنم. برادر فعال! همیشه در کارها خدا را در نظر گیر و هر چه روزی تو قرار داده او را حمد و ستایش کن چون رزاق واقعی همان خداوند کریم است و از تو یک خواهش دارم و از بیان آن بسی خجل و سرافکننده ام. ولی چه کنم مجبورم بگویم چون در گردن من است. مقدار ۵۰۰ تومان پول به برادر بزرگوار و معلم اخلاق و دینم برادر سید علی اکبر ربیع نتاج بدهکارم و از او قرض کرده ام و مقدار ۸۵ تومان هم به برادر و دوست صمیمیم هادی گت آقازاده بدهکارم که امیدوارم آن را بپردازد که مسئولیت بدهکاری از دوشم گرفته شود. وصیت دیگری دارم به همه دوستان و آشنایان و اقوام آن است که از اسلام عزیز، امام و روحانیت اصیل و مبارز در خط امام دفاع کنید، مبدا خدای ناکرده اینها را تنها بگذارید که به عذاب الهی دنیا و آخرت دچار خواهید شد.

از خانواده محترم خود تقاضا می کنم مرا در امامزاده سید محمد در کنار مرحوم رضا خلیلی ارجمنندی و دیگر دوستان شهیدم دفن کنند و در سومین روز شهادتم برادر ارجمندم و معلم متقی و با ایمانم برادر ربیع نتاج سخنرانی کند و مردم را با بیان شیوایش به فیض کامل برساند و برای من طلب آمرزش از خداوند منان کند و در هفتمین روز شهادتم، استاد بزرگوار و امام جمعه محترم فریدونکنار حجه الاسلام و المسلمین باکونی سخنرانی بفرماید و همه شما را به فیض کامل برساند و باز برای حقیر طلب آمرزش و مغفرت از خداوند کریم کند تا شاید گناهانم بخشوده شود. انشاءالله.

در آخر وصیتم از کلیه دوستان و آشنایان و اقوام و خانواده ام می خواهم هر چه بدی در حقشان کردیم ما را ببخشند و مرا عفو نمایند. به امید پیروزی خون بر شمشیر، نور بر ظلمت، حق بر باطل، مظلوم بر ظالم، همه شما را به خداوند بلندمرتبه و قادر متعال می سپارم.

تکبیر: الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهید

مرگ بر آمریکا، مرگ بر شوروی، مرگ بر منافقین و صدام، درود بر منتظری امید امت و امام



همکلاسی آموز شهید

حسین به درزی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین به درزی
حسین به درزی در ۲ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو آقاجانی و پدرش محمد به درزی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسین به درزی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات کربلای ۵ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار روستای خرم شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین به درزی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید:

من زمین کشاورزی و تیلر داشتم و شهید همیشه به کمک من می آمد و نمی گذاشت تنهایی کار کنم. دوست داشت خودش کار کند با وجود این که سن کمی داشت اما درک و فهم بالایی داشت.

زمانی که به مدرسه می رفت هیچگاه اسراف نمی کرد و حتی یک کاغذ را هم هدر نمی داد و می گفت می شود رویش نوشت، اسراف نمی کرد و اقتصادی بود.

من آپاراتی داشتم و بیشتر وقت ها به کمک من می آمد.

بی حجابی را نمی توانست تحمل کند و همیشه گوش زد می کرد.

ساده زیست، اهل معنویات و نماز و روزه، اهل مسجد بود و همه او را دوست داشتند.

افکار و عقاید امام و شهید بهشتی را دوست داشت و سخنانشان را گوش می داد.

رفتارش با والدین بسیار و خوب و مهربان بود و به آنها احترام می گذاشت و در کارها به پدر و مادر کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد

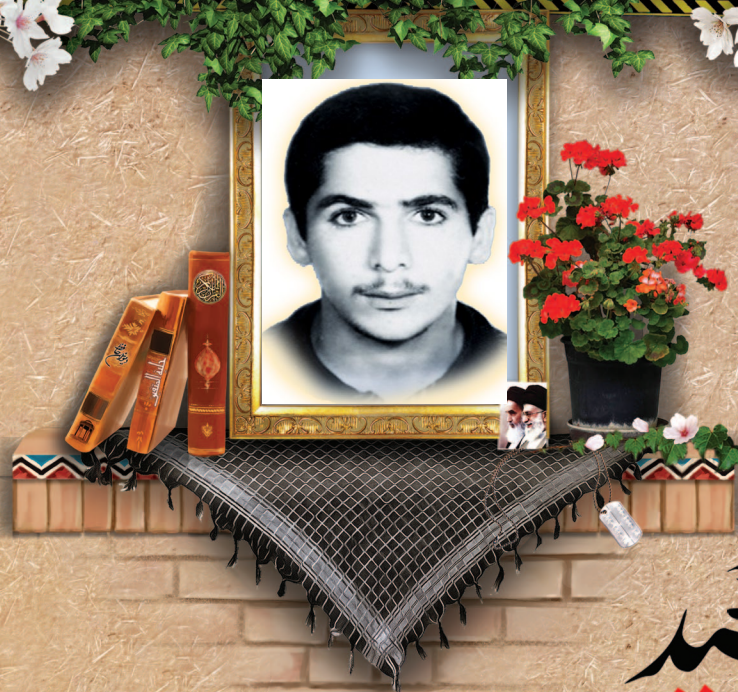
بسم الله الرحمن الرحيم
پدر شهید دل خدایا دیدن کرد

بسم الله الرحمن الرحيم

روحش شاد

B-10

۹۶/۸/۱۰



شهدای آسمان

علیرضا پورعلی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علیرضا پورعلی
علیرضا پورعلی در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش طاووس پورمحمد و پدرش نورالله پورعلی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علیرضا پورعلی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۰۳ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به سر و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان
شهدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علیرضا پورعلی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَلَا تُحْسَبَنَّ الَّذِیْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (قرآن کریم)

میندازید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند.

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام و درود بر مهدی موعود (عج) و با سلام و درود بر خمینی بت شکن پیر جماران یاری دهنده قرآن و حامی مستضعفان و با سلام و درود بر رزمندگان اسلام که از دین و قرآن و مملکت اسلامی دفاع می کنند و جان خود را نثار می کنند و با سلام و درود بر معلولین و مجروحین انقلاب اسلامی که قسمتی از بدن خود را نثار اسلام نمودند. اگر قرار باشد انسان روزی در دنیا بیاید و روزی هم برود پس بهتر است مرگی را انتخاب کند که با عزت و شرف باشد که همان شهادت در راه خداست.

اینجانب علیرضا فرزند روح الله وصیت می کنم بنده با میل و عشق فراوان به این جنگ بین حق و باطل می روم که همیشه نشانگر آن بوده است حق پیروز است و ما هم به خاطر حق می جنگیم، چه شهید شویم و چه بکشیم پیروز هستیم. پدر بزرگوار و مادر عزیزم! می دانم که من باید عصای پیری شما می شدم ولی چه می شود کرد وقتی که من می بینم صدام خون خوار آن نوکر شرق و غرب این چنین بی رحمانه به اسلام عزیز و میهن اسلامی ما حمله می کند نمی توان ساکت نشست و نگاه کرد که به جنایت خود ادامه دهد و باید جنگید تا اسلام عزیز پیروز شود.

خانواده گرامی! در زندگی فقط دو صورت مرگ وجود دارد یا مردن در راه خدا و یا مرگ طبیعی، که مردن در راه خدا چه خوب لذت بخش است و چه شیرین که در راه خدا کشته شوم و خودم را به کشتن نمی دهم بلکه این راه را شناختم و انتخاب کردم و منتهای آرزوی من رسیدن به لقاء الله است. فقط تقاضای من از پدر و مادر عزیزم این است که پس از اینکه به درجه افتخار شهادت نایل گشتم هیچ گونه ناراحتی نداشته باشید و افتخار کنید که پسری را در راه خدا قربانی کرده اید و همچنین بگویید که علیرضا راهی را رفت که سرور آزادگان حسین (ع) رفت و شما راه او را ادامه دهید.

وصیتی به برادران بزرگوارم: وقتی که دیدید من شهید شدم نگذارید سلاح من به زمین بیفتد و نگذارید که سنگر من خالی بماند به جبهه بروید و سلاح مرا بر دست بگیرید و با دشمنان خدا تا پیروزی نهایی بجنگید.

و چند وصیتی به خواهران عزیزم: و شما ای خواهرانم! حجاب را مثل سنگر بدانید و با حفظ حجاب خود بتوانید مثل رزمندگان با دشمنان بجنگید و با حفظ حجاب خود مثل کوه در مقابل دشمن استوار بمانید.

و چند وصیتی به فامیل و آشنایان: ای فامیلان و دوستان! من یک عمر با شما زندگی کرده ام شاید از من بدی دیده باشید اگر بدی از من دیده اید مرا عفو کنید تا خدا همه را عفو کند.

شهادت جامه را بپوشیدنی کرد / شهادت سنگ را بوسیدنی کرد

شهادت لاله ها را چیدنی کرد / به چشم دل مزار را دیدنی کرد

تاریخ ۶۵/۹/۲۷، روز جمعه ساعت ۱۰ و نیم صبح

به امید پیروزی رزمندگان اسلام بر کفر جهانی.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



شهدای امروز

سیدرضا جعفری

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا جعفری
سیدرضا جعفری در ۱۵ شهریور ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش انیس جعفری و پدرش سیدعلی جعفری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرضا جعفری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت تیر به سر شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرضا جعفری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ - گمان نکنید آنانی که در راه خدا کشته می شوند، مرده اند. بلکه زنده و به حیات ابدی پیوسته اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

با درود و سلام به محضر مبارک حضرت بقیه الله الاعظم آقا امام زمان این خورشید فروزان ولایت و امامت مهدی موعود در پاك حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها یادگار پیامبر ختمی مرتبت حضرت مصطفی ابوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله. درود فراوان بر نایب شایسته و بحق او امام امت قلب تپنده میلیون ها انسان مظلوم و محروم مؤسس و بنیانگذار جمهوری اسلامی در ایران و حامی تمام ملت های ستمدیده، دشمن خونخواران و ظالمان عالم، ولی امر، ولایت فقیه این اسطوره مقاومت و تقوا، حسین زمان، پیر جماران خمینی کبیر، کلمه محبوب قرن.

با سلام مخلصانه و خالصانه این حقیر به خانواده های محترم شهدا، اسرا، مفقود داده ها، خصوصاً سلام خدا و پیامبر گرامیش بر خانواده رزمندگان دلیر و فداکار مکتب توحید، بخصوص آن پدران و مادرانی که توانستند در این عصر و زمانی که ما زندگی می کنیم عزیزانشان را راهی جبهه های نور بر علیه ظلمت کنند. که آنان در اصل شاگردان مکتب حسین زمانند... آری درود بر شما مادرانی که به مثل حضرت فاطمه زهرا سلام الله عليها حسین ها تحویل جامعه اسلامی داده اید، که آنان امروزه در مقابل دشمنان قسم خورده قرآن در میادین نبرد حاضرند جان ها فدا کنند اما تسلیم دشمن نشوند، چرا؟ چون تسلیم شدن یعنی ذلت و خواری را قبول کردن، یعنی انسان خودش را عبد و ذلیل خصم بداند، مگر می شود؟ یک انسان مسلمانی که وجودش را بیمه خداوند تبارک و تعالی کرده است و در مقابل پروردگار عالم سجده می کند آنوقت بیاید اسلام خودش، وجود خودش را به اجنبی بفروشد یا این که دفاع می کند از حریم اسلام. اسلام دین عزت، شرافت، برخلاف دیگر مکاتب و ادیان عالم که عزتی در آنها نیست و شرافتی در تاریخشان یافت نمی گردد. ما پیرو همان مکتبی هستیم که حسین درس شهامت و شجاعت، گذشت و ایثار و شهادت و عزت را به ما آموخت نه ذلت. اینجا است که سیدالشهدا رو به دشمن می کند فریاد برمی آورد: هیهات من الذله. یعنی ای یزید، حسین در دامن جدش رسول خدا بزرگ شده است که حاضر نبود حتی یک چشم به هم زدن تسلیم دشمن شود، تو مرا دعوت به تسلیم شدن می کنی؟

حال امروز خون اباعبدالله در رگ های عاشقان مکتبش غوطه ور شد و بین عاشق و معشوق رمزیت که ما بر آن آگاه نیستیم، و این روح انسان های مخلص و خالصی است که از خانه فرار می کنند و بسوی حق عروج و پرواز می کنند و بعد جسم را تحریک کرده و منجر به هجرت می گردد، مال و منال را ملاک و معیار نمی دانند بلکه آن چه معیار واقعی او است اسلام عزیز است و بس. حتی دور از زن و فرزند و پدر و مادر، چون اسلام بزرگتر از همه اینهاست. مگر سیدالشهدا برای اهداف مقدسه عالی اسلام با اهل بیت خودش هجرت نکرد و از مدینه به عراق سفر نکرد؟ حتی تمام یارانش را برای برقراری اسلام واقعی از دست می دهد. خودش هم به لقاءالله می پیوندد تا درخت خشکیده اسلام بارور شود و ثمره دهد، و ما امروز هر چه داریم از ثمره خون شهدای کربلای حسین است.

(سفارشی به ملت شهیدپرور ایران خصوصاً به هم محلی های محترم) با این که کوچک تر از آنم شما را وصیت کنم: چرا چون لایق وصیت نیستم، شهید پیام دارد و آن این است. باید در تمام صحنه های نبرد آگاه و هوشیار باشید که اجانب در کمین هستند

سیدرضا جعفری

آنان شب و روز خواب ندارند و ماسک اسلامی بر چهره دارند تا به عناوین مختلف بتوانند شما را نسبت به روحانیت، نظام و قانون الله که رأس همه امام بزرگوار و یاران باوفایش هستند بدبین کنند. می خواهند بین ملت اسلامی و روحانیت در خط امام شکاف و جدایی ایجاد کنند. شما حضور در صحنه داشته باشید و هرگونه توطئه ها و نقشه های شیطانی را خنثی کنید و یک سخن شیرین این است که سیدالشهدا به آن دسته از دشمنانی که بر این عقیده اند با کشته شدن امام حسین به نان و نوائی برسند و یا کاخ های خود را مجلل تر می کنند.

امام حسین فرمود: ای کانون های شر و فساد و بدنامی! ای مردم بدعاقبت و بدبخت! گوش های خود را باز کنید که برای آخرین بار سخنان خود را بگوش شما می گویم، آیا گمان کرده اید از کشتن من در دنیا به نان و نوائی خواهید رسید؟ و یا کاخ های خود را مجلل تر خواهید نمود؟ هیئات، هیئات ما می بینیم روزی را که شما از هر ذلیلی ذلیل تر و از هر درمانده ای بیچاره تر خواهید بود. این حقیر اعلام می کنم الان دشمنان اسلام مردمان جاهلی هستند که گول دنیا را می خورند و گمان می کنند با کشته شدن شاگردان مکتب حسین؛ پاسدازان، ارتشیان، بسیجیان می توانند به نان و نوائی برسند. برای آخرین بار سخنان خود را به گوش شما می گویم؛ آیا گمان کرده اید که از کشته شدن ما به نان و نوائی می رسید؟ هرگز، هرگز شما از هر ذلیلی ذلیل تر و از هر درمانده ای بیچاره تر خواهید ماند.

(چند کلمه به شما امت حزب الله از برادران و خواهران بخصوص انجمن اسلامی) که بفرموده امام عزیز گل های خوشبوی انقلاب هستند: باید این انجمن و این مردم حزب الله و مظلوم اهالی را بسیج کرد و مثال ید واحد در مقابل حرکت های شوم و دسیسه های نافر جام افراد انگشت شمار گروهک ها ایستاده و در صورت اثر نگذاشتن اصل امر به معروف آنها را از صحنه بیرون و با شدت با آنان برخورد کرد.

(چند کلمه با خانواده ام: پدر و مادر عزیزم)

شما در حق من زحمات و کوشش های بسیار شایانی نمودید و مرا که امانتی در نزد شما بودم پروا ندادید و آخر امانت خود را به صاحب اصلی خویش برگردانید و افتخار می کنم که چنین پدر و مادری داشتم که مرا به آن راه و رسمی که صاحبم میخواست هدایت و راهنمایی کردند. تقاضای آخرم به تو مادر عزیز: در سوگ من اگر چه برایت مشکل است صبر نمایی و استقامت پیشه کنی.

(چند کلمه با برادرانم) برادران عزیز! سال ها در این دنیا با شما بوده ام، حق بزرگی بر گردن من دارید، شاید که یک برادر خوبی برای شما نبودم، اما بزرگواری شما را در تمام مراحل دیده ام. لذا از همه شما حلالیت می طلبم و به استقامت و استواری در دین خدا سفارستان می کنم، نگذارید سلاحم بر زمین بیفتد و جای خالی شده ام را پر نمائید.

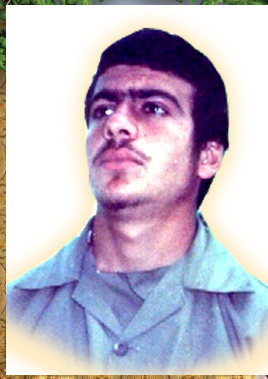
چند کلمه با خواهرانم: ای خواهرانم! شما هم با حفظ حجاب اسلامی نه تنها ارزش مقام و منزلت شخصیت زن در اسلام را بالا می برید بلکه حجاب شما کوبنده و برنده تر از خون هر شهید است. خواهران عزیز! مسئولیت شما بعد از شهادت من از نو آغاز می شود به مثل حضرت زینب باید در میدان عمل لباس رزم بر تن نمائید و پیام رسان خون شهیدان باشید. خجلم از مطالب فشرده ای که بصورت وصیت نامه تقدیمتان می دارم زیرا فرصت بیان باز، و قلم توان نقش لوح را نمی داد همه از علاقه به معبود و فرصت کم بود.

دعای همیشگی: خدایا (۲) تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار - رزمندگان اسلام پیروزشان بگردان

صدام صدامیان را نابودشان بگردان - زیارت کربلا نصیب ما بگردان

آمین یا رب العالمین

برادر شما رضا جعفری - ۶۴/۸/۲۰



شهدای کربلا

علی حاجی اسماعیل نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی حاجی اسماعیل نژاد
علی حاجی اسماعیل نژاد در ۳ تیر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش طاهره علیزاده و پدرش محمود حاجی اسماعیل نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی حاجی اسماعیل نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می
کرد که در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۰ منطقه مهران
عملیات کربلای ۱ در اثر اصابت ترکش به دست شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان
شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی حاجی اسماعیل نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
یا حسین (ع) ^ص
۶۵۱۴۸۶

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفا كانوا بنيان مرموس ثم سورده صفت لا و ان كريم
بنام خدايي هستي نفس و بنام خدايي كه به انسان يم و اميد داد يم ترس از عاقبت و اميد شوق
هفت و با بسم بر حقه الله اعظم و خاله ندا و نائب بر حق مير جاران ، مدير و مدير
با بسم در قرآن ، خليفه الله اخي بر حقه و با بسم بر ليله شهيد ، شهيدان كه به ما درس
و عده ايستار و از خود نشني آموختند و با بسم بر كليه زم آوران بيسته تو عهد اين عاشقان
چون مجاهد به خانه بين بر در هم ناعلم بخيده من سوزي بايد موثبات
خودمان زياد بايغ كه كوچكترين شاه بان خداي س نور نزد خداوند
در آخر از منزلت بيان كج ايجاد نما سوزيك س به خانه مان
بيند و سدم بر ايه خانواد ابر بر ساند

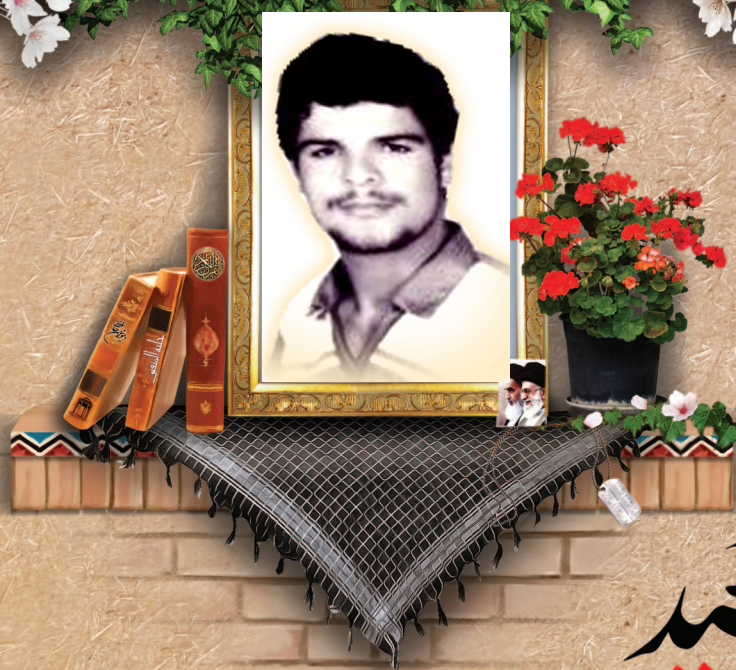
مدح حافظ ايسر پيرو اسرار بر سر حجابي

بر احرار از قوتبال خطوري بر سوليس سرور است و السلام عليك و رحمة الله وبركاته
و الماتمة للستين
در خشان نابود است (زنگون)



یا مهدی (عج) ^ص





شهدای سید

سیدعباس حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعباس حسینی
سیدعباس حسینی در ۴ دی ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده
رقیه تقوی و پدرش سیدعلی اکبر حسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعباس حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در
گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید عباس حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

برادر شهید- سید محمود از ویژگی های اش می گوید:

به خاطر شوخ طبعی و خندان بودن در بین اعضای خانواده بسیار محبوب بودند. خوش اخلاقی، خوش رویی و صداقت از ویژگی های بارزش بود.

برادر شهید سید رحیم می گوید:

بعد از مجروحیت به مرخصی آمده بود زمان درو شالی بود. اصرار داشت من به شما کمک کنم. در حین جمع کردن شالی ها به خاطر وجود گلوله در قفسه سینه اش مدام غش می کرد. ما با ریختن آب بر سر و صورتش او را به هوش می آوردیم و دوباره مشغول به کار می شد. پدرم به ایشان گفتند: عباس آقا آگه مایل هستی تو را به بیمارستان ببریم و گلوله را در بیاوریم. او گفت آقا جان! زحمت نکش. من این دفعه که بروم صدام برایم در می آورد.

او بسیار شوخ طبع بود. سعی می کرد همه را بخنداند. او به نانوایی محله رفت. دید صف مردانه شلوغ است صف زنانه خلوت تر است. از خانه دوستش چادر گرفت و در گوشه ای بر سرش کرد و در صف خانم ها ایستاد و بعد از گرفتن نان چادرش را از سرش را گرفت و همه مردم را به خنده آورد.

مواردی چون پیروزی انقلاب اسلامی، افکار و عقاید حضرت امام، آغاز جنگ تحمیلی و حضور برادرش در جبهه و رفتن به مناطق عملیاتی در تغییر و تحول او تاثیر گذار بود.

یکی از ویژگی های اخلاقی اش که باعث تاثیر گذاری دوستانش می شد، در هر کاری حس می کرد به دیگران کمک کند.

رفتارش با پدر و مادر خیلی با گذشت و مهربان و با محبت بود. بسیار ساده زیست بود و توقع آنچنانی از پدر و مادر نداشت.

بله در کارهای کشاورزی به پدر و مادر کمک می کرد.

والسلام- روحش شاد



شهدای آسمان

سیدنظام حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدنظام حسینی
سیدنظام حسینی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زینب نیک پور و پدرش سید گلبرار حسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدنظام حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۰۱ منطقه گیلانغرب (تاجیک)
در اثر اصابت مواد منفجره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید نظام حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

وصیت نامه سید نظام حسینی

درود بر رهبر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی و درود بر شهیدان انقلاب اسلامی ایران

خداوندا امیدواریم ما را عضوی از شهیدان انقلاب اسلامی ایران قرار بدهید. خداوندا امیدوارم با رفتن راه الله و باز کردن خیابان کربلا و جاده های پربیچ و خم حرم امام و با باز کردن دروازه کربلا و با باز کردن دروازه بغداد و با باز کردن دروازه سرنگونی صدام و فرار دادن صدام امیدواریم با شهیدان کربلا قرار گیریم.

جوانی هستم ۱۵ ساله چون با مطالعه کافی و با دید خودمان راهی انتخاب کردم که همانا راه شهیدان و راه حسین (ع) است. حسین (ع) دردهای زیادی کشید از جمله موقعی که علی اکبر جوان ۱۸ ساله آمد به میدان تا موقع ظهر داشت می جنگید. وقتی که تشنگی به آن فشار آورد، آمد پهلوی حسین (ع) و گفت: بابا، تشنگی نمی گذارد من بجنگم، پدر جان! اجازه بده شهید بشوم. پدر اجازه داد و علی اکبر به میدان آمد جنگید و افراد زیادی از دشمن را کشت و بعد به ارمغان شهادت رسید و ما هم امیدواریم با ادامه راه شهیدان و راه علی اکبر و علی اصغر به شهادت برسیم.

وصی من برادرم سید آقا جان حسینی و ناظر مادرم زینب نیک پور است. و مادر جان! وقتی شهید شدم مرا در قبرستان ازباران در بغل پدرم مراد دفن کنید. بعد در پایان می خواهم بگویم که راه شهیدان را ادامه بدهید، راه مجروحان انقلاب و راه مبارزینی که در جبهه های جنگ می جنگند را ادامه دهید. دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما را.

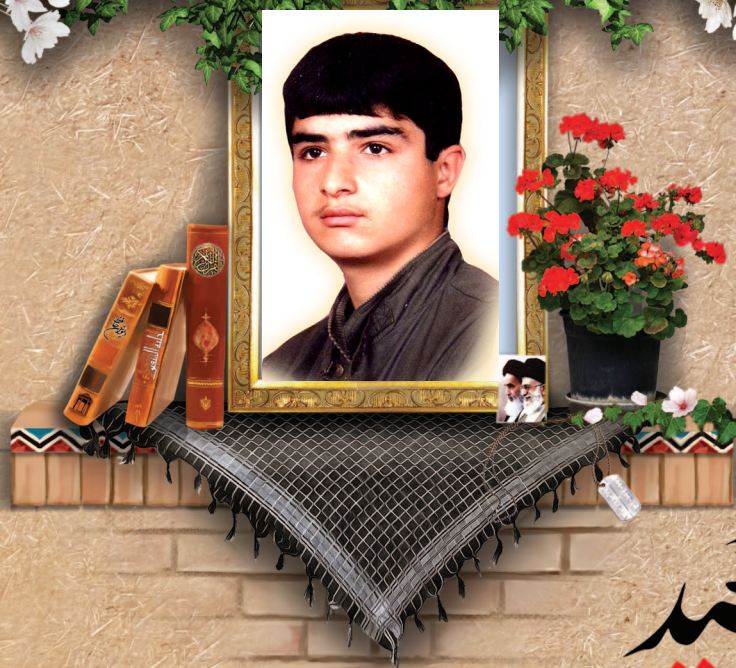
خدا حافظ - خدا حافظ - خدا حافظ. امضاء

و در پایان چند دعا به رهبر انقلاب:

- ۱- خداوندا از عمر ما بکاه و به عمر رهبر ما بیفزاء - آمین یا رب العالمین
- ۲- خداوندا رهبر انقلاب ما را تا ظهور انقلاب مهدی حفظ فرما - آمین یا رب العالمین
- ۳- خداوندا رهبر کبیر ما را در پناه امام زمان حفظ بفرما - آمین یا رب العالمین
- ۴- خداوندا به رزمندگان خود عنایت بفرما که در حالت مبارزه گول شیطان را نخورد و از جبهه برنگردند.

آمین یا رب العالمین

پایان



شهدای سید

سیدرمضانعلی حسینی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرمضانعلی حسینی
سیدرمضانعلی حسینی در ۶ شهریور ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خدیجه حبیبی و پدرش سیدماندگار حسینی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرمضانعلی حسینی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۰۴ منطقه جزیره مجنون
در اثر اصابت ترکش خمپاره به پهلو شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد و در گلزار روستای ازباران
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مزار نمادین دارد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرمضانعلی حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید می گوید:

خوش زبان، خوش اخلاق اهل شوخی و مزاح بود. همراه من به صحرا می آمد. در شخم زدن زمین با تیلر به من کمک می کرد.

مادر شهید می گوید:

به خواهر و برادر کوچکتر از خودش کمک می کرد و آنها را برای بازی کردن به بیرون می برد. بسیار آرام، ساکت، گوشه نشین و معاشرتی بود. نسبت به بی حجابی بسیار حساس بود.

خواهر شهید - سید معصومه می گوید: فرد با ایمان و با ادبی بود به همه احترام می گذاشت. رفتارش با دوستانش خوب بود. آنها را به خانه اش دعوت می کرد. از لحاظ عرفانی و مذهبی نماز و روزه اش ترک نمی شد و در ماه مبارک رمضان پایش از مسجد قطع نمی شد. اوقات بیکاری در کشاورزی به پدر کمک می کرد.

جمال صالحی - پدر بزرگ شهید می گوید:

قبل از انقلاب به علت اینکه سنش کم بود نمی توانست در تظاهرات شرکت کند. ولی برای رفتن به جبهه دوباره به سپاه رفته بود و به علت سن کم قبول نکردند. او شناسنامه خود را دست کاری کرد. دوسال شناسنامه خود را بالا برد. سن ۱۳ را ۱۵ کرد تا بتواند در جبهه حضور یابد.

هم رزم شهید - حسین نیک پور می گوید:

شوخ طبعی او در میان دوستانش زبان زد بود. در طول هفته از پدرش پول تو جیبی می گرفت می آورد به من می داد تا برایش نگهداری کنم تا هر وقت نیاز دارد کم کم به او بدهم. به او گفتم چرا این کار را می کنی؟ می گفت: اگر این پول را داشته باشم همه را خرج می کنم و آخر هفته پول کم می آورم.

یکی از ویژگی های اخلاقی و شخصیتی ایشان که سبب تاثیر پذیری دوستان می شد، ایشان همیشه به فکر مستضعفان و تهیدستان بودند و همیشه به دیگران هم سفارش می کرد. (هیچ وقت نماز را ترک نکنید، از یاد خدا غافل نباشید و تهیدستان را فراموش نکنید.)

مواردی چون پیروزی انقلاب اسلامی، افکار و عقائد حضرت امام، حضور در پایگاه بسیج و مراسمات مذهبی در تغییر و تحول او بسیار تاثیر گذار بود.

رفتارش با پدر و مادر بسیار خوب و مهربان بود تابع حرفشان بود. در کارهای کشاورزی کمک کارشان بود.

بله در کارهای خانه و صحرا کمک می کرد.

والسلام - روحش شاد



شهدای آسمان

سیدحسن حسینیان

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسن حسینیان
سیدحسن حسینیان در ۳ فروردین ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش کبری باقری و پدرش سیداسماعیل حسینیان پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدحسن حسینیان در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلات - دهلران
عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش به گلو شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار شهید تا کنون جاویدالایر می باشد و در گلزار
شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مزار نمادین دارد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسن حسینیان

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید می گوید:

سید حسن نسبت به آدم های معتاد حساس بود. شخصی بود که تریاک می فروخت سید حسن در تلاش بود که این شخص را گیر بیاورد.

از همان کودکی به همراه آقای جباری کار می کرد (ماشین بار می زدند) پولی که از این طریق بدست می آمد به من می داد، من می گفتم: نه، پسر من پول تو را نمی خواهم. پولش را در بانک می گذاشتم تا وقتی که به سنی رسید خودش از بانک برداشت کند.

یک بار پولی را به مادرش داده بودم بروم بازار خرید کند. برادرش رضا کوچک بود روی کول مادرش بود. مادرش پول را به رضا می دهد تا نگه دارد. رضا پول را بین راه گم می کند. مادرش از گم شدن پول بسیار ناراحت می شود و گریه می کند. سید حسن که در بین راه که داشت ماشین بار می زد مادرش را می بیند و علت ناراحتی را از او سوال می کند و مادرش جریان را می گوید. سید حسن به مادرش می گوید: به درک که گم شد. این پول را بگیر و هر چه می خواهی خرید کن. بسیار مهربان و دلسوز بود. هر چه در می آورد یک قران برای خود نمی داشت به ما می داد.

برادر شهید، رضا می گوید:

حدود ۱۳ سال داشت. وقتی فهمید جنگ شروع شد، درس را کنار گذاشت و از طریق پدرم به جبهه رفت یعنی کارت شناسایی پدرم را گرفت و اسم خودش را جای اسم بابام نوشت و رفت. از خصوصیات اخلاقی اش همیشه تاکید می کرد به کسانی که فقیر هستند کمک کنید به خصوص کسانی که به نان شب خود محتاج هستند. هیچ گاه نماز و روزه و خصوصاً نماز شبش ترک نمی شد.

خواهر شهید، رقیه می گوید:

بسیار ساده زیست و خوش پوش بود. دست خیر و کمک زیاد داشت. حدود یک سال در ساخت مسجد ولی عصر (عج) بدون اینکه پولی بگیرد کار می کرد.

در درگیری با منافقین در آمل، دانشگاه بابلرسر و محمود آباد شرکت داشت. در خزرشهر به خاطر فحاشی یکی از منافقین با آنها درگیر شد و خیلی هم کتک خورد.

قبل از تشکیل بسیج عضو فدائیان اسلام بود. در نگرهبانی از محله ها فعالیت داشت، همچنین بعد از تشکیل بسیج در پایگاه مقاومت ولی عصر (عج) فریدونکنار عضو شد.

رفتارش با پدر و مادر خیلی احترام می گذاشت و حرف گوش کن بود. بسیار مهربان و دلسوز بود. زمانی که کار می کرد پولش را به پدرش به عنوان کمک خرج می داد.

مواردی چون پیروزی انقلاب اسلامی، افکار و عقائد حضرت امام، تأسی از امامان و اهل بیت و آقای گلپایگانی در تغییر و تحول او بسیار تاثیر گذار بود.

والسلام- روحش شاد



شهدای آسمان

رحمان حیدری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رحمان حیدری
رحمان حیدری در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه
حیدری و پدرش عیسی حیدری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رحمان حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به پشت و صورت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رحمان حیدری

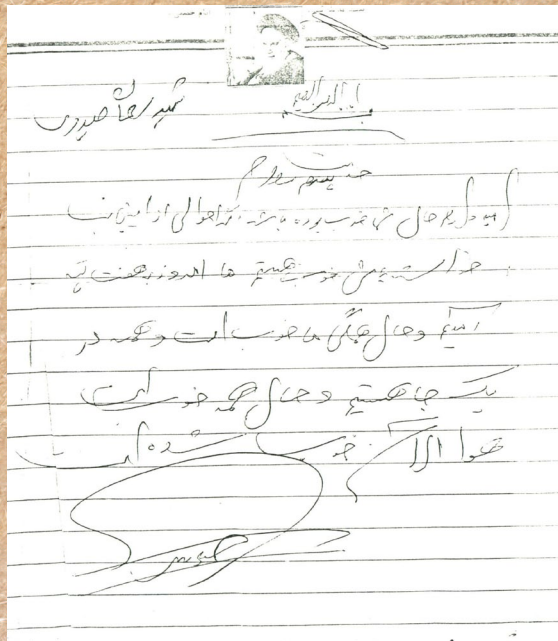
بسم الله الرحمن الرحيم

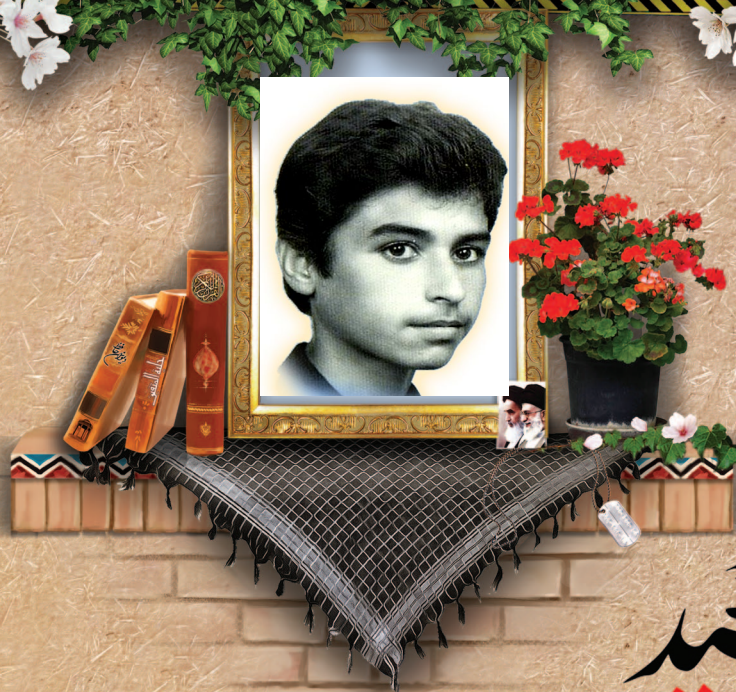
و امروز آن روزی است که شما با شهادت فرزندتان این امانت را به خداوند پس بدهید و حالا وقت آن است که باید رسالت زینب وار از خود نشان دهید و خوشحال باش که در راه هدف مقدس گام برداشته ام.

از برادرانم و همچنین خواهرانم طلب عفو و بخشش می نمایم. ضمناً از تمامی فامیلان، دوستان و آشنایان می خواهم که اگر بدی از طرف من دیده اند مرا ببخشند و مرا مورد عفو خود قرار دهند. در آخر سلامتی و طول عمر امام عزیزمان را از خداوند متعال خواستارم.

دعای همیشگی خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار «سه مرتبه»

«و السلام علیکم و رحمة و برکاته»





شهدای آسمان

شعبان حیدری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شعبان حیدری
شعبان حیدری در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب
نصیری و پدرش صادق حیدری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید شعبان حیدری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۴ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای
کاردگر محله شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شعبان حیدری

بسم رب الشهداء و الصدیقین

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ»

«در برابر دشمنان خدا تا آنجا که می توانید خود را آماده کنید»

با درود و سلام به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام به قائم مقام رهبری آیت حق منتظری و با درود و سلام به اسراء و جانبازان و مفقودین و مجروحین جنگ تحمیلی ایران و با درود و سلام به رزمندگان دلیر اسلام در سنگرهای مرز ایران. پدر و مادر! امیدوارم که مرا ببخشید چون برای این حقیر زحمت های فراوان کشیده اما من نتوانستم جبران زحمات بکنم.

ولی سفارشی که به شما دارم این است که برادرم رحمان که من خیلی خیلی او را دوست داشتم خوب تربیت کنید و او را مانند میثم تمارهای زمان بسازید و او را به درس خواندن تشویق نمائید و او را یک رزمنده دلیر بسازید تا اسلحه به زمین افتاده ام را بدست بگیرد و با دشمنان اسلام مبارزه کند. وقتی که بار اول به آموزش رفتم متاسفانه مرا قبول نکردند و باز هم ناامید نشدم و بار دوم هم رفتم متاسفانه این بار هم مرا قبول نکردند چون خود در گوشه و کنار شهر یا دهات آموزش سلاح و فشنگ را یاد گرفته بودم این بار به ستاد ناحیه (۰۴ حنین) رفتم و خوشحالم که این بار مرا قبول کردند و به جبهه حق بر علیه باطل رفتم.

صحبتی که با شما امت حزب الله دارم این است که جلوی این کثافت کاری ها و بی بند و باری هایی که در گوشه و کنار انجام می گیرد سرکوب نمائید.

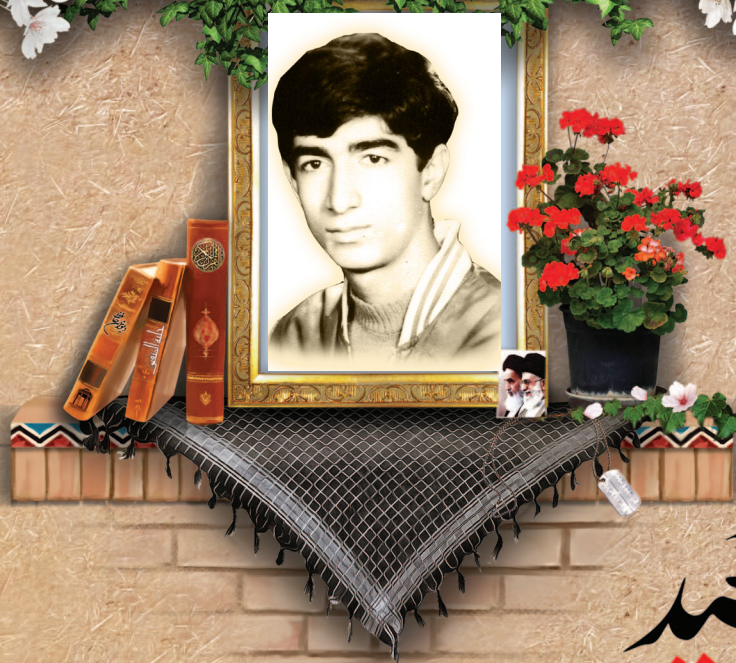
در آخر وصی من پدرم می باشد و ناظرم مادرم می باشد. اگر مادرم قبول نکرد عمویم (گدا علی) ناظرم بشود و مرا در کنار پسر عمویم شهید حبیب الله توکلی دفن نمائید.

والسلام

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

شعبان حیدری

۶۵/۱۲/۵



همکلاسی آموز

حسین خادمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسین خادمی در ۴ خرداد ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فرخنده فدائی و پدرش میرزاعلی خادمی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت. شهید حسین خادمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۵ منطقه رقابیه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسین خادمی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء - ۷۴)

و هر که در راه خدا جنگ کند پس کشته یا فایق گردد، بزودی او را اجری عظیم عطا کنیم. فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ تَوَافًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... (آل عمران - ۱۹۰) آنانکه از وطن هجرت نمودند و از دیار خویش بیرون شده در راه خدا رنج کشیده و جهاد کرده و کشته شدند همانا گناهان ایشان را در پرده لطف خود ببوشانیم و آنها را به بهشت هایی در آوریم که زیر درختانش نهرها جاری است، این پاداشی است از جانب خدا...

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتُلُونَكُمْ (بقره - ۱۹۰) با آنان که با شما می جنگند بجنگید.

اگر جنگی برای رفع تهاجم باشد و دیگری به سرزمین ما تهاجم کرده است و به مال و ثروت چشم دوخته است، به هویت و آزادی و آقائی ما چشم دوخته و می خواهد سلب کند و می خواهد آقائی خود را به ما تحمیل کند اینجا دین باید چه بگوید؟ آیا باید بگوید جنگ مطلقاً بد است ما طرفدار صلحیم؟ بدیهی است که این سخن مسخره است، حریف دارد با من می جنگند و ما با کسی که به ما تهاجم کرده در حالی که می خواهد ما را بکشد نجنگیم و از خودمان در واقع دفاع نکنیم؟ به بهانه صلح این صلح نیست این تسلیم است. این جانی می توانیم بگوئیم ما چون طرفدار صلحیم با این جنگ مخالفیم این معنایش این است که ما طرفدار ذلت هستیم، طرفدار تسلیم هستیم، صلح معنایش این است که همزیستی شرافتمندانه اما این همزیستی شرافتمندانه نیست. برادر و خواهری که این چند سطر را می خوانی! آیا تاکنون هیچ فکر کرده ای که پیروزی از آن کیست؟ باید بنگریم به قیام حسین (ع) و ببینیم که در جنگ با بنی امیه آیا پیروزی در این مبارزه عظیم با بنی امیه و سربازان خونخوار و دنیاپرستان بود یا از امام حسین (ع) و یاران جانباز او؟ که در راه عشق به حق و فضیلت و برای خدا همه چیز خود را فدا کردند.

توجه به مفهوم واقعی «پیروزی» و «شکست» به این سوال پاسخ می گوید؛ پیروزی آن نیست که انسان از میدان نبرد سالم به در آید یا دشمن خود را به خاک هلاکت افکند. پیروزی آن است که «هدف» خود را پیش ببرد و دشمن را از رسیدن به مقصود خود بازدارد و با توجه به این معنی نتیجه نهائی نبرد خونین کربلا کاملاً روشن می شود و درست است که حسین (ع) و یاران وفادارش پس از یک نبرد قهرمانانه شربت شهادت نوشیدند اما آنها هدف مقدس خود را به تمام معنی از آن شهادت افتخارآمیز گرفتند هدف این بود که ماهیت نهضت ارتجاعی و ضداسلامی «اموی» آشکار گردد. افکار عمومی مسلمانان بیدار شود و از توطئه های این بازماندگان دوران جاهلیت و رسوبات دوران کفر و بت پرستی آگاه گردند و این هدف به خوبی انجام شده چه پیروزی از این بالاتر که آنها نه فقط به هدف مقدس خود نائل گشتند بلکه سرمشقی برای همه مردم آزاده جهان گشتند.

آفرین بر تو ای حسین مظلوم

باز در خاطره‌ها یاد تو، ای رهبرِ عشق / شعله سرکشِ آزادی افروخته است
 یک جهان بر تو و بر همت و مردانگی ات / از سر شوق و طلب، دیده جان دوخته است
 نقش پیکار تو در صفحه تاریخ جهان / می درخشد، چو فروغ سحر از ساحل شب
 بر توش بر همه کس تابد و می آموزد / پایداری و وفاداری در راه طلب
 رسم آزادی و پیکار و حقیقت جویی / همه جا صفحه تابنده آیین تو بود
 آنچه بر ملت اسلام، حیاتی بخشید / جنبش عاطفه و نهضت خونین تو بود
 تا ز خون تو جهانی شود از بند آزاد / بر سر آینه انسانی خود جان دادی
 تو ره کعبه حق جویی و مردی و شرف / آفرین بر تو که هفتاد و دو قربان دادی
 جان به قربان تو ای رهبر آزادی و عشق / که روانت سر تسلیم نیاورد فرود
 زان فداکاری مردانه و جانبازی پاک / جاودان به تو و بر عشق وفای تو درود



شهدای آسمان

قربانعلی خاکپور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربانعلی خاکپور
قربانعلی خاکپور در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زرین
نصیری و پدرش ولی خاکپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید قربانعلی خاکپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۱ منطقه شلمچه عملیات
تکمیلی کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر و صورت و افتادن در آب شهد شیرین
شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع
در گلزار روستای کارد گرمحله شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید
و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربانعلی خاکپور

بسم الله الرحمن الرحيم

اعزامی از آمل روستای کاردگرمحله فرزند ولی الله خاکپور

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و بنام خدای مهربان که روزی ما را می آفریند و روزی ما را از دنیا می برد.

با درود و سلام بر منجی عالم بشریت آقا امام زمان و نائب برحقش امام خمینی و با درود و سلام بر تمامی رزمندگان سلحشور جمهوری اسلامی ایران.

اینجانب قربانعلی خاکپور وصیت نامه خود را آغاز می کنم.

خدایی که عاشق او هستم و خدایا فقط تو را می پرستم و از تو یاری می خواهم که گناهی را که در زندگی خود کرده ام مرا عفو کنی زیرا تو بخشنده مهربانی.

اکنون وصیت نامه را آغاز می کنم.

از امت می خواهم پشتیبان این انقلاب باشند و وصیتی به شما امت همیشه در صحنه دارم که پیرو خط امام باشید.

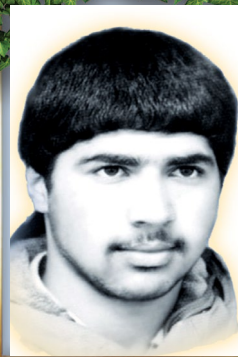
از شما پدران و مادران و خواهران و برادران هم می خواهم که دست از این انقلاب برندارید و جبهه ها را خالی نگذارید و همیشه به جبهه ها کمک کنید.

و از رفقای می خواهم که اسلحه به زمین افتاده من و تمام شهیدان انقلاب اسلامی را بردارید و خون ما را پایمال نکنید و از شما می خواهم که من شهید شدم مرا در قبرستان کاردگرمحله کنار شهیدان مظلوم حبیب الله توکلی و سید خلیل حسینی و سبحان حیدری و حبیب الله حیدری به خاک بسپارید و با آمدن به مزار ما و با خواندن سوره الحمد مرا یاد کنید و روح مرا شد.

خدانگهدار

قربانعلی خاکپور فرزند ولی الله

روستای کاردگرمحله



همکلاسی آموز

حمزه خسروی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمزه خسروی
حمزه خسروی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش آسیه نیک زاد و پدرش رستم خسروی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حمزه خسروی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۳/۲۵ منطقه هورالهویزه عملیات قدس ۱ در اثر اصابت ترکش به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمزه خسروی

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن کریم: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»

هرگز گمان مبرید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد خدا روزی می خورند. به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان، به نام الله درهم کوبنده ستمگران و ظالمان و حامی مستضعفان و رزمندگان اسلام، به نام الله که ما را آفرید و روزی ما را از این دنیای فانی می برد. به یاد مهدی (عج) منجی انسان ها و یاور رزمندگان. با سلام و درود بر امام مهدی موعود آخرین ثمره خاندان پاک عصمت و طهارت و با درود و سلام بر نائب برحقش امام امت و با درود و سلام بر تمامی شهیدان راه الله که با خون خود اسلام حفظ کردند و با خون خویش اسلام را زنده کردند. هدف از آمدن من به جبهه برای رضای خداوند و برای اسلام عزیز بود. موقعی به جبهه آمدم که جبهه ها احتیاج به نیرو داشت و من احساس مسئولیت کردم که برای رضای خداوند با دشمنان اسلام بجنگم و با آنان مبارزه کنم تا دنباله رو راه مقدس شهدا باشم. شهدا خون خویش را برای اسلام دادند و به ما پیام دادند که راه ما را که همان راه ابا عبدالله است، ادامه دهید. و من هم آمدم تا لیبیک به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام بدهم. اگر به جبهه نیائیم و سنگرها را حفظ نکنیم چه کسی باید حافظ مرزها در سنگرها باشد؟ اگر ما به جبهه می آئیم و سختی را تحمل می کنیم چون برای خداوند و برای برقراری حکومت اسلام است سختی برای ما راحتی می شود. الان موقعی است که اسلام مظلوم شده است، تمامی ابرقدرت ها چه شرقی و چه غربی برای نابودی اسلام نقشه ها می کشند و سعی دارند تا اسلام را از بین ببرند و ما باید برای پایداری اسلام مبارزه کنیم و خون این همه شهدا را به هدر ندهیم و سنگرها را حفظ کنیم.

ای ملت مسلمان و امت همیشه در صحنه! جبهه ها و سنگرها را خالی نکنید ادامه دهندگان راه شهدا باشید. با دشمنان اسلام چه داخلی و چه خارجی مبارزه کنید و آنها را نابود کنید. باشد که خداوند با امدادهای غیبی خودش که ما را کمک می کند بیشتر کمک کند تا هر چه زودتر به پیروزی نهایی برسیم.

به پدر و مادر عزیزم سلام می رسانم. امیدوارم که صحیح و سالم باشند و مرا بیخشند از زحمت هایی که برای من کشیدید از شما تشکر می کنم. به برادران و خواهران دوست داشتنی ام سلام گرم می رسانم، امیدوارم که همگی خوب باشید و بعد از من راه مرا ادامه دهید و با دشمنان اسلام نبرد کنید.

در آخر از خداوند می خواهم که هر چه زودتر ظهور امام زمان (عج) را نزدیک کند و رهبر انقلاب اسلامی را تاقیام مهدی زنده نگهدارد و هر چه زودتر این جنگ را به پیروزی نهایی برساند و اسلام را بر کفر جهانی پیروز بگرداند.

«خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار»

حمزه خسروی - ۶۲/۴/۱۳ - (فریدونکنار)



شهدای آسمان

ولی الله دیلمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ولی الله دیلمی در ۵ خرداد ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه شیرزاد و پدرش علی اصغر دیلمی پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید ولی الله دیلمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۸/۱۷ منطقه عین خوش در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ولی الله دیلمی

بسم الله الرحمن الرحيم

ما مثل حسین وارد جنگ شدیم و مثل حسین باید به شهادت برسیم. (امام خمینی)

اشهدان لاله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و سلام بر مهدی (عج) امام زمان و نائب بر حقش رهبر عزیز، امام امت خمینی کبیر و سلام بر همه شهدای اسلام و سلام بر مردم شهیدپرور ایران و سلام بر پدر و مادر و خواهر و برادران، شهدای عزیزی که جان بر کف خون خود را در راه دین ایثار کردند.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

و اینگونه فکر نکنید که آنهایی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه زنده اند و در نزد خدای خویش روزی می خورند. با حمد و سپاس پروردگار و ایزدمنان که اول اولین و آخر آخرین است و سپاس آن خدائی را که بخشنده و مهربان و پوشاننده گناهان کثیر ماست. درود و سلام بر پیغمبر خاتم محمد (ص) و سلام و درود بر اولیاء الله.

با عرض سلام سخنی کوتاه با خانواده عزیزم دارم: پدر و مادر عزیزم! اگر من لیاقت شهید شدن را داشتم و شهید شدم شما ناراحت نباشید. افتخار کنید که همچون فرزندی در راه خدا داده اید. وقتی که من شهید شدم از خداوند متعال بخواهید که مرا جزء شهیدان کربلا قرار دهد و خیلی باید خوشحال باشید که فرزندان را در راه خدا داده اید.

پیامی به مادر عزیزم: مادر! تو را به فاطمه زهرا قسم برای شهادتم گریه و زاری مکن. باید افتخار کنی که فرزندت در راه خدا به این مقام والا رسیده است و من هم افتخار می کنم که در دامن مادری همچون تو پرورش یافته و به این مقام بزرگ نائل گشتم. تو باید خوشحال باشی که فرزندت فدای حق گردید و سلام مرا به تمامی فامیل و آشنایان برسانید و خدای ناکرده بدی از اینجانب دیده اید خواهش مندم مرا عفو نمائید. مادر مهربان و رنج دیده و غمخوار! سلام مرا بپذیرید و مرا حلال کنید که نتوانسته ام ذره ای از محبت شما را جبران کنم. پدرم و مادرم! من تازه اولین فرزند شما هستم که به پیشگاه خداوند هدیه میدهد مبدا ناراحت باشید، مبدا روحیه قوی خودتان را از دست بدهید. پس صبر داشته باشید برای صبح پیروزی و تعجیل فرج امام زمان (عج) که نزدیک است و هر وقت خواستید گریه کنید برای امام حسین (ع) گریه کنید. امام رضاع) می فرماید: برای هر چیز خواستی گریه کنی برای امام حسین گریه کن. و شما برای سلامتی رهبر ما دعا کنید. سلام به برادران عزیزم؛ شما مرا حلال کنید که نتوانستم رضایت شما را جلب کنم، امیدوارم مرا ببخشید.

در ضمن پیامی برای ملت شهیدپرور دارم؛ ای مردم! تا زنده اید دست از اسلام برندارید. باید امروز اسلام را یاری کرد زیرا که تمامی کفر جهانی بر علیه اسلام بر خواسته اند و این حسین زمان خمینی بت شکن را تنها نگذارید و به رهبری امام دست در دست هم و با وحدت کامل تا آزادی قدس به پیش روید.

پروردگارا این جوانهای اسلام و ایران را از سه چیز دور نگهدار: ۱- وسوسه شیطانی ۲- هوای نفسانی ۳- غرور و نادانی. یک پیام به جوانان اسلامی ایران دارم. ای جوانان! بجنگید که شرف و آبروی ما در گرو مبارزه با کفر جهانی است. به فکر آخرتتان باشید. آیا توشه ای برای آخرت جمع کرده اید؟ مگر کسی که به مسافرت می رود با دست خالی آن هم به چه مسافرتی ملاقات با خدا و (پیامبران و امامان). آیا با دست خالی شرمنده نخواهید شد؟ در جواب خدا چه حرفی دارید؟ آیا می گویند نمی دانستم؟ مگر کسی به شما نگفت؟ آیا در دادگاه الهی محکوم نخواهید شد؟ آن موقع دیگر پرونده شما پیش خداست. اوست که از درون شما اطلاع دارد. و همه شما را به خدای بزرگ می سپارم و از خدای بزرگ و متعال می خواهم که به شما صبر عنایت فرماید و مرا که اگر جسدی داشتم در قبرستان شهدای عزیز و در نزد دوستانم دفن کنید که به راستی بهشت شهدا است و من افتخار می کنم که در میان آنها جای گرم و در جمع شهدا محشور شوم به ملاقات با همه دوستانم در روز حساب.

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

مورخه ۶۱/۷/۲۵ - اردوگاه دهلران - ولی الله دیلمی

الله اکبر خمینی رهبر. مرگ بر ضد ولایت فقیه. مرگ بر آمریکا. مرگ بر صدام یزید کافر

درود بر رزمندگان اسلام. مرگ بر منافقین از اولین تا آخرین



همکلاسی آموز

حمیدرضا دیلمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حمیدرضا دیلمی
حمیدرضا دیلمی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه
شیرزاد و پدرش علی اصغر دیلمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حمیدرضا دیلمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۴/۲۱ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به گردن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حمیدرضا دیلمی

وصیتنامه حمیدرضا دیلمی

بسمه تعالی

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»

«مپندارید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده اند و در نزد پروردگار خویش روزی می خورند»

اگر از آسمان ها تیر بارد / اگر خون از دم شمشیر بارد - اگر با تیغ کین خونم بریزند / اگر عالم همه با من ستیزند
قسم بر نهضت پاک حسینی / جدا هرگز نگردم از خمینی

با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با درود و سلام به یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود و با درود و سلام به تمامی خانواده شهدا، استراء، مفقودین و جانبازان و با درود بر ایران بر خانواده عزیزم.

خدمت پدر و مادر عزیزم: درود خداوند بر شما باد و درود خداوند بر شما چنین پدر و مادرهایی که اینگونه فرزندان خود را حسینی تربیت نمودید و حسینی رفتند. پدر و مادرم! می دانم که پسر خوبی برای شما نبودم و جز بدبختی و مزاحمت کاری نکردم. امیدوارم مرا حلال کنید و مرا ببخشید. می دانم که خیلی برایم زحمت کشیدید و بزرگم کردید. امروز درخت اسلام احتیاج به خون دارد. امروز کربلا رفتن خون می خواهد. امروز کربلا رفتن جان می خواهد و ایثار و فداکاری. اگر بدی از من دیدید که حتماً دیدید که انسان اشتباه کار است، مرا به بزرگی خودتان ببخشید. عفو کنید.

و حال سخنی با برادران و خواهرم: برادرانم! سلاح به زمین افتاده برادرم ولی الله و همچنین من را هرگز تا زنده اید زمین نگذارید و تا خون در بدن دارید با دشمنان ستیز و مبارزه کنید و هرگز تسلیم ظلم و ستمگر نشوید.
و تو ای خواهرم! حجابت را حفظ کن و با حفظ کردن حجابت سیلی محکمی بر گوش اجانب و اجنبی ها بزنی و همیشه صبور و استوار زینب وار مقاوم باش.

مرا در مزار شهدای تکیه معصوم زاده در کنار برادرم و پسرعموی عزیزم دفن کنید و در روز تشیع جنازه دست های مرا از تابوت بیرون بیاورید تا دشمنان بدانند که ما با دست های خالی به سوی خدا رفته ایم (اگر دیدید دست های من روی سپنهام است بدانید در حین شهادت یا امام حسین را دیدم یا مهدی (عج))

و حال سخنی با مردم شهیدپرور شهرمان: همیشه با خدا باشید و امام را دعا کنید. امام را تنها نگذارید و به جبهه ها عزیمت کنید که امروز درخت اسلام احتیاج به یاری دارد و باید یاری کنید، احتیاج به خون دارد. راه اصغر ربیع نتاج ها و غیره را هرگز فراموش نکنید و ادامه دهید تا پیروزی. و من و ما هر چه داریم از این شهدا داریم و من هر چه داشتم از اصغر آقا داشتم و مدیون خون او بودم.

[درود خدا بر تمامی شهدا بخصوص شهید علی اصغر ربیع نتاج و شهدا]

در مراسم هفتم برادر قلی تبار مداحی کند و گروه سرود کوثر - آقا نقی - در روز تشیع جنازه زارع از آمل و بقیه را هر چه که پدرم صلاح می داند انجام دهید.

دل گرفتن از منال و منزل و بستر خوش است / عزم میدان کردن و لیبک بر رهبر خوش است

از سنگر حق شیر شکاران همه رفتند / خونین کفنان لاله عزاران همه رفتند

ما با که نشینیم که یاران همه رفتند

اگر کنار برادرم و پسرعمو جا نبود، کنار اصغر آقا یا تقی خیری مرا به خاک بسپارید.



شهدای آسمان

عسگری رحیمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عسگری رحیمی
عسگری رحیمی در ۲۴ مهر ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء
نظریانی و پدرش عیسی رحیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عسگری رحیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص
عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش به سینه شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان
شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عسگری رحیمی

به نام خدا

با درود و سلام بر امام امت و امت شهیدپرور ایران و با سلام بر شهیدان اسلام از صدر اسلام تا کربلای حسین و از کربلای حسین تا شهدای کربلای ایران و با درود و سلام بر تمامی مجروحین و معلولین و اسراء و خانواده های معظم شهدا، سخنم را آغاز می کنم. سلام بر امت حزب الله و شهیدپرور، مردم غیور و شکست ناپذیر ایران. من به عنوان خدمتگزار عاجزانه از شما تقاضا دارم که دعا به جان امام را فراموش نکنید، همیشه یار و یاور امام باشید، کاری نکنید که خدای ناکرده باعث ناراحتی امام و خانواده های شهداء گردد. از دعا به جان امام و یاری امام تا آخرین قطره خون خود غافل نشوید من و شما می توانیم بگویم که خداوند بهترین لطفی که بر ما کرده این است که امام امت را بر ما عطا فرموده است تا ما را از خواب غفلت بیدار کند که دیگر بهانه ای نداشته باشیم.

ای کاش خداوند عمر مرا و تمام عاشقان را می گرفت و به عمر رهبر عزیزمان می افزود. خدایا تو را سپاس که نعمت های بزرگی را در این چند سال اخیر به فضل خود بر ما ارزانی داشتی. نعمت انقلاب اسلامی و وجود مبارک حضرت امام که ما را از ظلمات به سوی نور رهنمون کرد و راه سرخ محمد و آل محمد را به ما آموخت.

امت حزب الله! خداوند قومی را گرامی می دارد و نصرت خود را بر آنان نازل می کند که متقی بوده و دین خدا را یاری کنند و غیر از این خداوند بر قومی امتیاز قائل نمی شود. پس اگر طالب حق هستید و حکومت اسلامی را می خواهید، اگر آزادی و عدالت را به جان می طلبید و اگر با ستمگران مخالف و با مظلومان یار شدید باید جهاد کنید و جهاد با نفس خود که بزرگترین جهاد است و جهاد پیکار با دشمنان و متجاوزان به خاکتان. در سختی ها استقامت داشته باشید صبور باشید و مقاوم و گرفتاریها را در راه خدا تحمل کنید که خدا با صابران است.

امت حزب الله! بدانید که شما بنده خدایید. پس از فرمان خدا سر باز نزنید و در نماز جماعت شرکت کنید و مساجد را پر کنید و در نماز جمعه و جلسات مذهبی شرکت کنید که دشمن از این جلسات شما می ترسد. سخنی با جوان ها: برادران ما! جبهه ها را خالی نکنید و آنهایی که می توانند اسلحه بر دوش بگیرند به یاری رزمندگان اسلام بشتابند و با یاری دیگر برادران بر دشمنان اسلام بتازند و آنها را نابود کنید.

سخنی با پدر و مادر عزیزم که زحمات و کوشش های بسیار شایانی برایم نمودید و مرا که امانتی نزد شما بودم امانت را به صاحب اصلی یعنی خدا برگردانید و خوش به سعادت من که چنین پدر و مادری داشتم که مرا با این راه و رسمی که صاحبم می خواست هدایت و راهنمایی کرده اند.

مادر همیشه قهرمانم! که همه زندگانیت را در رنج گذراندی تا فرزندان خونین کفنت را فدای اسلام نمائی، از تو تقاضا دارم در سوگ من اگر چه بسی برایت سخت است صبر نمائی چون خون من از خون پاک و سرخ هزاران هزار جوانان و عزیزان غرق بخون سرخ تر نیست.

پدرم سلام! ای آن که برایم زحمات بسیاری کشیدی و برای بزرگ کردنم دردها و رنج های بیشماری را متحمل شدی تا وسایل راحتی را فراهم کنی و بخاطر فرزندانت راحتی ندیدی. تقاضا دارم اینبار هم در شهادت من چون کوه استوار باشی، هرگز با کمر خمیده ات خم به ابرو نیاور.

و در آخر سخنم امام ما را تنها نگذارید و فرمان امام را گوش کنید و با دل و جان بکار بندید.

والسلام

با تقدیم احترام عسگری رحیمی



شهدای سراسر آموز

مهدی رحیمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مهدی رحیمی
مهدی رحیمی در ۵ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء
نظریانی و پدرش عیسی رحیمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مهدی رحیمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه خرمشهر عملیات
کربلای ۴ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مهدی رحیمی

بسمه تعالی

با سلام و درود بر پیشگاه بقیه الله الاعظم و با سلام و درود بیکران بر زمینه ساز ظهور وی و بت شکن قرن بیستم و با سلام به روان پاک شهیدان کربلائی ایران که جذابیت خونشان بی تفاوت بودن ما را نسبت به جامعه و نهادهای انقلاب ننگ دانستند و ما را از صف تماشاگری خارج ساخته و به صورت بازیگر در آوردند و اینک مائیم که باید جهت حفظ دستاوردهای آنها کوشش کنیم.

باشیم و با سلام و درود بر شما خانواده عزیز، امید است انشاءالله خداوند به شما صبر عنایت بفرماید. مطالب زیر را پس از شهادت مراعات کنید. خداوند جان مرا از ذات خودت بترسان که گویا تو را می بینم بر خود بلرزم، پناه می برم به خدا از این که هدف از رفتن به جبهه عزیز شدن پیش مردم یا تعریف کردن من یا مقام گرفتن در دنیا باشد. خدایا خودت بهتر می دانی، خداوند همنقده بس است که پیش تو عزیز باشم. پدر و مادرم! می دانم خیلی حق به گردن من دارید و می دانم خیلی از آرزوهای شما را همراه خود به گور بردم اما از شما حالیت می طلبم که نتوانستم در این مدت عمر کوتاهم جبران زحمات و محبت های شما را بکنم. امیدوارم فردای قیامت در نزد خداوند تبارک و تعالی از من راضی باشید و از شما انتظار دارم که هرگز از دوری من خدشه ای به دل خود راه ندهید که انشاءالله فردای قیامت نزد سالار شهیدان روسفیدید.

در مشکلات دنیوی صبور باشید که خداوند با صابران است. خانواده ام! به راستی اگر این سه مسئله باور عقلی را به باور قلبی تبدیل کنید یعنی ماها بدانیم از کجا آمده ایم و بهر چه چیز آمدیم و به کجا می رویم هرگز مادیات ما را جذب خود نخواهد کرد و دیگر اموال دنیوی بر ما عزیز و مسلط نخواهد شد و همواره در فکر بدست گرفتن تقوی در این دنیای فانی خواهیم شد. سفارش دیگر من این است عملی را که انجام می دهید اعم از سخن گفتن و کار کردن در صدد روز محشر باشد. خانواده ام! در روز تشییع جنازه ام گریه نکنید و به جایش امام را دعا کنید. زیرا او برایم زیاد گریه کرده است. فرمایشات امام را گوش کنید با خلوص نیت برای اسلام خدمت کنید و از تفرقه بین یکدیگر دوری کنید. در مراسم دینی شرکت کنید تا در دلنای عشق خداوندی روشن شود. دعای کمیل (علی ع) را فراموش نکنید. یار و یاور امام باشید. هر آنکس خمینی را یاری کند امام حسین (ع) را یاری کرده است. هدف از رفتن به جبهه لیبک گفتن به ندای امام امت و آرزویم شهادت در راه خدا و اسلام است. به جهانیان بفهمانید که حق باید جایگزین باطل شود. پدر و مادرم! با دست خالی در زندگی مرا بزرگ کردید و در این راه فرستادید، از شما خیلی تشکر می کنم و از شما می خواهم اگر در این مدت بدی از من دیدید مرا ببخشید.

دیگر عرضی ندارم به جز سلامتی شما و امت شهیدپرور و امام عزیز و رزمندگان اسلام. بارالها، پایان عمر ما را سعادت شهادت در راه خودت قرار بده. والسلام

چند جمله با یادگار برادر علی کوچولو: یادگار برادرم! سلام علیکم. امیدوارم که خوب باشید. اگر از حال عمویت یا برادر حقیرت مهدی خواسته باشید شکر خدا فعلا خوب هستم. داداش عزیزم! خیلی شما را دوست دارم و دلم خیلی برایت تنگ شده است. دوست داشتم همیشه در کنارت باشم چه کنم که می بینم جبهه رفتن واجب است. داداش جانم! می دانم نمی توانی نامه را بخوانی، این را بدان من همیشه به یاد پدر و خودت هستم. هر وقت در منطقه چادرها را می نگرم به یاد پدرت می افتم و خیلی دلم برایش تنگ شده. شاید دیگر طاققت این همه دوری را نداشته باشم، در این دنیا بمانم. هر وقت بزرگ شدی برایت صحبت می کنند. آری علی جان! عمویت مهدی می دانست که پدرت علی شهید شد و چیزی نگفت و همیشه خوشحال بودم. خوشحالیم برای این نبود که او شهید شد، در صورتی که قلب من از همه بیشتر آتش می گرفت، با رفتن علی خدا خودش بهتر می داند حتی حاضر نبودم یک روز در دنیا باشم ولی با دنیا آمدن شما یک کمی از ناراحتی های من کاسته شد. علی جان! آرزو داشتم بمانم تا شما بزرگ شوید و با شما صحبت کنم، از شجاعت پدرت در عملیات ها برایت بگویم و از کارهای او در شهر صحبت کنم و بعد از این دنیا بروم ولی باز هم هر چه خدا مصلحت می داند همان است.

خب علی جان! اگر در این عملیات شهادت نصیب من شد با شما خدا حافظی می کنم هر چند که همیشه به یاد شما هستم. اگر هم نشد می آیم و شما را زیارت می کنم و در آغوش می گیرم که شاید ناراحتی شهادت پدرت در قلبم کاسته شود.

والسلام



شهدای آسمان

سیدرضا رضازاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا رضازاده
سیدرضا رضازاده در ۳ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده بی بی
عباس زاده و پدرش سیدمرتضی رضازاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرضا رضازاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۲/۱۵ منطقه مهران (چنگوله) در اثر
اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سوته شهرستان شهیدپرور فریدونکنار
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرضا رضازاده

بسم رب الشهداء و الصدیقین

در حدیث قدسی داریم که خداوند می فرماید:

آن کس که مرا طلب کند می یابد، آن کس که مرا یافت می شناسد، آن کس که مرا شناخت دوستم می دارد و به من عشق میورزد، آن کس که به من عشق ورزید من نیز به او عشق میورزم، آن کس که به او عشق ورزیدم می کشم و آن کس را که می کشم خون بهایش بر من واجب است، پس خودم خون بهایش را خواهم داد.

با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران که رهبری این انقلاب را از سال ۴۲ مثل ناخدای کشتی بدست گرفته و همچنان پیش می برد و ما نیز در این کشتی نجات نشسته و گوش بفرمان ناخدای کشتی هستیم. در حرکت کشتی تا به حال سدهای عظیمی در جلوییش قرار گرفته اند تا مانع حرکت آن گردند اما ما با عزمی راسخ تمام این موانع را از بین خواهیم برد.

تفنگم را بدوش می گیرم و به سوی دشمن هجوم می برم که دیگر تحمل این همه نامردی ها را ندارم. کفنم را می پوشم و به قتلگاه می روم که خونم از خون علی(ع) و حسین و یارانش رنگین تر نیست. من می روم و خونم را به زمین می ریزم تا با خونم درخت انقلاب بارورتر گردد. بسی جای شگفتی است که اگر لکه ای از خون بر لباس انسان بیفتد آن لباس نجس میشود اما خونی که در راه خدا از بدن شهید ریخته شود نزد خداوند تبارک و تعالی تا آنجا محبوب می گردد که هیچ خونی بدان مرتبت نمی رسد. پس ای خدای بزرگ مرا لایق آن گردان.

من می روم تا با علمم به جهانخواران شرق و غرب بفهمانم که اگر دار و ندارم را به تاراج ببرند، اگر اعضای خانواده ام را تک تک جلوی چشمانم قربانی کنند، اگر تفنگ های آنها سینه ام را ببرد و یا گوشت های بدنم را تکه تکه کنند و اگر به دارم آویزند تا خوراک لاشخوران گردم و آن گاه پیکرم را بسوزانند و خاکسترم را به دریا بریزند از دل امواج خروشان دریا فریاد می زنم زنده باد خمینی و ننگ و نفرین ابدی بر شما کوردلان باد.

آری دوستان نباید منتظر نشست تا مرگ به سراغ ما بیاید. بلکه خودمان باید عاشقانه از مرگ استقبال کنیم، حال همه مان که یکبار می میریم چه بهتر که آن یکبار هم مرگ شرافتمندانه باشد. نکند که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین در میدان نبرد شهید شد. مبادا در غفلت بمیرید که علی(ع) در محراب عبادت شهید گشت، مبادا در بی تفاوتی بمیرید که بهشتی و یارانش و رجایی و باهنر در میان شعله های آتش خاکستر گشتند. نکند در خانه خوشگذرانی کنید در حالی که هر روزمان عاشورا و هر زمینمان کربلا است. عزیزان بپا خیزید و بر هواهای نفسانی خود غلبه کرده و به میدان رزم بشتابید که اگر کشته شوید پیروزید و اگر بکشید باز هم پیروزید.

و حال ای مادر مهربانم! امیدوارم توانسته باشم حقی را که بر گردنم داشتی و زحماتی را که از کودکی برایم تحمل کرده بودی به این وسیله اگر خدا قبول کند ادا کرده باشم و توانسته باشم مایه سربلندیت در روز رستاخیز شوم و تو نیز در زمره اطرافیان مادر سرور شهیدان فاطمه(س) در آئی. مبادا در شهادتم بگریید که دشمن با دیدنتان خوشحال گردد و اگر هم خواستید برای امام حسین و یارانش بگریید و برای اسارت خانواده اش.

پدر و سرور گرامیم! اینجاست که دیگر قلم از حرکت ایستاده است. آخر چه بگویم به پدری چون تو مجاهد که خود درس استقامت و شهامت و شهادت را به من آموختی.

و شما برادرانم! مبادا لحظه ای اسلحه ام را به زمین بگذارید تا چشم دشمن به آن بیافتد، اسلحه ام را به دوش بگیرید و قلب دشمن ناپاک را هدف قرار بدهید.

و اما شما خواهر و زن داداشم! صبر و مقاومت را پیشه خود سازید و در نبودم جامه سیاه به تن نکنید و همچون حضرت زینب ادامه دهنده راه برادر حقیرتان باشید.

آرزو می کردم که هزارها جان داشتم و همه را فدای اسلام و امام می کردم.

والسلام



همکلاسی آموز

ابن یامین رمضان نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز ابن یامین رمضان نژاد
ابن یامین رمضان نژاد در ۱۵ مرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زلیخا علی پور و پدرش رجبعلی رمضان نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید ابن یامین رمضان نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۷/۰۱/۲۸ منطقه فاو در اثر اصابت
ترکش به سر و صورت شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

ابن يامين رمضان نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید :

تابستان ۱۳۴۹، به پانزدهمین طلوع مرداد رسیده بود که صدای گریه اش در کاشانه «رجب علی و زلیخا» طنین انداز شد. زوج سخت کوشی که با پیشه کشاورزی، روزگار می گذراندند.

تحصیلات ابتدائی «ابن یامین» در دبستان «سعدی» زادگاهش فریدونکنار سپری شد. سپس، به مقطع راهنمایی در مدرسه «مهديه اسلامي» این شهر راه یافت؛ اما دانش آموز پایه دوم راهنمایی بود که عزم رفتن به جبهه، از ادامه درس خواندن دست کشید.

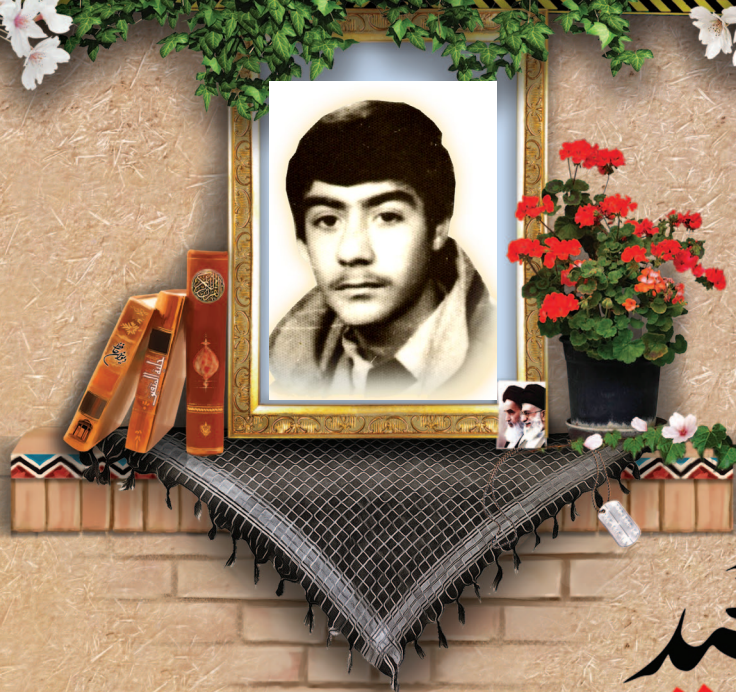
ابن یامین که در نه سالگی از نعمت پدر محروم شده بود، تحت تربیت دینی مادر رشد یافت. از این رو، نسبت به مادر رئوف بود و در امور خانه، کمک حالش.

او بعد از عضویت در سپاه بابلسر، در لشکر ۳۴ پدافند دریایی مشغول خدمت شد.

به گفته مسئولین جهاد، «قرار بود که در شلمچه، خاکریز بزنند. با این که راننده های لودر زیادی برای این کار رفته بودند و به شهادت رسیدند، اما ابن یامین، این کار را پذیرفت و گفت: من این سنگر را درست می کنم، به شرطی که ده عدد آمپلی فایر و ده عدد بوق بلندگو به من بدهید. او صدای بولدوزر را در حین کار، ضبط کرد. فاصله اش با دشمن، خیلی نزدیک بود. از آن جایی که آن ها با خمپاره ۶۰ می زدند، ابن یامین ده بوق را در ده نقطه مقابل دشمن گذاشت؛ یعنی آن ها فکر می کردند که هم زمان یازده دستگاه بولدوزر در حال کار کردن است. برای همین، آتش آن ها در یازده نقطه انجام می شد. به این ترتیب، ابن یامین فرصت به دست آورد تا کارش را به اتمام برساند. البته در لحظات پایانی، از ناحیه زانو مجروح شد.»

سرانجام، ابن یامین عزیز در ۲۸ فروردین ۱۳۶۷، با سمت فرماندهی گروهان از گردان امام سجاد (ع) در فاو، جامه سرخ شهادت را به تن کرد؛ و سپس، با تشییع اهالی شهیدپرور فریدونکنار، در تکیه «معصوم زاده» این شهر به خاک آرمید.

والسلام - روحش شاد



شهدای سید

سیدرضا ساداتی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدرضا ساداتی
سیدرضا ساداتی در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش معصومه
و پدرش میرحیدر ساداتی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدرضا ساداتی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۰۹/۱۰ منطقه بستان عملیات فتح
بستان در اثر اصابت ترکش توپ به ناحیه سینه و پا و دست شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدرضا ساداتی

بسم الله الرحمن الرحيم

خطاب به امت مسلمان ایران:

ای امت شهید پرور و انقلابی و ای پاسداران خون شهداء! شما همیشه باید حافظ سنگرهای ایدئولوژی باشید و اصول اعتقادی اسلام را فرا گرفته و بخاطر بسپارید و پس از آن به عمل و کنش درآورید و به دیگران بیاموزید و با این فراگیریتان آگاهانه به میدان مبارزه قدم نهاده و به یاری اسلام عزیز بشتابید تا با یاری خداوند منان ریشه منافقین مزدور و کفر و الحاد جهانی را از بین ببرید و حکومت عدل اسلامی را بسط و گسترش داده و زمینه را برای ظهور حکومت صالح جهانی یعنی امام زمان (عج) فراهم کنید و گوش به فرمان رهبر، پیر جماران و امید همه مستضعفان حضرت نائب الامام حضرت امام خمینی مدظله باشید و تنهایش مگذارید.

اما خطاب و پیام شهید به پدر و مادرش چنین است: ان الحیة عقیده و جهاد:

پدر جان و مادرم! من برای انجام رسالت الهی خود قدم به جبهه نهادم تا شاید آن مسئولیت سنگین و بار گرانی که بر عهده من و هر انسان دیگری گزارده شده را قدری سبک تر گردانم و وظیفه ام را لاقلاً تا اندازه ای انجام داده باشم و شما باید در این راه پرشور مانعم نشوید و برایم نگران نباشید زیرا پیروزی از آن ماست.

و تو ای مادر! می دانم که خیلی مشکلات برایت فراهم کردم و در راه پرورش من خیلی عذاب کشیده ای اما اگر حلالم نکنی چگونه می توانم کلید بهشت را از زیر پاهای مبارکت بیرون کشیده و داخل شوم.

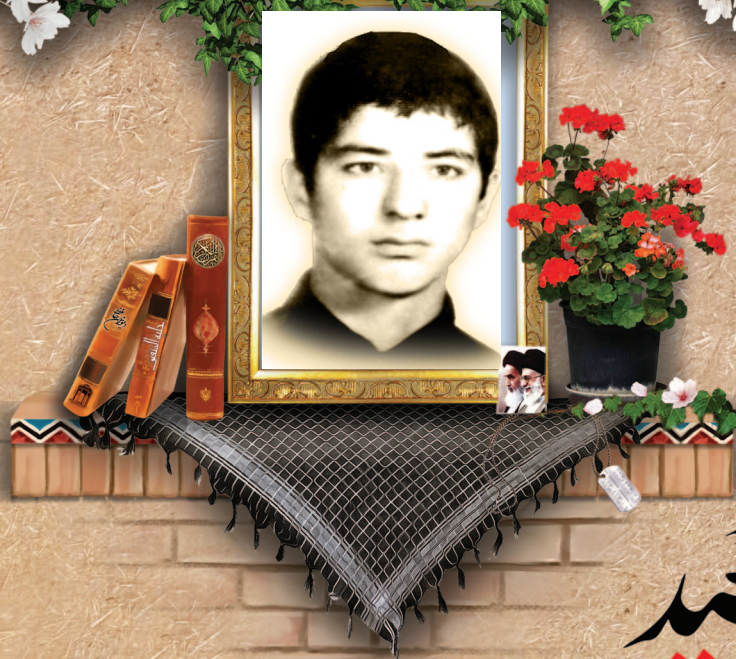
برایم نگران نباش زیرا من امانتی بیش نزد شما نیستم که شما با قبولی هر چه بهتر در این امتحان این امانت را تقدیم خدا نمودی. به امید پیروزی قوای اسلام بر لشگریان کفر و صدامیان و طول عمر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و برافراشته شدن پرچم اسلام در تمام جهان.

اما خطاب شهید به منافقین و شیطان بزرگ چنین است:

ای دشمنان و ای آمریکا و ای منافقین! بدانید که ما یعنی جنرال الله، لشکر خدا و سربازان امام زمان بسان شیشه ای هستیم که شما و طرفداران شما هر چه آنها را بیشتر بشکنید تیزتر و برنده تر خواهیم شد و لبه های برنده و تیزشان را در پیکر پیر استعمار و ابرقدرت خونخوار فرو خواهیم کرد و مزده که این نوید قرآن مجید است و این را پیامبر گرامی فرموده که به خدا هزار ضربه شمشیر آسان تر از مرگ در بستر است و تا این حدیث در امت پیامبر مروج است برای اسلام شکست و نابودی مفهومی نخواهد داشت.

به امید پیروزی اسلام و ظهور امام زمان، رهنمای تمام شیعیان جهان، آن قلب رئوف و معطوف مهدی موعود (عج) و طول عمر امام امت.

سیدرضا ساداتی - فریدونکنار



همکار آموز

حسنعلی شالیکار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز حسنعلی شالیکار
حسنعلی شالیکار در ۴ فروردین ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رحیمه
مظلومی و پدرش حسینعلی شالیکار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید حسنعلی شالیکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۴/۲۳ منطقه شلمچه در اثر اصابت
ترکش به قلب شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

حسنعلی شالیکار

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام خداوند بخشنده مهربان

إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره توبه - آیه ۳۹)

بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را به عذابی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر برای جهاد به جای شما بر می گمارد و شما به خدا زبانی نرسانیده اید و خدا بر هر چیزی توانا است.

به نام خدائی که آمدنم از طرف او بود و رفتنم به سوی او و هدفم اوست و معبود و معشوقم اوست. به نام معبودی که بخشنده است. اشهد ان لا اله الا الله - گواهی می دهم به آن که هیچ معبودی به حق جز خدا نیست.

اشهد ان محمد رسول الله - شهادت می دهم که محمد رسول و فرستاده خداست.

اشهد ان علیا ولی الله - شهادت می دهم که علی ولی خداست. آری من همان پیرو علی (ع) هستم که در مقابل ظلم و ستم ساکت ننشست و بر علیه ظلم قیام کرد وقتی که پیرو علی (ع) باشم نمی توانم ساکت بنشینم تا اسلام در خطر بیافتد و غارتگران قرن به اسلام تجاوز کنند. من بر این دانستم که به جبهه حق علیه باطل بروم تا بتوانم دینم را نسبت به اسلام و انقلاب ادا نمایم آری من مرید و مطیع قرآنم که می فرماید: فقاتلوا أُمَّةَ الْكُفْرِ - رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

ما طبق آیه شریفه فوق عمل خودمان را به اجراء می آوریم و شعارهای خودمان را به عمل تبدیل می کنیم و هدفم از این هجرت در این است تا اسلام را صادر کنم، اگر در این جنگ پاهایم قطع گردد با دستم و اگر دستم قطع گردد با زبانم و اگر زبانم قطع شود با چشمم و اگر چشمم از کاسه در آید با آخرین وسیله بدنم که خون در رگ های بدنم جاری است انقلاب اسلامی خود را به رهبری قائد اسلام امام خمینی به تمام جهان صادر می کنم. من خون خودم را می دهم و شما بازماندگانم پیام خون مرا بدهید. من آن چه را که وظیفه اسلامی و میهنی ام حکم می کرد سلاح را بر دوش گذاشتم و قرآن را در دست گرفتم چون که من برای صدور انقلاب که همان کلام خدا است به جبهه عزیمت کردم تا بتوانم سلاح گرم و خونین برادرم «علی» را که بر زمین خون رنگ خوزستان افتاده بود، بردارم تا ادامه دهنده راه واقعی او باشم، چون علی این وصیت را فرموده بود که تمام برادرانم به لباس مطهر و مقدس پاسداری بروند که امام افتخار آن را دارد زیرا این لباس انبیاء و اوصیاء خداوند است چرا که آنها هم همین اهداف را داشتند که پاسداران ما دارند. پس در این صورت بشتابید در این لباس تا این سعادت عظمی از دستتان نرفته باشد. و شما ای بازماندگان! احساس این را داشته باشید، احساس از دست رفتن عزیزان باشید، از دست رفتن علی ها... سخنی چند با پدرم: ای پدر مهربانم! ای پدر عزیز و گوهر بارم! من به آرزوی خود که همان (شهادت) در راه خدا می باشد رسیدم. اولین علت آن فطرت خداشناسی یا به عبارت ساده تری ذات درونیم بوده است و دومین علت تربیت صحیح شما نسبت به فرزندان (من) بوده است، پدر جان! همانطور که شما مرا به این سن رساندی امیدمی از فرزندان (من) داشتید که من در دوران زندگیم عصای دست شما باشم ولی خواست و مشیت خدا این بود که امانتی را به شما داده پس بگیرد و شما بدهید و در تشییع جنازه ام گریه نکنید چون که آن روز روز شادی است و شما باید شاد باشید. خواهرانم! فرزندان خودتان را تربیت اسلامی دهید و آنها را حزب الهی تحویل اسلام و جامعه دهید.

پیامم به دوستانم: دوستانم! شماها برای من یافا بودید و من در حق شما اگر بدی کردم مرا ببخشید و از همه مهم تر در شب اول قبر مرا تنها نگذارید چون که من از فشار قبر و تاریکی قبر می ترسم و دعا کنید که خداوند باری تعالی مرا ببخشد. اما پیامم به امت ایران: ای امت ایران! بدانید هر قطره خون شهید دارای پیامی است و بر شماست که پیام خون شهید را به جهانیان برسانید و اسلام را با رسالت سجادگونه تان صادر کنید و به شما مژده می دهم که با داشتن جوانانی عاشق در سبیل خدا که براحتی برای پیشروی رزمندگان و راه نشان دادن جنگجویان خودشان را در آغوش مین می اندازند و بدنشان پودر می شود، ما شکست نخواهیم خورد چون نیروی الهی در وجود رزمندگان ماست و همچنین با دادن دستغیب ها که برای نشر اسلام بدنش را نمی توانستند جمع کنند. پس اسلام پیروز است چون عاشق دارد و شماها باید پیرو خدا و قرآن باشید و در مقابل زورگویان تن به ذلت و خواری ندهید تا آخرین قطره خون برای اسلام دفاع کنید و امام امت را تنها نگذارید که تنها گذاشتن این پیر الهی یعنی تنها گذاشتن اسلام و از او اطاعت کنید و مانند مردم کوفه بیعت شکن نباشید و اگر تنهایش بگذارید و از دستورات او سرپیچی کنید دچار عذاب الهی می شوید.

در خاتمه این را از خدا می خواهم که تا ظهور منجی عالم این موجود الهی را بر سرمان نگهدارد.



همکلاسی آموز

مختار شالیکار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مختار شالیکار
مختار شالیکار در ۱۰ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم
حسن زاده و پدرش عباسعلی شالیکار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مختار شالیکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ منطقه مریوان عملیات والفجر ۴
در اثر انفجار و ترکش و سوختگی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مختار شالیکار

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از وصیت نامه شهید اسماعیل شالیکار:

آن کس که مرا طلب می کند می یابد. خدایا ای صاحب من! به بزرگیت سوگند که تو را می خواهم و تو را می جویم و وجود تو را می خواهم و از تو می خواهم و امید دارم و آن کس که مرا یافت مرا دوست می دارم. اله من! معبود من! تو را دوست می دارم آنجا که وجودم را برای تو می بینم، آنجا که حرکت و سکونم را به یاد تو و به نام تو انجام می دهم، آنجا که پرده غفلت و جاهلیت پاره می شود، آنجا که حجاب نادانی و ندانستن پاره می شود، آنجا که این احساس کور خاموش بودن و ماندن و پوسیدن تبدیل به نور شدن می شود. خدای من آنجا چگونه می شود تو را دوست نداشت.

خدایا آن کس که تو را شناخت جان را چه کند / فرزند و عیال و خانمان را چه کند

دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی / دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی / تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

من از او جانی ستانم جاودان / او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

خدایا اگر برگشت به سوی تو توبه است خدایا من توبه کرده ام و بدان که پاک نمی گردد گناهم و قبول نمی شود توبه ام به درگاهت مگر ریخته شود خونم به راحت.

آن زمان در می یابم که توبه ام به درگاه تو قبول گشت که خون ناقابل بدنم برای تو برای استقرار نظام الهی و برای حمایت از امام امت خمینی عزیز ریخته شود. الهی «العفو العفو العفو»

امام زمان (عج)! تو را به جان مادرت فاطمه زهرا (س) تو را به جان عزیزترین کسی که در نزدت است آن زمان که اگر قرار شود شهید شوم آن زمان در خون خویش می غلتم، ای صاحب من! در این آرزوی خویش بمانم و بمیرم می خواهم آن رخ ماهت را ببینم.

به مادرم بگوئید که مرا بخاطر فرزند او بودم دوستم نداشته باشد، مادرم! دوستم بدار چون فرزند اسلام بودم، دوستم داشته باش چون شیعه بودم و در آخر توصیه می کنم شما را به اطاعت از امام و اطاعت از ولی فقیه و به اطاعت از رهبر کبیر اسلام «خمینی بزرگ»

پدر جان، مادر جان! تنها چیزی که از شما انتظار دارم اینست که از پدر و مادر شهیدان دیگر درس بگیرید و در شهادتم گریه نکنید

زنده باد اسلام، پاینده باد قرآن، جاودانه باد پرچم خونین لاله الاالله...

مبادا خویشتن را واگذارید / امام خویشی را تنها گذارید

که خون هر شهیدی لاله ای است / مبادا روی لاله پا گذارید



همدل سرآموز

علی شالیکار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی شالیکار
علی شالیکار در ۲۰ مرداد ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رحیمه مظلومی و پدرش حسینعلی شالیکار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی شالیکار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه غرب و جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۵ منطقه رقابیه در اثر انفجار مین و اصابت ترکش به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی شالیکار

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام خداوند بخشنده مهربان
 إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (سوره توبه - آیه ۳۹)
 بدانید که اگر در راه دین خدا برای جهاد بیرون نشوید خدا شما را به غذایی دردناک معذب خواهد کرد و قومی دیگر را برای جهاد به جای شما برمی گمارد و شما به خدا زبانی نرسانده اید و خدا بر هر چیز توانا است.

به نام خدائی که آمدنم از طرف او بود و رفتنم به سوی او و هدفم اوست و معبود و معشوقم اوست. به نام معبودی که بخشنده است و رؤوف و رحمان و رحیم و قهار است و به نام خدائی که در توبه اش بر روی بندگان گناهکارش باز است، سخنم را آغاز می کنم. الله اکبر، خداوند بزرگتر از آن است که توصیف شود، اشهد ان لا اله الا الله، گواهی می دهم به آن که هیچ معبودی به حق جز خدا نیست. اشهد ان محمد رسول الله، شهادت می دهم که محمد رسول و فرستاده خداست. اشهد ان علیا ولی الله، شهادت می دهم که علی ولی خداست. آری من همان پیرو علی (ع) هستم که در مقابل ظلم و ستم ساکت ننشست و بر علیه ظلم قیام کرد. وقتی که پیرو علی (ع) باشم نمی توانم ساکت بنشینم تا اسلام در خطر بیافتد و غارتگران قرن به اسلام تجاوز کنند. من بر این دانستم که به جبهه حق علیه باطل بروم تا بتوانم دینم را نسبت به اسلام و انقلاب ادا نمایم. آری من مرید و مطیع قرآنم که می فرماید: فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ - رُحَمَاءَ بَيْنِهِمْ ما طبق آیه شریفه فوق عمل خودمان را به اجزاء می آوریم و شعارهای خودمان را به عمل تبدیل می کنیم و هفتم از این هجرت در این است تا اسلام را صادر کنم. اگر در این جنگ پاهایم قطع گردد با دستم و اگر دستم قطع گردد با زبانم و اگر زبانم قطع شود با چشمم و اگر چشمم از کاسه در آید با آخرین وسیله بدنم که خونی در رگ های بدنم جاری است انقلاب اسلامی خود را به رهبری قائد اسلام امام خمینی به تمام جهان صادر می کنیم. من خون خود را می دهم و شما بازماندگاتم پیام خون مرا بدهید.

سخنی چند با پدرم: ای پدر مهربانم! ای پدر عزیز و گوهر بارم! من به آرزوی خود که همان (شهادت) در راه خدا می باشد رسیدم. اولین علت آن فطرت خدائشناسی یا به عبارت ساده تری ذات درونیم بوده است و دومین علت تربیت صحیح شما نسبت به فرزندت (من) بوده است، پدر جان! همانطور که شما مرا به این سن رساندی امید می از فرزندت (من) داشتید که من در دوران زندگیم عصای دست شما باشم ولی خواست و مشیت خدا این بود که امانتی را به شما داده پس بگیرد و شما پدر عزیز! باید خوشحال باشید امانتی را به خدای خودت سالم تحویل دادی و از او مواظبت کردی که نگذاشتید باطل شود. آری من بیشتر نمی توانم در مقابل شما عرض ادب کنم. سخنی چند با مادرم: مادر مهربانم! مادرم! احسنت بر شما که واقعا مادر بودی و خیر فرزند خود را می خواستی، مانع عزیمت نشدی بلکه تشویق می کردی و قرآن را با دست لطیفت به روی سرم گذاشتی و مرا از زیر قرآن رد کردی و مرا به خدا سپردی. آری مادر عزیزم! خدا از تو راضی و خوشنود است. مادرم! من شهید شدم شما شال عزا بر سر نگذار، جشن بگیر و خوش باش که رسالت مادری خود را خوب انجام دادی و همچنین بر روی درمان پرچم سبز لاله الا الله بگذارید و بر سر مزارم گریه نکن، که دشمن اسلام شاد می شود. همچون زینب، استوار مثل کوه محکم و قرص باشد و در مقابل مشکلات درونی بستیز و مقاومت کن و پیرو این آیه باش که می فرماید:

انا لله و انا الیه راجعون. آری مادرم! حلالم کن که من به خدا پیوستم.

سخنی با برادرم: برادرم! شما باید هدفم را دنبال کنید و فکر کنید که برادرتان (من) چه هدفی داشت و چنان خود را فدای این هدفم کردم. (خدا) و شما ادامه دهنده راهم باشید و خدا را یک لحظه از یاد نبرید که قرآن در این زمینه می فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ».

آری برادرم! که خدا یاری کننده شماست و همچنین امر به معروف و نهی از منکر را در جامعه مروج سازید.

سخنی با خواهرانم: ای خواهرانم! شما باید مانند زینب پیام خون مرا بدهید و در تشییع جنازه ام گریه نکنید چون که آن روز شادی است و شما باید شاد باشید. خواهرانم! فرزندان خودتان را تربیت اسلامی دهید و آنها را حزب الهی تحویل جامعه دهید. پیامم به دوستانم: دوستانم! شماها برای من یوفا بودید و من در حق شما اگر بدی کردم مرا ببخشید و از همه مهم تر در شب اول قبر مرا تنها نگذارید چون که من از فشار قبر و تاریکی قبر می ترسم و دعا کنید که خداوند باری تعالی مرا ببخشد.

اما پیامم به امت ایران: ای امت ایران! بدانید هر قطره خون شهید دارای پیامی است و بر شماست که پیام خون شهید را به جهانیان برسانید و اسلام را با رسالت سجاد گونه تان صادر کنید و به شما مژده می دهم که با داشتن جوانانی عاشق در سبیل خدا که براحتی برای پیشروی رزمندگان و راه نشان دادن جنگجویان خودشان را در آغوش مین می اندازند و بدنشان پودر می شود، ما شکست نخواهیم خورد چون نیروی الهی در وجود رزمندگان ماست و همچنین با دادن دستغیب ها که برای نشر اسلام بدنش را نمی توانستند جمع کنند پس اسلام پیروز است چون عاشق دارد و شماها باید پیرو خدا و قرآن باشید و در مقابل زورگویان تن به ذلت و خواری ندهید تا آخرین قطره خون برای اسلام دفاع کنید و امام امت را تنها نگذارید که تنها گذاشتن این پیر الهی یعنی تنها گذاشتن اسلام و از او اطاعت کنید و مانند مردم کوفه بیعت شکن نباشید و اگر تنهایش بگذارید و از دستورات او سرپیچی کنید دچار عذاب الهی می شوید.

در خاتمه این را از خدا می خواهم که تا ظهور منجی عالم این موجود الهی را بر سرمان نگهدارد.

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

والسلام علی من اتبع الهدی



شهدای سراسر آموز

نقی شکری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز نقی شکری
نقی شکری در ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
بابلسر استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش حکیمه
جماعتی و پدرش موسی شکری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید نقی شکری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات
کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در
گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

نقی شکری

بسم رب الشهداء والصدیقین

با درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت و نائب بر حقش امام امت و شهدای راه حق و فضیلت و با درود و سلام بر شما امت شهید پرور که در راه احیای اسلام عزیز از بدل جان و مال دریغ نورزیدید.

بار پروردگارا، معبودا، نظری بیافکن بر این خطه ی لاله گون که با خون شهیدان رنگین گشته است. * یارب ودود! عنایتی کن بر این بنده ی گنهکارت که از زیادی معصیت به تو پناه آورده است. بارالها: بپذیر این هدیه ی ناقابل یعنی جانم را که در طبق اخلاص نهاده و به پیشگاه تو تقدیم نموده ام. و ای خدای غفار! پیامرز هر آنکس را که در راه تو گام بر می دارد. * اینجانب نقی شکری از این سرزمین خون و شهادت پیامم را بر این صفحه می نگارم تا اینگونه نوشتارها در صفحات تاریخ ثبت گشته و حجت بر تمام رهروان راه حق تمام گردد.

شما ای امت همیشه در صحنه! اگر طالب فلاح و رستگاری می باشید باید به پیام شهدا گوش فرادهید، اگر می خواهید فردای محشر رو سپید باشید باید کلام شهیدان را بجان دل خریده و در عمل به آن کوشا باشید.

اول کلامی که از زبان هر شهید بخون غلطیده در دم جان دادن برمی خیزد این است که این انقلاب و رهبر عزیز و روحانیت را تا لحظه ای که قطره ای خون در بدن دارید تنها نگذارید و به فرامین امام بزرگوار که از متن اسلام است گوش فراداده و بدان عمل نمائید و نیز پشت جبهه را همچون گذشته گرم نگه داشته و با آمدن به جبهه به نبرد با دشمنان اسلام ادامه دهید تا آنجا که دیگر در زمین ظلمی نبوده و ظالمی باقی نماند.

مردم! تقوای خدا را پیشه ی خود ساخته و از گناهان بپرهیزید که در این صورت فردای قیامت شهدا گریبانگیر شما خواهند بود. هر گاه بفکر گناه افتادی بیاد آر آن لحظه ی جان دادن هزاران شهید بخون خفته را که برای رضای خدا و خدمت به شما این مرام را بر گزیدند. *

و اما شما ای پدر و مادرم! از زحمات جبران ناپذیری که برایم کشیدید بسیار شرمنده ام و از شما متشکرم که امانت را خوب به صاحبش داده و صبر و استقامت پیشه کردید. سعی کنید که همیشه در خط امام گام بردارید و کاری نکنید که روحم آزرده گردد. *

و اما شما ای خواهرانم! حجاب خود را حفظ کنید که حجاب شما از خون شهدا که در راه خدا ریخته می شود با ارزشتر است. *

و اما تو ای برادرم (نقی)! درسهایت را بخوان و در راه اسلام قدم بگذار و هیچگاه سنگرها را خالی نگذار. در پایان از همه ی کسانی که در حقشان بدی کردم حلالیت می طلبم و امیدوارم که پوزشتم را بپذیرند.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار



شهدای آسمان

مصطفی صباغی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مصطفی صباغی
مصطفی صباغی در ۲۶ بهمن ماه سال ۱۳۴۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش لیلا
امیری و پدرش علی اکبر صباغی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مصطفی صباغی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۳/۱۹ منطقه کرخه نور در اثر
اصابت ترکش به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت.
پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار
استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای
آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مصطفی صباغی

بسم الله الرحمن الرحيم - به نام خدای شهیدان - وصیت نامه مصطفی صباغی

ای جان آرامش گرفته به جانب پروردگارت باز گرد در آن حال که تو خوشنود از خدای خویش هستی و خدایت از تو خوشنود. (سوره فجر - ۲۷-۲۸)

این وصیت نامه دنباله وصیت نامه اولی من است که در فریدونکنار در دست حسین نریمانی است و پدرم نیز وصی من میباشم و مادرم ناظم.

پروردگارا این چندمین بار است که وصیت نامه می نویسم، و دیگر از خودم خجالت می کشم. چندین بار به جبهه آمدم که تا شاید مرا نیز به هدفم برسانی، اما لیاقت آن را نداشتم. خدایا چقدر باید من در عشق تو بسوزم تا کی باید در امید رسیدن به لقاء تو باشم. اگر چه هر وقت به خود و اعمال خود می نگرم خود را شایسته به تو نمی دانم اما ای بخشنده مهربان از این لطف بی پایان تو هرگز ناامید نخواهم شد. توئی که به کافران نیز نظر داری این بنده ذلیل را از نعمت های خود بی بهره مساز که به جز تو چه کسی می تواند از گناهانم درگذرد. حال که این وصیت نامه را می نویسم ساعت ۱۰ صبح ۶۰/۱۰/۲۷ می باشد. دلم می خواهد که این آخرین وصیت نامه باشد.

پدر و مادر عزیزم! در این هنگام که این کلمات را می نویسم به فکر شما هستم. به فکر زحمات شما و هر وقت که یادم می آید شرمند می شوم اما چه کنم کاری از من ساخته نبود و برای تلافی در این راه نهادم تا ارمانم برای شما عاشقان امام حسین (ع) سالار شهیدان باز شدن راه کربلا باشد.

و شما ای خواهرانم که سخت مشتاق دیدار من هستید! مبادا با دیدن من بر روی دست مردم دست و پای خود را گم کنید و شیون و زاری نمائید. و اگر چنین کنید روحم را آزرده اید. وصیتم به شما مادر و خواهرانم که اگر نمی توانید جلوی خود را بگیرید در مراسم شرکت نکنید و در خلوت با خدای خود راز و نیاز کنید و بگریید تا دشمن از گریه های شما شاد نگردد. مادر عزیز! دلم برای احمد عزیز و رضای مهربانم و سایر شهدا خیلی تنگ شده حتی یک لحظه نمی توانم از فکرشان بیرون بیایم، همیشه با خودم می گویم مصطفی! هر کسی لیاقت و سعادت شهید شدن ندارد و هر وقت به این بی لیاقتی می اندیشم بغض گلویم را می فشارد، خدایا مگر من چه کرده ام که مرا قبول نمی کنی؟ تو که گفתי بنده من هر گاه به طرف من آمدی تو را خواهم بخشید، خدایا دیگر طاقت فراق را ندارم.

مرا در صورت امکان با همان لباس دفن نمایم تا سندی برای من باشد. مرا در کنار احمد و رضا یا نزدیک این دو دفن کنید. من خود را لایق شهید نمی دانم، برای من دعا کنید تا خداوند مرا نیز در ردیف شهدا قرار دهد که لطف خدا بی پایان است. هر کسی که این پیام مرا می شنود اگر حقی بر گردن من دارد مرا ببخشد و شما ای برادران و همزمانم سلاح به زمین افتاده مرا بردارید و با دشمنان اسلام بستیزید.

و شما ای مردم حزب الله! از تفرقه و جدایی پرهیزید و در یک صف واحد گوش به فرمان امام عزیزمان خمینی کبیر باشید و قدر این نعمت را بدانید که اگر قدردان نباشید به عذاب الهی گرفتار خواهید شد. ولی جان و سایر برادرانم! که الان نمی توانم نام همه شما را بنویسم، هر وقت فرصتی پیدا کردید دسته جمعی بر مزارم بیایید و دعای فرج امام زمان (عج) را برای این سگ در گاهش بخوانید که سخت محتاجم.

در آخر پیامی دارم برای شما خانواده و فامیلهایم: من اولین بودم که در بین شما در این راه قدم نهادم و هیچ دلم نمی خواهد که آخرین نفر باشم. در حدود ۲ سال نماز و روزه قضا دارم.

به امید پیروزی حق بر باطل و ظهور امام زمان (عج) و طولانی شدن عمر نائیش امام خمینی. مرا در مکانی که پدر و مادرم انتخاب کردند دفن کنید.

آن که در آخرین لحظه به فکر شما بود - مصطفی صباغی - ۶۰/۱۰/۲۷



همکلاسی آموز

یعقوبعلی طالب نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یعقوبعلی طالب نژاد
یعقوبعلی طالب نژاد در ۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش خیرالنساء زارعی و پدرش غلامرضا طالب نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یعقوبعلی طالب نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۲ منطقه ماووت
عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت ترکش به گلو شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کاردگر
محل شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان
و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یعقوبعلی طالب نژاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ قَالُوا لِأِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قَاتَلُوا قُلَّ فَأَدْرَأُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (سوره آل عمران، آیه ۱۶۷)
آن کسانی که در جنگ با سپاه اسلام همراهی نکرده اند و گفتند اگر خویشان و برادران ما نیز سخن ما را شنیده بودند و به جبهه و جنگ نرفته بودند کشته نمی شدند، (در همین باره خطاب به پیامبر می رسد) که ای پیامبر! به چنین مردم منافق بگو پس شما که برای حفظ حیات دیگران چاره تو انید کرد، مرگ را از جان خود دور کنید، اگر راست می گوید.
و در آیه بعدش دارد که البته میندازید آنهايي که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و به حیات ابدی خود ادامه می دهند و خدا را شکر می گویند.

به اقرار شهادت به یگانگی خداوند متعال و انبیا و فرشتگان الهی و خاتم النبیین و اولیاء جانشین معصوم و گوهران تابناک آسمان ولایت و امامت، منجیان جهان بشری از ظلمت و گمراهی و ضلالت به سوی تکامل اندیشه های انسانی و رسیدن به قرب الهی، از اولین آنها حضرت امیرالمومنین علیه السلام تا یازدهمین فرزند معصومش حضرت صاحب الزمان روحی و ارواح العالمین له الفداء مصلح جهان و منجی بشری و امید محرومان زمین، یگانه سوار مرکب جبهه های نور علیه ظلمت و فرمانده کل انسانهای در روی زمین و آخرین اختر تابناک برج ولایت و امامت حجه بن الحسن العسگری بقیه الله فی الارضین و نائب بحق او امام امت این قلب تپنده ملل مستضعف جهان و کلمه محبوب قرن یعنی خمینی بت شکن.

و با اقرار و شهادت به عالم برزخ و معاد انسان و جنت و نار و حشر و نشر، صراط و سوال و رسیدگی به اعمال بشری که به اعتقاد به اقرار وحی و قرآن مقدس آسمانی و شفابخش دردهای انسانی نازل شده بر پیامبر گرامی.

با سلام به ارواح پاک مقدس شهدای راه حق و فضیلت و شهدای اسلام خصوصا شهید قاسم مهدی زاده و شهید ایوب الهی که با شهادتشان تحول معنوی در قلوب دوستانشان به وجود می آورند و با سلام بر خانواده های شهدا و مفقودین و اسرا و جانبازان و مجروحین و رزمندگان که به فرموده امام امت اینها نور چشم این ملت هستند و با سلام بر تمامی امت حزب الله وفاداران به ندای (هل من ناصر) حسین زمان و با سلام بر تمامی خویشاوندان بخصوص پدر و مادر مهربان و رنج کشیده ام و امیدوارم این سلام ناقابل پسران را از ته قلب پذیرا باشید. و سلام بر شما که با تربیت صحیح خود مرا در مسیر اسلام و ایمان و هدایت او راهنمایی نموده اید و سلام بر برادران وفادار و خواهران آگاه ام.

برادرانم! من در روز عاشورا یعنی روزی که همه شمشیرها و تیرها و کمان ها در صحرای تفتیده کربلا برای کشتن امام حسین علیه السلام مهیا شده بودند وصیت نامه می نویسم شاید بگویند چرا من این روز را انتخاب کرده ام چون روز عاشورا روز شهادت است و من خواستم خودم را برای شهادت که کمال سعادت در گرو آن است آماده کنم. چرا که حسین علیه السلام را سید شهدا خوانند. این حقیر می خواهم چند کلمه ای بعنوان آخرین سفارش و توصیه در وصیت نامه با شما به گفتگو بپردازم. البته این حقیر کسی نیستم که به شما توصیه کنم اما از باب وصیت نامه شاید اشکالی نداشته باشد چند تذکری داشته باشم و امیدوارم بدینوسیله بتوانم در آخرین لحظات حیات زندگیم در این عالم وظیفه ام را ادا نمایم.

امروز اسلام و قرآن پس از سالیان دراز بوسیله رهبری پرتوان از سلاله ابراهیم در جامعه بشری طلوع دوباره یافت و گم شدگان طریق شهادت در پرتو این انوار درخشان مسیر هدایت را بدست آورده و در طریقتش قرار گرفته اند. ولی در مقابل آن قداره بندگان و خیانتکاران تاریخ و دنیای کفر استکبار امروز به همه عده اش ایستاده و می خواهد نور الهی را خاموش گرداند و در این راه هزاران توطئه و شگرد و ترفند را به کار برده است و آخرین توطئه اش که حیات اسلام و معنویت به آن بستگی دارد جنگ است. این جنگ را بر ملت ما تحمیل نموده اند تا با خیال خامشان بتوانند این انقلاب و مردم را دوباره به خواب فرو ببرند اما غافل از این که این مردم بیدار دست از حمایت از انقلاب و امام بر نمی دارند و همیشه مشغول فداکاری هستند و زنجیره های اعزام پی در پی کاروان کربلای شان قطع نمی شود و از کمک به جبهه غفت نمی کنند و نخواهند کرد.

این جنگ را بر ما تحمیل کرده اند تا بلکه نور اسلام را بر مستضعفین جهان خاموش گردانند، اینجاست که تکرار حوادث را می بینیم و فریاد امام معصوم و رهبر آزادگان جهان را از افق تاریخ می شنویم که فریاد (هل من ناصر) را بلند کرده و انسان های آزاده را در دفاع از کیان اسلام و ارزش های انسانی می خواند و ندای (هیاهات من الذله) را در گوششان نواخته است. اینجاست که آزمایش انسان ها نمودار می گردد و استعدادها شکوفا می گردد. سختی ها در مسیر هدایت آغاز می شود و بندگان صالح مخلص خدا شناخته می شوند و دنیاداران مشخص می گردند و با چشمان خود می بینیم که چطور فرزندان دینی و مخلص و پیرو امام و ولایت فقیه در این میدان امتحان، با اخلاص و صفا و رضای خدا و نفس مطمئنه در خون خود غلتیده و با بدنهای خونین و معطرشان به لقاء معبودشان، همچون حسین بن علی علیه السلام شتافته اند...

يعقوبعلی طالب نژاد

و درس شهادت را از این بزرگوار گرفته اند و شهادتش را می دانند و بر کشته شدن افتخار می ورزند و لذا بسیار متأثر از این که چرا هنوز من از این قافله عاشقان عقب مانده ام و شاید هم نتوانسته ام این فریادها را پاس گویم و از خداوند متعال امیدوارم که در آینده نچندان دور این شهادت در راه خودش را نصیب این حقیر هم بگرداند گرچه این سعادت را در خود نمی بینم اما ای عزیزان و ای دوستان و یاران باوفای امام حسین علیه السلام قرار بگیرند.

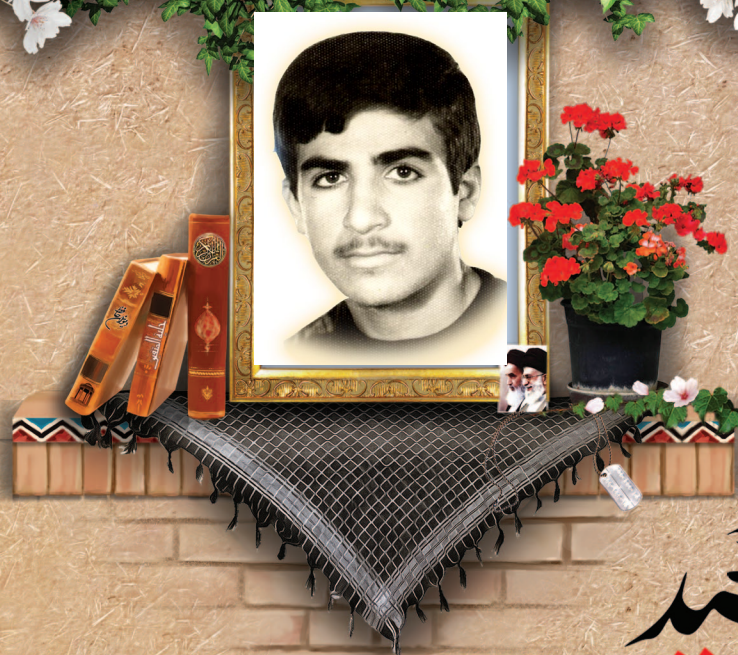
اما هشدار من به تمامی دشمنان اسلام این است که دشمنان و ای منافقان پست و کثیف بدانید، هر چه از ماها به دیدار خدایمان بشتابیم و خون های پاکمان را فدای دین مقدس اسلام نمایم ملت ما بیدارتر می شود و مردم ما آگاه تر و خدایسندتر می شوند چون که هدف ما الله است، مقصود ما پیاده کردن دین مبین اسلام است دینی که کامل ترین دین ها است و همچون پیامبری که کامل ترین انسان ها بر روی زمین است و ما پیرو حسین هستیم و مثل حسین وارد صحنه می شویم و مثل حسین هم کشته می شویم و تا آخرین قطره خونمان از مکتبمان دفاع می کنیم و از مردن هیچ خوف نداریم چون ما مرگ را بقایمان دانیم و نه فنا اما شما کوردلان مرگ را فنا می دانید و از مرگ هم می ترسید ما مرگ را زندگی تازه و با عزت و شرف می دانیم و از این که می بینید که ما الان داریم با رژیم عراق می جنگیم چون رژیم عراق به دستور مادر رژیم های فساد یعنی آمریکای مستکبر بر ما تحمیل کرده است. وقتی که خاک عزیز کشور ما را مورد تجاوز خود قرار داد خواست که انقلاب ما را در طول سه روز به خیال خامش سرنگون کنند. ما جنگ طلب نیستیم و جنگ ما یک جنگ دفاعی است و ما داریم از خودمان دفاع می کنیم. پیام دیگری به امت حزب الله و شهیدپرور کاردگر محله این است که وجود مبارکش را هر چه بیشتر در جبهه ها حاضر کنند و از کمک به جبهه ها دریغ نورزند و آن کسانی که هنوز فرزندانمان را از جبهه رفتن منع می کنند و می گویند که دیگران هستند و لازم نیست ما فرزندانمان را به جبهه ها بفرستیم باید بدانند که این کمال اشتباه است چون که اگر بخواهند همه حرف شما را بزنند پس باید چه کسی جبهه ها را پر کند. من نمی گویم که شما اصلاً به جبهه نمی روید و به جبهه کمک نمی کنید ولی از شما انتظار دارم که بیشتر در جبهه ها حضور یابید، بیشتر به جبهه کمک کنید و تذکر بعدی خودم را به بعضی از افرادی که در کنج خانه ها نشسته اند و می گویند که عیسی به دین خودش و موسی به دین خودش ما فقط نماز و روزه مان را بگیریم و بخوائیم، نه این اشتباه است به خدا قسم اگر این فکر را بکنید مسئول هستید، والله همه تان مسئولید. باید مانند علی علیه السلام رفت در جنگ هم جنگ بکنیم و هم نماز و روزه مان را باید بپا داریم و اگر هم بخواهیم فقط به نماز و روزه مان اکتفا کنیم مانند پیکری می مانیم که سر نداشته باشد. بنابراین اگر دین را یک پیکر فرض کنیم جهاد سر این پیکر است، همانطوری که پیکر بدون سر ارزشی ندارد دین بدون جهاد هم ارزشی ندارد. و من الان این وصیت نامه ای را که می نویسم تازه ما را سازماندهی کرده اند و ما را دارند برای حمله آماده می کنند و شب حمله می خواهیم به قلب دشمن هجوم برم، دشمنی که قصد پامال کردن دین و مذهب و حقوق ما را دارد و قصد ظلم و ستم و بردگی ما را دارد باید اینها را نابود کرد و جهان را با اسلام و قرآن آشنا کرد و پرچم عدالت را در جهان به اهتزاز در آورد. اما مسئله دیگر حفظ حجاب اسلامی است، از کلیه برادران و خواهران هم محلی خودم انتظار دارم حجاب را رعایت کنند. و آن دسته از آقایانی که می گویند آزادی و ما آزادی هر کاری بکنیم، من متعجبم که آنها دم از چه آزادی می زنند؟ آیا آزادی که فرهنگ امپریالیسم غرب دم از آن می زند؟ یا شرق کمونیسم؟ اگر منظور اسلام است آقایان باید بدانند که آزادی در موقعی آزادی است که آقایان مزاحم آزادی دیگران نشوند. آنانی که قانون حجاب اسلامی را زیر پا می گذارند باید بدانند که مزاحم آزادی خواهران و برادران دیگر با حجاب می شوند و آن انتظاری که از برادران و خواهران دارم آن هم حفظ حجاب اسلامی می باشد که انتظار مرا جامه عمل می پوشانند انشاءالله.

اما در پایان تذکرات خودم با خانواده ام دارم؛ در هنگام تشییع جنازه ام اگر می خواهید گریه کنید نه به حال فرزند خود بلکه به حال آن کسانی که هنوز هم فرزندان خود را به بغل گرفته و نمی گذارند که فرزندانمان به جبهه ها بروند به حال اینها بگیرید چرا که اینها گریه دارند. و در آخر وصیت های خودم از خدای خود می خواهم که مرا به مرگ در راهش آشنا سازد و اگر مرگ در راه او را شناختم مرگ را نصیب من بگرداند، هر وقت آن را شناختم حتی یک لحظه مهلتم ندهد انشاءالله. خدایا مرا به کمال سعادت که در گرو شهادت نهفته است برسان. آمین یا رب العالمین و در پایان به یگانگی خداوند و پیامبری حضرت محمد(ص) و جانشینی حضرت علی علیه السلام گواهی می دهم.

اشهد ان لا اله الا الله - اشهد ان محمد رسول الله - اشهد ان علی ولی الله و اشهد ان خمینی روح الله

والسلام علی من اتبع الهدی - دهم محرم الحرام سال ۱۴۰۷ هجری قمری مصادف با ۲۴ شهریور سال ۱۳۶۵

يعقوبعلی طالب نژاد - فرزند غلامرضا متولد سال ۱۳۵۰



همکلاسی

زین العابدین عابدپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز زین العابدین عابدپور
زین العابدین عابدپور در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش سیده راضیه مطهری و پدرش حسن عابدپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید زین العابدین عابدپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۰۲/۰۱ منطقه بانه
عملیات کربلای ۱۰ در اثر اصابت ترکش و متلاشی شدن بدن شهد شیرین شهادت را نوشید
و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

زین العابدین عابدپور

بسم الله الرحمن الرحيم

قسمتی از نامه هایی که در جبهه بود برای خانواده اش می فرستاد:

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

و یا درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت مهدی موعود(عج) و با درود و سلام بر نایب برحقش امام خمینی پیر جماران یاری دهنده مستضعفان و درهم کوبنده مستکبران و با درود و سلام بر شهدا از شهدای صدر اسلام گرفته تا به هم اکنون و با درود و سلام بر معلولین و مجروحین و اسرای جنگ تحمیلی
[خدمت برادر بزرگوارم قاسم سلام علیکم]

پس از تقدیم عرض سلام، سلامتی شما را از درگاه خداوند قادر و منان خواهان و خواستارم و اگر احوالی از اینجانب برادر کوچکت زین العابدین را خواسته باشی بحمدالله صحیح و سالم و به دعاگویی شما مشغولم. ماما! می دانم دوری فرزند برای شما سخت است و مشکل، ولی ماما! این را بدان که اجر خود را در روز قیامت خواهی گرفت.

من نمی توانستم ببینم که مختار مظلومی را شهید کنند و من در منزل باشم، من آمدم که همانطور که مختار و دیگر شهدا گفتند جای خالی آنها را پر کنم.

من هم دوست دارم که در منزل باشم و در راحتی و بخور بخوابم، مگر من مرض دارم که اینجا هم دلتنگی و هم سختی و شب و روز نخوابم؟ به خدا قسم وقتی به منزل می آیم و می خواهد کاروانی به جبهه برود و خودم به فکر می افتم که چرا مختار مظلومی، چرا محمدعلی عباسی، چرا علی اکبر و محمد عابدپور و چرا حسین و علی و حسن و اسماعیل شالیکار و غیره و غیره... شهید شدند و به جبهه می آیم و معنویات جبهه را می بینم و ایثارگری های جبهه را می بینم و به منزل می آیم غرق گناه می شوم، چه از نظر نماز، چه از نظر غیبت و غیره... به خودم می آیم و می گویم برای چه به دنیا آمدم؟

به خدا قسم این تنبلی نیست که به مغازه یا چیز دیگر نمی روم تا یک کاره ای بشوم بلکه جو جوری است که نمی شود و الان مسئله اصلی اسلام است که در خطر است. این یک حقیقت است.

(نشان مرد مومن با تو گویم / که چون مرگش رسد خندان بمیرد)

(والسلام علی عباد الصالحین)



همکلاسی آموز

علی اکبر عابدپور

هوالشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اکبر عابدپور
علی اکبر عابدپور در ۲۶ آذر ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صبحگل
نانواکناری و پدرش برارجان عابدپور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اکبر عابدپور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۲۹ منطقه مریوان عملیات
والفجر ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اکبر عابدپور

بسم الله الرحمن الرحيم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ
بَنِيَانٌ مَرْضُوضٌ

به نام خدا و به یاد مهدی (عج) ای خدا گناهانم را ببخش و پیامرز و مرا جزء شهیدان راحت قرار بده و آن بهشتی که به پیامبرانش و شهیدان در راحت توید دادی عطا فرما.

خدایا گناهانم زیاد است ولی بخشش و رحمتت بیشتر است، پس از گناهانم درگذر و زشتی اعمالم را بپوشان و در آخرت گناهانم را به رخم مکش. ای خدا! آن مشتری که می خواستی روی بدرگاه تو آورد پس این متاع ناقابل را که جانم است پذیرا باش و آن چیزی که در مقابل می خواستی بدهی عطا فرما. با سلام و درود بر انبیاء خدا از آدم تا ابراهیم (ع) بت شکن از ابراهیم (ع) تا عیسی (ع) و سلام و درود به آخرین پیامبر خدا و آخرین پرچمدار توحید حضرت محمد (ص) با سلام و درود بر علی (ع) و وصی رسول خدا و فاطمه (س) دختر گرامی پیامبر خدا با سلام و درود بر جانشینان حضرت علی (ع) ائمه معصومین. سلام و درود به حضرت مهدی صاحب الزمان (عج) عدالت گستر جهان اسلام و درود به روان پاک تمامی شهدا از صدر اسلام تا کربلای حسین (ع) و از کربلا تا انقلاب اسلامی ایران و شهدای جنگ تحمیلی، سلام و درود بر روحانیت مبارز و جامعه مدرسین حوزه های علمیه و شما امت حزب الله و مستضعف.

تصمیم داشتم وصیت نامه ننویسم چون می بینم کسانی که شهید می شوند از صالحان هستند، مگر نه شهداء همه از صالحانند من حقیر سرا پا گناه و معصیت هستم، هر چه به گذشته می نگرم جز گناه چیزی نمی بینم و از طرف دیگر نگاهی به رحمت بی پایان خدا انداختم رحمت خداوند را زیاد و بی نهایت دیدم گفتم خدایا هر چند گناهانم زیاد است رحمت تو بی نهایت و تو بخشایشگر هستی لذا وصیت نامه ای تقدیم امت حزب الله و پدر و مادر عزیزم می کنم.

بعد از تصمیم، نگاهی به انگیزه آمدنم به جبهه انداختم که به چه انگیزه آمده ام؟ هدفم چیست؟ سلاحم چیست؟ هدفم یاری کردن دین خدا و انجام تکلیف شرعی خود است. راهم فی سبیل الله، راه محمد رسول الله (ص) و شهادت که خلعت الله اکبر پوشیده است. رهبرم خمینی روح الله، عضو سپاه جندالله، هوادار این ملت حزب الله خط امام است. پس از مشخص شدن هدف و راهم سفارشات و وصیت خود را می نویسم؛ اولین سفارشم که زیاد روی آن حساسیت دارم و دوست دارم برادران و خواهران حزب الله از این مسئله چشم پوشی نکنند از مدرسین حوزه های علمیه که بازوی انقلاب اسلامی و امام هستند اطاعت و شنوائی داشته باشید و مسائلی که امام نظر خود را اعلام نکردند نظرتان را ملاک قرار دهید که اینان بحق محافظین اسلام فقهاتی می باشند که همانند امام و آیت الله منتظری و شخصیت های بزرگوار دیگری را تحویل جامعه دادند و می دهند. از امام این پیرمرد هشتاد و چند ساله، این ابرمردی که سال ها عمر خود را در سنگر دفاع از اسلام و تشیع گذراند، این ابرمرد تاریخ اطاعت بی چون و چرا نمائید. وجود امام را نعمتی بزرگ برای خودتان بدانید که خدا بر ما منت نهاد تا چنین فردی که ما را از فساد و منجلاب که در آنها غرق بودیم نجات داد و اگر سپاسگزاری نکنیم دچار غضب الهی می شویم. امام را بیشتر دعا کنید، از این زاهد و پارسای شب و شیر غرنده در صحنه نبرد و سیاست روز این رزمنده همچون علی (ع) در میدان پیکار سیاست و از این نایب بر حق مهدی (عج) اطاعت نمایید و او را بر همه چیز خود بالاتر بدانید و بر تمام کارهای خود حتی بر زن و فرزند خود ترجیح دهید که امر اسلام و خدا و رسول خداست. از روحانیت مبارز پیرو خط امام حمایت نمائید آنها را در صحنه تنها نگذارید، وحدت کلمه را که مبارزه بزرگی علیه دشمنان اسلام است حفظ نمایید. باید با وحدت کلمه همه با هم برای مبارزه با کفر جهانی برویم، بخاطر مسائل کوچک اختلاف بوجود نیارید، با وحدت کلمه در زیر سایه و تحت توجهات ولی عصر (عج) باید پوزه بزرگترین دشمنان اسلام را به خاک بمالیم و هر چه و هر چیز و هر کس وحدت شما را از انسجام به اختلاف کند شیطان است و شما هم عاملین به نقشه اصیل ترین مکتب جهانی اسلام. برادران! به مسجد بیشتر بروید، مسجد که به فرموده امام سنگر است پایگاه وحدت و مسائل نظامی و سیاسی و اجتماعی خود کنید.

علی اکبر عابدپور

شما برادران سپاهیم! ای کسانی که جان و مال خود را بخاطر اسلام در طبق اخلاص گذاشتید! خاصیت مکتبی و مردمی خود را بیشتر کنید، خاصیت مذهبی شما هر چه بیشتر شود، خاصیت مردمی شما بیشتر می شود. با روحانیون و مردم بیشتر رابطه داشته باشید، از روحانیون درس و مسائل اسلامی را فرا بگیرید. شما را در برخورد با مردم بیشتر نصیحت می کنم با مردم خوش رفتاری کنید تا مردم اخلاص شما را درک کنند. برادران! مطالعات اسلامی را بیشتر کنید، اخلاق اسلامی و احکام دینی را بیشتر از دیگران رعایت کنید. اگر خدای نکرده غفلت کنید ضربه به سپاه و اسلام می زنید. شما سپاه اسلام و سربازان امام زمان (عج) هستید، سپاه کارخانه یا شرکت نیست که شما کارگران یا کارمندان آن باشید بلکه اینجا پایگاه جان باختن یا جایگاه منتظران شهادت است. جان باختن در راه عشق به الله است. شما که عمرتان و جانتان را در راه اسلام و خداوند فدا می کنید در این راه برای اسلام بیشتر کار کنید، بیشتر زحمت بکشید. مسائل اسلام را بهتر و بیشتر فرا بگیرید، با مجرمین با اخلاق اسلامی برخورد کنید، شاید آنها را بدین وسیله به راه آورید. ای برادران سپاهی ام! خود را برای تحمل رنج ها و مصیبت ها و ناکامی ها و ناروایی ها آماده سازید. دل قوی داشته باشید که قادر یکتای متعال پشیمان و نگهبان شماسست، تنها اوست که شما را از دست این دشمنان نجات می بخشد و شما را عاقبت به خیر می کند.

ای برادران! خودسازی کنید و تقوا پیشه خود کنید تا بتوانید قوانین اسلام را مو به مو در جهان پیاده کنید. فعالیت های اسلامی خود را بیشتر کنید.

شما ای پدر و مادرم! از شما بخاطر زحمات و زجرها و رنج هایی که برای بزرگ کردن من متحمل شده اید و مرا به این درجه رسانده اید و تربیت اسلامی را به من آموختید و از کوچکی مرا نمازخوان و روزه گیر کرده اید متشکرم. از خدا برای شما اجر عظیم می خواهم. پدر و مادرم! هر چند می دانم داغ فرزندان برای شما مشکل است، فرزندی که فکر می کردید در پیروی عصای دست شما باشد و بتواند به شما خدمت کند ولی پدر و مادرم! خوشحال باشید که فرزند نالایق شما در جوار شهداء خوابیده و به مهمانی حق تعالی رفته است. تحمل و صبر داشته باشید که خدا صابران را دوست دارد. هر موقع خواستید گریه کنید به یاد غریبی حسین (ع) و فرزندانش و اسیری زینب (س) گریه کنید.

نکته های آخر وصیتم حتما و حتما باید عملی شود. متشکرم
وصیت نامه مرا برادر عباس بخواند.

خواهرانم! در عروسی برادرانم دسته گل هدیه نمائید و زیر آن بنویسید از شهید علی اکبر عابدپور.
چون تا همیشه تاریخ زنده است شهید هم زنده است.

مادرم! مادری که سراسر عمرت را با سختی و رنج و مشقت و ناراحتی طی و سیر کردی و در بدترین موقع ما را شیر دادی و بزرگ کردی. حتما و یقینا در انتظار ثمره درخت هایت بودی ولی ثمره من حقیر همان خون پاک و مطهرم می باشد.
مرا پیش پسرعمویم حسن دفن کنید.

مراسم عزاداری مرا زیاد باشکوه نکنید. عکس مرا نیز زیاد به در و دیوار نجسباندید، در عوضش پول را به فقیر و فقرا بدهید.
مرا طبق وصیت نامه شهید حاج آقا احمد کافی در روز جمعه دفن کنید.

«والسلام علی من اتبع الهدی»

بنده حقیر و مسکین: علی اکبر عابدپور

روز جمعه ۶۲/۶/۲۵ - پایان



همدلر آموز

علی علیزاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی علیزاده

علی علیزاده در ۲۴ دی ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ربابه فتحی و پدرش رجبعلی علیزاده پرورش یافت.

دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید علی علیزاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۰۵/۱۷ منطقه هورالعظیم عملیات قدس ۵ در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سوته شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی علیزاده

بسمه تعالی «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ»

ما زنده به آنیم که آرام نگیریم موجب که آسودگی ما عدم ماست

«مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد» (امام خمینی)

با درود فراوان به امام زمان (عج) و نائب برحقش پیر جماران و با درود و سلام به ملت قهرمان و شهیدپرور ایران و با سلام و درود به شما مردم شهیدپرور روستای سوته. دیگر عروسی من در جبهه، عروس من شهادت، صدای توپ و تانک عقد مرا می خوانند و سفیر گل‌دوستان ما به سر من نقل می پاشند و فرزندم آزادی است. از پدر و مادرم و برادرانم و خواهرانم، و مردم حزب الله سوته و مردم ایران میخوام که از فرزندم یعنی همان آزادی، خوب مواظبت کنند تا این نهال بدست آمده توسط استعمارگران و گروهک ها از دست نرود.

به راستی که از سوی خدا آمده ایم و بازگشتمان به سوی اوست و حال اگر چنین است چرا در راه خدا کشته نشویم، من و امثال من به جبهه می رویم تا به یاری اسلام و امام خمینی بشتابیم و در این راه از جان و مال خود گذشته و حیات آخرت را به این دنیا ترجیح داده ایم. اگر خداوند در این رفتن به جبهه شهادت را نصیب من کند. اینک کشور اسلامی ما مورد هجوم کفار واقع گشته است، برای دفاع از اسلام و حریم جمهوری اسلامی به جبهه آمده ام تا با نثار خونم در راه تو و با هدیه تن عاریه ام به پیشگاه تو ثابت کنم که مسلمانم و فقط تسلیم فرمان توام. قلبم همیشه به عشق خدا تپیده و زبانم همیشه به دفاع از امامم باز شده و چشمانم فقط راه او را دنبال کرده دستام شب و روز با تفنگ و قرآن همنشین بوده است. الهی شکر که ملت ما پیش خدا روسفید است. امامان از ما راضی است. نهضتمان پیروزتر از پیش به حرکتش ادامه می دهد چون خاری در چشم دشمنان اسلام خواهیم بود.

ای تشنگانی که بدنال آب زلال می روید، تا سیراب نشدید باز نگردید.

سفارشی چند به پدر و مادر گرامیم: سلام علیکم. پدر و مادر عزیز و گرامیم! من از شما تشکر می کنم که توانستید فرزندی تربیت کرده و با دست های مبارکتان به سوی جبهه روانه سازید. پدر و مادر عزیزم! من داوطلبانه به جبهه آمده ام و اگر شهادت نصیبم شد افتخار میکنم. پس شما در مرگ من نگرید که من بسوی معشوقم می روم و خوشحال هستم.

پدر و مادر عزیزم! سعی کنید که رفتارتان برای دیگران درس باشد. ای پدران و مادران! شما همگی می دانید که فرزندان شما امانتی هستند که خداوند آنها را چند مدتی در اختیار شما قرار داده است. پس در حفاظت آنها بکوشید و خوب تربیت کنید و بعد به صاحب اصلیش دهید و الان هنگام پس دادن این امانت هاست تا دیر نشده آنها را تشویق به جبهه رفتن نمائید که اسلام احتیاج به آنها دارد و اگر این کار را نکنید به ندای «هل من ناصر ینصرنی» مولا امام حسین (ع) پاسخ مثبت نداده اید. سفارشی چند به برادرانم: برادران عزیز! سلام علیکم... همیشه گوش به فرمان امام باشید و به ندای (هل من ناصر ینصرنی) که در زمان ما از زبان گویای رهبر عزیزمان بلند شده است لبیک بگوئید تا به شما آسیبی نرسد و از برادران خودم می خواهم که بعد از من راهم را ادامه دهند تا دیر نشده اسلحه ام را از روی زمین بردارند و به قلب دشمن بزنند. برادران عزیزم! در هر مکانی هستید و در هر لباسی که می باشید و در هر مقامی که هستید از یاد امام و اسلام غافل مباشید و امام و ولایت فقیه را فراموش نکنید. بدانید که گمراه نخواهید شد و از رفقا و برادران و دوستانم می خواهم که جنگ را فراموش نکنند و از برادران انجمن اسلامی تشکر می کنم که موجودیت خود را به خوبی نشان دادند و امیدوارم که همیشه کارتان به همین صورت پیش رود، تنها سفارش من به انجمن اسلامی اینست که حق را بگوئید هر چند به ضررتان باشد.

برادران و خواهران مسلمانان! بدانید که منظور امام و رزمندگان اسلام این نیست که برای آب و خاک بجنگید، بلکه به این خاطر می جنگیم که بتوانیم مستضعفین جهان را از زیر یوق استکبار نجات بدهیم و به جای ظلم و فساد حاکم بر جهان، حاکمیت الله که همان عدالت اسلامی و مساوات می باشد به تثبیت برسانیم و تا ظهور امام زمان (عج) راه را ادامه خواهیم داد.

انتظاری که از شما برادران و خواهران عزیز پشت جبهه دارم اینست که همیشه امام عزیزمان این امانت الهی را یاری دهید و گوش به فرمان او باشید تا اسلام را یاری دهید و گوش به فرمان او باشید تا اسلام را با یاری و کمک هم پیش ببریم و به جز خط امام که همان خط اصیل اسلام می باشد راهی دیگر را انتخاب نکنید. زندگی برای ما جوان های مسلمان ننگ است که بینیم زینبی و ام کلثومی در خوزستان از خانه اش آواره شده ولی به آنها کمک نکنیم. خفقان شاهان مزدور و پست دوباره نور درخشان را زیر ابرهای تیره بیرون می دهد. پس ما چرا باید غافل باشیم؟ بیایید انقلاب فرهنگی را به معنای واقعی در فرد و جامعه تحقق بخشیم و اخلاق اسلامی و روح برادری را در وجدان اقشار مختلف زنده کنیم. بیایید صدور انقلاب را به معنای واقعی شروع کرده و اختلافات داخلی را به وحدت آهنین و شکست ناپذیر تبدیل کنیم. بیایید فرمانبر او امام خمینی که فرمانبر خداست باشیم و او را یاری کنیم. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» آنهايي که به آیات خدا کفر می ورزند و حقایق روشن را مسخره می کنند و پیامبران را به ناحق می کشند و نیز کسانی که از میان توده مردم را که در راه برابری مبارزه می کنند می کشند به عذاب دردناک بشارتشان ده. اینست که در طول تاریخ هر جا پیامبر و یا عدالتخواهی در خود مردم قیام کرده است عاملان زر و زور و تزویر او را می کشته اند و سپس یک نسل گذشته یا گذشته تریزه دارش می شدند و وارث ایمانش و متولی امتش. برادران و خواهران! دعا برای رزمندگان اسلام را فراموش نکنید و در نماز جمعه و دعای توسل و کمیل شرکت کنید و دعاهای از صمیم قلب شما برای رزمندگان بسیار اثر دارد.

«۷۷»

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



همدل سرآموز

یوسفعلی غواصی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسفعلی غواصی
یوسفعلی غواصی در ۲۱ مرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو
ندیمی و پدرش عباسعلی غواصی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسفعلی غواصی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه دهلران عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش خمپاره به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۳ سال تفحص شد و بعد از تشییع در
گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

يوسفعلی غواصی

بسم الله الرحمن الرحيم

خاطرات و ویژگی های بارز شهید:

پدر شهید:

مقید به واجبات و نماز اول وقت، حضور در نماز جمعه، محبت و بزرگواری نسبت به همه، کمک کردن به دیگران، علاقمند به ورزش فوتبال، نسبت به بی حجابی حساس بود و همیشه به خواهرانش در خصوص حجاب تاکید می کرد.

در آخرین اعزامش روحیه بسیار خوبی داشت و من و همسرم او را از زیر قرآن رد کردیم و بعد به ما گفت منتظر من نباشید. اوقات فراغتش را زیر دست بنا کار می کرد در ماهیگیری یا شکار پرند و در کارهای کشاورزی به پدر خود کمک می کرد.

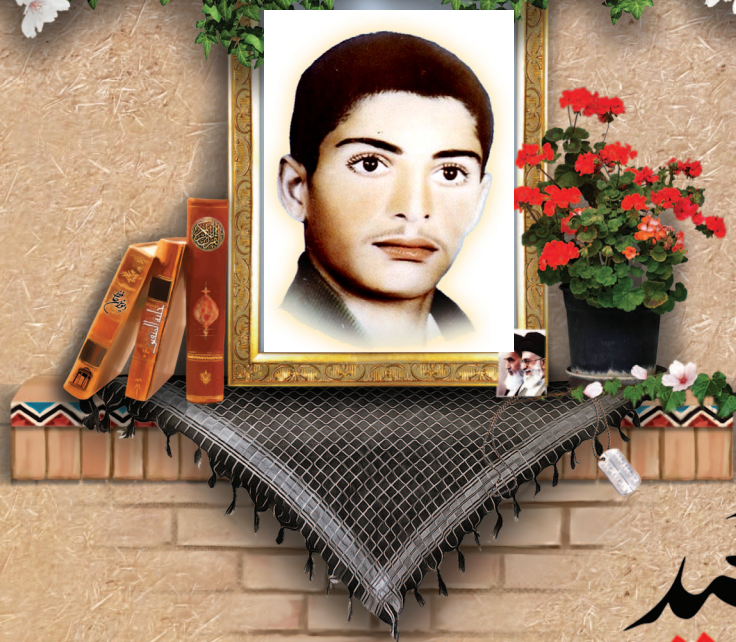
دفترچه خاطرات شهید:

من باید شهید شوم و جسم ام مفقود شود تا فدایی رهبرم شوم، تنها آرزویم این است که شهید شوم. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، با فرمان امام مبنی بر تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی لباس خاکی بسیجی را به تن کرد و از طریق بسیج هم به جبهه اعزام شد و در فعالیت ها حضور داشت.

افکار و عقاید امام، پیروزی انقلاب، مطالعه کتب مذهبی، شرکت در بسیج و مساجد در تغییر و تحول او بسیار تاثیرگذار بود.

رفتارش با والدین بسیار متواضع و خوب و بسیار مهربان بود و به آنها احترام می گذاشت و در کارها کمک شان می کرد و تنهای شان نمی گذاشت.

والسلام- روحش شاد



شهدای آسمان

خضراالله فروغی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز خضراالله فروغی
خضراالله فروغی در ۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش رقیه
فروغی و پدرش فیض الله فروغی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته اقتصاد در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید خضراالله فروغی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش و سوختگی بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

خضرا لله فروغی

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ (قرآن کریم)

خداوند خریدار جان ها و مال های شماست و در عوض بهشت عظیم و زیبا را به شما عطا می کند.

پس شما از برادران و خواهران پیا خیزید و با خدای خود معامله کنید که فرصت خوبی نصیب شما شده است.

خداوند! تو را شکر می گویم که به این حقیر لیاقت جهاد و جانبازی در راهت را مرحمت فرمودی که پس از چندین بار توانستم به ندای غریبی امام حسین لبیک بگویم تا این دو قطره خون ناقابل را به پای درخت دینت بریزم. اما به تو ای حسین! ای معلم بزرگ شهادت! صدایت را از لابه لای تاریخ شنیدم و به یاریت شتافتم و با دشمنان جنگیدم اگر دشمنان تو را در صحرای کربلا تشنه لب شهید کردند اکنون ما انتقامت را از وارثان یزیدها و ابن زیادها و شمرها خواهیم گرفت.

و در این راه تا آخرین قطره خونمان آماده ایم و با خدایت ای حسین پیمان بستیم که پرچم خونینت را که در صحرای کربلا برافراستی همچنان دست به دست برافراشته نگهداریم تا به دست فرزندان مهدی (عج) بسپاریم. با امید آن روز و پیروزی کامل دین اسلام بر همه ادیان باطل. و اما پیام من به شما ملت مسلمان و شهید پرور و مجاهدان ایران: ای مردم مسلمان دلیر ایران و سایر کشورهای اسلامی جهان! اکنون وقت یاری دین خداست. حرکت کنید و قیام کنید و به پا خیزید، زمان خود را درک کنید و مسئولیت خود را بشناسید. تا فرصت از دست نرفته کار کنید که بعداً پشیمان خواهید شد. ای مردم! دنیای فانی شما را گول نزنند که دنیا دوستان خود را هلاک می کند. و شما خانواده های محترم شهدا خوشحال و سرافراز باشید که به عهد خود وفا کردید و با فدا کردن بهترین عزیزان خود در راه اسلام و میهن اسلامی فردای قیامت در پیشگاه خداوند بزرگ روسفید هستید. شما همدرد و همگام حضرت زهرا و زینب که درود خدا بر آنها باد هستید و شما شریک درد و غم ایشان هستید. شما دوستی و محبت خود را نسبت به علی (ع) و فرزندان او ثابت نمودید. گرچه تحمل داغ عزیزان سخت است ولی چون برای خدا و دوستی اهل بیت عصمت و طهارت است خیلی آسان و شیرین است همه سختی ها و مصیبت ها رفتنی و زودگذر است، دنیا جای راحتی و استراحت نیست هر چه مشکلات زیادتر باشد اجر و مزد شما هم در پیشگاه خداوند بیشتر است. و حالا سختی دارم با پدر و مادر و برادران و خواهران گرامیم:

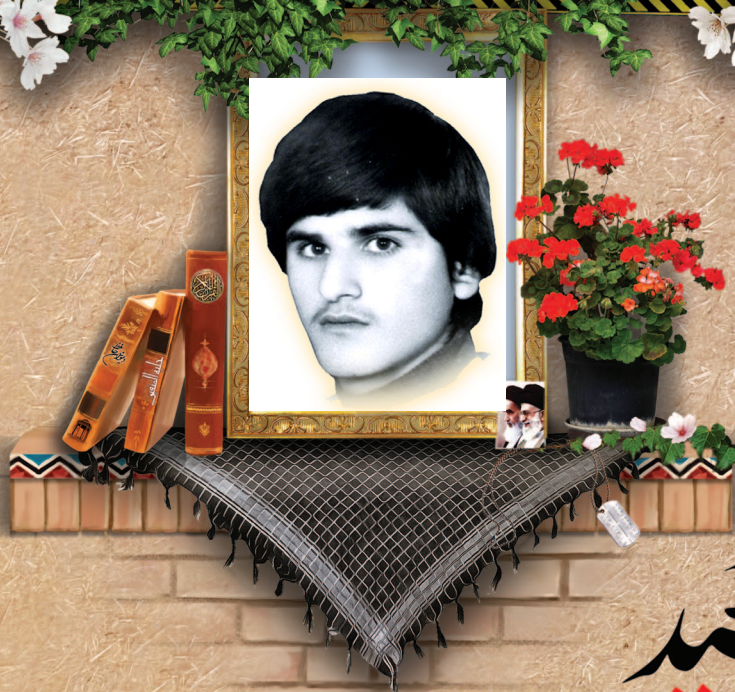
پدر عزیزم! مرا ببخش که نتوانستم در کارهای زمین کمکت کنم ولی چه کنم که زمان زمان جنگ است و اسلام در خطر است و مملکت اسلامیمان در خطر است، پدرم! اگر کار خلافی از من سر زده مرا ببخش.

و حالا مادر عزیزم! اگر من شهید شدم اصلاً ناراحت نباش و گریه نکن بلکه خوشحال و شادمان باش که امانتی که از خداوند گرفتی صحیح و سالم و خوب تحویل خداوند دادی. مادرم! خوشحال باش که تو ماموریتی بر گردنت بود که همان تربیت کردن به نحو احسن انجام دادی. مادرم! تو فردای قیامت پیش حضرت رسول و حضرت زهرا و زینب کبری سربلند خواهی بود. مادر عزیزم! اگر در طول زندگی خطایی از بنده سر زده مرا به بزرگواری خود ببخشد.

خواهران عزیزم! اگر شهید شدم اصلاً گریه نکنید و حجاب اسلامیتان را رعایت کنید که حجاب یک سنگر است همانند سنگر رزمندگان اسلام و شما باید حافظ خون شهدا باشید. برادران عزیزم! اگر شهید شدم راهم را ادامه دهید و جبهه ها را ترک نکنید و از برادران و خواهران و تمام دوستانم می خواهم اگر در طول زندگی بدی و خلافی از من سر زده مرا ببخشید و حلالم نمائید. دیگر عرضی ندارم همه شما را به خداوند بزرگ می سپارم. (والسلام)

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

رزمندگان اسلام پیروشان بگردان



شهدای سراسر آموز

چنگیز قلی پور

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز چنگیز قلی پور
چنگیز قلی پور در ۱۰ آبان ماه سال ۱۳۴۲ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش سیده
نساء علویان و پدرش رضا قلی پور پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته ریاضی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید چنگیز قلی پور در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۱۰/۲۴ منطقه مریوان در اثر اصابت
آربی جی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای سوته شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

چنگیز قلی پور

بسم الله الرحمن الرحيم

همان گونه که در بخشی از زندگینامه این شهید سعید آمده است. در حالی که منطقه کردستان هر روز علاوه بر تهاجم هوایی و زمینی دشمن یعنی که مورد شدیدترین حملات قرار داشت مزدوران داخلی و سرسپردگان و جیره خواران دشمنان اسلام از جمله کومله و دموکرات و ... فعالیت های نظامی بسیاری داشته اند طوری که همه راه های ارتباطی بین خطوط جبهه های غرب در شبانه روز چندین بار مورد حمله و تهاجم خودفروخته گان قرار گرفته و عده زیادی از عزیزان رزمنده هنگام تردد مورد کمین ناجوانمردانه آنان قرار می گرفتند و به فجیع ترین وضع به شهادت می رسیدند.

خودفروخته گان بی غیرت پس از آن که عزیزان را به شهادت می رساندند هر چه که در کوله پشتی و حتی در جیب لباسهای آنان بود به غارت می بردند و در آخر نیز بدن آنان را تکه تکه کرده و یا می سوزاندند. شهید چنگیز قلی پور نیز از جمله شهدائی است که مورد کمین ناجوانمردانه حزب کثیف کومله قرار گرفته و به هنگام اعزام به خط مقدم با بدترین وضع به شهادت رسید. از این رو وصیت نامه ایشان پس از شهادت او همراه با سایر وسایل شخصی و رزمی به غارت برده و مفقود گردید، به این دلیل اصل وصیت نامه وی به دست نیامد، اما در نامه هائی که قبل از شهادت برای خانواده ارسال داشته نکات برجسته و مهمی که حکایتگر انگیزه مقدس و عشق به شهادت و خدمت به اسلام و مسلمین است درج گردیده که ما از باب تبرک به جای افزای از وصیت نامه در این جا بیان می کنیم.

«من داوطلبانه به جبهه آمده ام، تا من ها تشکیل ماها را بدهیم. تا آخرین جرثومه فساد را از ریشه برکنیم و پرچم اسلام را نه تنها در ایران بلکه در سراسر جهان به اهتزاز در آوریم و من در شرایط کنونی که حساس ترین مراحل زندگی خود را پشت سر میگذارم از همه تعلقات و قیود دنیای فانی چشم پوشیده و حضور در جبهه را بر هر چیز دیگر ترجیح می دهم.»

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته



شهدای آسمان

یوسف قنبری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف قنبری
یوسف قنبری در ۲ خرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زهرا
عبدی و پدرش دلاور قنبری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسف قنبری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۴/۱۴ منطقه مهران عملیات کربلای ۱ در
اثر اصابت ترکش به گردن و سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف قنبری

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ

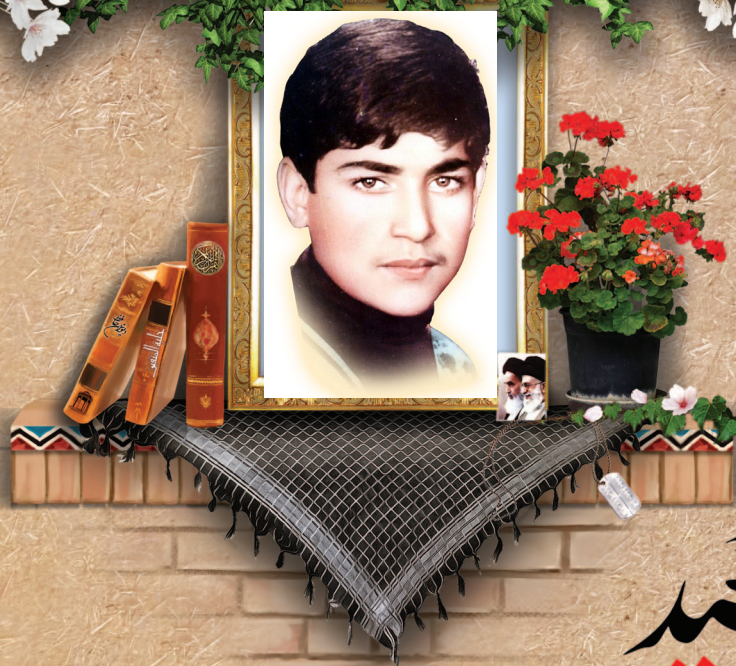
خداوند سرمایه ها و جان های مردمان را می خرد و در مقابل بهشت عطا می کند.

روزی که تو آمدی به دنیا عریان / جمعی به تو خندان و تو بودی گریان

کاری بکن ای دوست که وقت مردن / مردم همه گریان و تو باشی خندان

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با سلام به شهیدان و تمام کسانی که به هر نحوی در پیشبرد انقلاب سعی و کوشش می کنند تا این انقلاب را به صاحب اصلی اش امام زمان (عج) تحویل بدهند. به نام آن که جانم در دست اوست و زندگیم برای اوست و همه چیزم از آن اوست. وصیتنامه ام را آغاز می کنم. خدایا تو را شکر می گویم که مرا در برهه ای از زمان قرار دادی که بتوانم در راه تو و برای رسیدن به لقای تو بر علیه دشمنان جهاد کنم و جان ناقابل را در مسلخ حق فدا کنم. این جان امانتی است که خداوند در انسان به ودیعه نهاده و ما می بایست روزی این امانت را تحویل بدهیم پس چه بهتر که در راه جهاد که خداوند آن را در ای درهای بهشت امید عطا کند. من هدم از رفتن به جبهه ادای وظیفه الهی و شرعی و لیبیک گفتن به سخنان پیر جماران امام امت است. من افتخار می کنم که مانند هزاران شهید دیگر جان ناقابل خود را هدیه انقلاب کنم و با خون خود درخت انقلاب را آبیاری نمایم. ای مردم! شما می گفتید که ای کاش در صحرای کربلا با حسین (ع) بودیم تا او را در مقابل دشمنانش یاری می دادیم گرچه ما در آن عصر نبودیم اما پیام امام حسین (ع) هنوز نیز در گوش ها طنین می اندازد که آیا کسی هست که مرا یاری کند و این فرزند راستین و خلف اسلام حسین گونه همین فریاد را بر می آورد پس وظیفه ما این است که برای یاری رساندن بدین اسلام فریاد حسین گونه امام را لیبیک بگوییم و به سوی جبهه های حق علیه باطل بشتابیم و تا بیرون راندن این دشمن بعضی از خاک عزیزمان لحظه ای از پای ننشینیم و همچنان استوار و پرصلابت مانند کوه در برابر قدرت های استکباری که پشتوانه صدام هستند قد علم کنیم و به آنها بفهمانیم که تا اسلام و قرآن در این سرزمین حاکم است شما نمی توانید در سرکوبی این انقلاب موفق بشوید و اگر می خواهید این انقلاب را سرنگون کنید باید از روی نعل چهل میلیون انسان بگذرید. پس این خیال باطل را از سر خود بیرون کنید. جمهوری اسلامی ایران پشتوانه ای چون خدا و امام زمان دارد و این انقلاب را در حقیقت خداوند یاری می فرماید و ما تنها اجراکنندگان این فرمان هستیم. آری خداوند به ما منت نهاد از میان یک میلیارد جمعیت مسلمان جهان ایران را انتخاب کرد و خواست با اجرا کردن احکام اسلام و قرآن به دنیای استکباری بفهماند که اسلام قدرتی است که هیچ چیز نمی تواند جلوی آن بایستد و هر که در مقابل اسلام بایستد به طور یقین نابود می شود و جایگاهش در جهنم است. اکنون که صدام ناجوانمردانه به کشور اسلامی ما حمله کرده و با زور خاک عزیزان را گرفته است بر فرد فرد ملت ایران واجب شده است که برای نجات کشور خود از چنگال گرگ خون آشام بعضی بپاخیزند و تا نابودی آن دست از مبارزه برندارند. همه باید در این جنگ سهمی داشته باشند، آن کسانی که می توانند به جبهه بروند با رفتن به جبهه و آن کسانی که نمی توانند به جبهه بروند با دادن مال خود و تبلیغ برای اسلام و این جنگ بکنند. و اما خواهانم! شما باید در این راه با حفظ حجاب خود آنچنان ضربه ای به دنیای استکبار بزنید که نتوانند از جای خود بلند شوند و شما ای خواهران مسلمان! حجابتان کوبنده تر از خون سرخ من است. آری ای خواهرم! نقش شما در این انقلاب کمتر از نقش مردان نبود و نیست، شما با پرورش مردانی در دامن خود آنان را آن چنان تربیت می کنید که تا به اعلا عیین بالا روند. این همه از پشتوانه شما خواهران مسلمان است. پس سعی کنید با حفظ حجاب و پرورش حسین (ع) و زینب گونه فرزندان خود نقش خوتان را در این انقلاب ایفا کنید، این انقلاب در حقیقت یک آزمایش الهی است که خداوند بوسیله این آزمایش افراد پاک را از ناپاک جدا می سازد پس سعی کنید در این آزمایش الهی سربلند بیرون بیاییم و گرنه دچار عذاب آخرت خواهید شد و در مقابل خدا و رسول خدا و ائمه اطهار سرافکنده می شویم. پدر و مادر عزیزم! اگر من شهید شدم هیچ ناراحت نباشید و گریه و زاری نکنید چون همه باید روزی از این دنیا برویم پس چه بهتر که با شهادت این فیض عظمی از این دنیا برویم و اگر در این مدت آزار و اذیتی از جانب من نسبت به شما پدر و مادر عزیزم شده با کرم خود مرا عفو نموده و می بخشید. از برادرهایم می خواهم که راه مرا ادامه دهند و همیشه پیرو اسلام و امام باشند. اگر بدی دیدند مرا ببخشید و از خواهرهایم نیز می خواهم که حجاب خود را حفظ کنند و همیشه حضرت زهرا (س) را الگوی خویش قرار دهند که همین آنها را بس است. از تمام فامیلان و دوستان و آشنایان می خواهم که اگر لغزش و ناراحتی یا خدای ناخواسته آزار و اذیتی از ناحیه من دیدند با کرم خود مرا عفو بفرمایند. اگر من شهید شدم مرا در کنار عموی مهربان و عزیزم رحمان قنبری دفن نمایید.

با امید پیروزی اسلام و مسلمین - والسلام



شهدای آسمان

محمدتقی کارگران

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدتقی کارگران
محمدتقی کارگران در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زهرا تورانداز و پدرش محمدحسن کارگران پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدتقی کارگران در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۱/۰۳ منطقه رقابیه در اثر جراحات
وارد به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار تا کنون جاویدالاثر می باشد.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمدتقی کارگران

بسم الله الرحمن الرحيم

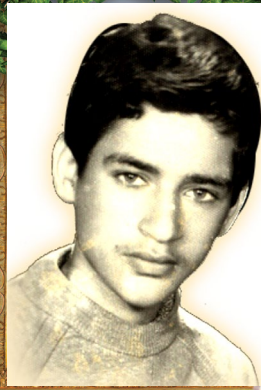
وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنَّ لَا تَشْعُرُونَ - بقره آیه ۱۵۴

آن کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندارید بلکه آنان زنده اند ولیکن شما این حقیقت را نخواهد یافت. به نام خداوند کریم و رحمان و به نام آن خدایی که زمین و آسمان و انسان ها را آفرید و به نام خداوندی که گناهان و عیب ها را در انظار پوشانید و محبت را در قلب دوستان قرار داد. مطلبی که در این لحظه قلم به دست گرفته و مطالبی به نام وصیتنامه می نویسم، من انتظار ندارم که شهید شوم و اگر به رحمانیت خدا ایمان نداشتم هرگز این وصیت نامه را نمی نوشتم و جز اوست رحمان و رحیم. خدایا رحمتی کن که تو دوست داری بمیریم. اما سخنی با پدر و مادرم. پدر و مادرم! سلام علیکم. به پدر و مادرم و برادران و خواهرانم: پدر و مادر عزیز! شما در بزرگ کردنم زحمات زیادی کشیدید خداوند شما را اجر دنیا و آخرت بدهد و همچنین در بزرگ کردنم و این چنین فرزندان فداکار اسلام و قرآن و میهن تربیت کرده اید که یکی از آنها در راه خدا شهید شد و انشاءالله به لطف خدا من دومین فرزند شهید راه خدا شوم. پدر و مادر عزیز! من با شوق و علاقه اولین بار اعزام به جبهه شده ام تا فریاد (هل من ناصر) امام را لبیک گفته تا آخرین نفس از اسلام و قرآن و میهن دفاع کنم. آری من قدم به جبهه نهادم تا دین خدا را یاری کنم و شهید شوم و این چنین مردنی را انتخاب کنم.

نکته ای که بعد از مرگم باید توجه شود:

- ۱- خط شهیدان را تداوم بخشید، حرف امام را گوش کنید و در خط ولایت فقیه و خط امام خمینی و روحانیت مبارز اسلام حرکت کنید و از آنها هیچ وقت جدا نشوید.
 - ۲- در تداوم انقلاب اسلامی از هیچ کوششی دریغ نورزید با کمک های مادی و معنوی انقلاب اسلامی ایران را یاری کنید.
 - ۳- کوشش کنید دین خدا را یاری کنید و مخصوصاً در جهاد اکبر و اصغر کوشش کنید تا انسان نمونه و مسلمان نمونه باشید.
 - ۴- در کمک به افراد محروم و پابرهنه جامعه بکوشید.
 - ۵- با تمام تلاش توطئه های منافقین و گروهک های دیگر را خنثی کنید. بعد از مرگم صبر و استقامت داشته باشید زیرا من شهیدی هستم که همیشه زنده و جاوید است.
 - ۶- در هفتم لباس نو بپوشید و با شیرینی از مهمان ها استقبال کنید و همیشه خوشحال و خندان باشید.
- در آخر وصیتم از خانواده و فامیل ها و دوستان اگر از من بدی و خطایی دیده اند مرا حلال کنند. خداوند همه شما را حفظ کند تا خدمتگزار اسلام باشید.

والسلام - تقی کارگران



شهدای سراسر آموز

رمضانعلی کارگران

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رمضانعلی کارگران
رمضانعلی کارگران در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش زهرا تورانداز و پدرش محمدحسن کارگران پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رمضانعلی کارگران در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۹/۱۰/۲۵ منطقه سوسنگرد در اثر
اصابت تیر به قلب شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر
پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان
مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

رمضانعلی کارگران

بسم الله الرحمن الرحيم

کوتاه در مورد شهید:

شهید رضا کارگران در سال ۱۳۴۴ در شهر فریدون کنار به دنیا آمد و تا کلاس دوم راهنمایی در مدرسه مهدیه اسلامی درس می خواند و در بسیج مدرسه دانش آموزان ثبت نام و همیشه تمرین می کرد تا اینکه در بسیج مستضعفین فریدون کنار به سوسنگرد اعزام گردید.

شهید برای رفتن به جبهه چندباری قصد رفتن کرده بود اما در آن زمان نوجوان ۱۲ و ۱۳ ساله را به جبهه نمی بردند تا اینکه یک روز کاغذ سفیدی به پدرش داد و گفت پدرجان می خواهم مرا خوشحال کنی. می خواهم این برگ سفید را امضا کنید و پدرش هم برایش امضا کرد و سپس شهید بر بالای آن رضایت نامه را نوشت و به بسیج داد و عازم جبهه شد.

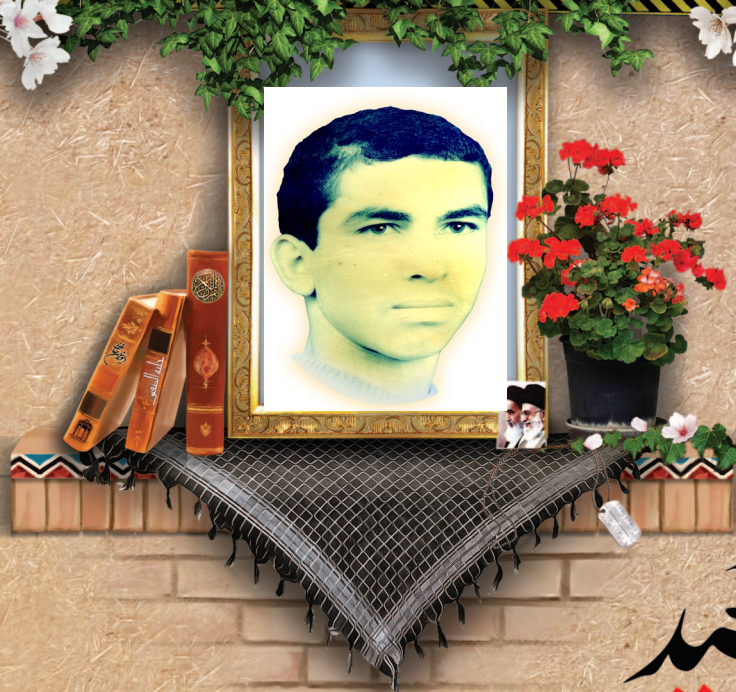
همسنگران او می گفتند که اساساً در جبهه ترس بر او غلبه نمی کرد همیشه چون شیر می غرید و اسلحه را محکم و استوار به دست می گرفت و بر قلب دشمن نشانه می رفت.

والسلام - روحش شاد

به نام خداوندی که بنده شکستگان
 بیس از سلام سلامی از درگاه خود او در امتحان خواهد گذارم. بعد از این که این نامه را از دست
 در سیاه یا سدران فرموده استم. حق که تم با تلفنی با تو صحبت می کردم. بعد از
 عبود و ما ساعت ۹ حرکت کردیم از قم به خرم آباد ساعت ۱۱ بجای باز ظهر رسیدیم
 ماه سالم و سر حال هستیم و فردا صبح حرکت می کنیم به سوسنگرد سلام من را به
 اصغر - نقی - مصطفی و زینب و کلو سم و مهدی و امان و محمود بر سینه
 و از طرف من به تمام فامیل سلام برسان و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت و محبت
 به ما از نگین ناراحت تا شد تمام ناراحت تا شد اگر کسی به سوسنگرد می آید
 شما بنامه مرا که ~~خوب~~ فکری کنید و بفرستید با ما شاید بر جبهه رسد یا در ~~کجا~~ ~~کجا~~ ~~کجا~~

با یاد کنید اگر ~~چیز~~ ~~چیز~~ ~~چیز~~ اگر نامه من خط خودی دارد یا چیز من ~~قراب~~
 بود مرا بیخوش خدا حافظ نامه بر مید
 رمضانعلی کارگران

با تاریخ ۶۹/۱۰/۲۹



همدلر آموز

شاهپور کریمی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز شاهپور کریمی
شاهپور کریمی در ۶ آذر ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه
مظلومی و پدرش رضا کریمی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید شاهپور کریمی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۶ منطقه خرمال در اثر اصابت
ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

شاهپور کریمی

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره پلاک ۵۵۵-۱۷۹-۲۵

(بسمه تعالی)

تاریخ تهیه کارت کار ۲۰۲۰

منطقه

کارت اطلاعات رزمندگان - لشکر ۲۵ کربلا

تیب یک گردان عاصم گروهان واحد :

نام شهید نام خانوادگی کریمی نام پدر محبت تاریخ تولد ۱۳۸۱ شماره شناسنامه ۱۷۹۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰

سیاه سیخ متفرقه دهرستان سایر تاریخ اعزام ۲۸/۰۳/۲۰۲۰

وضعیت نهائی: شهید مجروح مفقود الاثر مجروح شهید

تاریخ شهادت ۲۸/۰۳/۲۰۲۰ محل شهادت خرمسار نوع شهادت شهادت در جبهه

تاریخ حادثه محل حادثه نوع حادثه

وسائل براد فوق به منطقه ۳ فرستاده شد فرستاده نشد

آدرس فرستادن ۲ روبرو کریمی شهید قوی تلفن

مهر و اجزاء مستوفی لشکر ۲۵ کربلا

مستوفی تهیه کارت

۲۹۵

بسم الله الرحمن الرحيم

جمهوری اسلامی ایران
دانش آموزش پرورش

کوه پستانداری و دره نمور

تاریخ: ۳۰/۰۳/۲۰۲۰
تاریخ: ۲۹/۰۳/۲۰۲۰

پدرش مورخ ۱۳۷۴ و پسر ایشان کریمی شهید گدردش بهور کریمی فرزند رضا شاندانه ۲۱۷

ساده از فرموده گنبد متولد سال ۱۳۴۷ دانش آموز دهم فرهنگ ادب شهرستان فرمود گنبد استان زنجان کد ملی ۶۶۱۲۰۳۱

دبلمانی از جرم مقدس اسلام و رمزهای دفاع از انقلاب اسلامی بدرجه رفیع شهادت نائل گردیده این کوه پستانداری و دره نمور را اعلام کرد.

مدیر دانش پرورش استان زنجان

سین خط
دانش آموزش پرورش
اصفهان روزی



شهدای آسمان

یوسف کلیج

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز یوسف کلیج
یوسف کلیج در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه حسین زاده و پدرش قنبرعلی کلیج پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید یوسف کلیج در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۶/۱۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره به شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

یوسف کلیج

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنانکه در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند.

مکتبی که شهادت دارد اسارت ندارد. (امام خمینی)

وصیت من به پدر و مادرم: پدر و مادر! از اینکه ناراحتی های زیادی را تحمل کردید تا به جبهه بیایم از شما معذرت می خواهم. پدر! وظیفه ما جوانان است که این انقلاب را نگه داریم و گرنه فردا که مریدیم جواب این شهدا را چه گوئیم؟ فردای روز قیامت هر یک از این شهیدان در گردن ما حق دارند. پس چه بهتر است که ما همین حال به جبهه برویم و جنگ را ادامه بدهیم. به خون این شهدا قسم می خورم که تا آخرین نفس و قطره خون را فدای این انقلاب و اسلام می کنم. برادران علی و غلام جان! خودت می دانی که من به فرمان رهبر خودم لبیک گفتم و عاشقانه به سوی معشوق خودم پرواز کشیدم تا به او برسم و تا انتقام خون همسنگرانم را از این صدام لعنتی نگیرم و تا آخرین قطره خون که در بدن دارم به خانه باز نمی گردم.

پدر و مادرم! بعد از شهادت من هیچگونه ناراحتی نکنید بلکه باید خوشحال باشید که چنین فرزندی را بزرگ کردید و آن را در راه خدا دادید و صبر داشته باشید مثل امام حسین (ع) که علی اکبر را در لباس دامادی به جنگ فرستاد و به شهادت رسید. و شما ای پدرم! مثل امام حسین صبر داشته باشید و شما ای مادر! مثل مادر علی اکبر صبر داشته باشید چون من فرزندی ناقابل بودم و جهاد در راه خدا و ستیز بر علیه کافران بعثی کردم و به لقاء الله پیوستم.

و پدر و مادر! شما در وقت نماز امام عزیزمان را دعا کنید و شما ای برادران عزیز! پس از شهادتم هرگز اسلحه ام را زمین نگذارید و راه من را ادامه دهید چون راه من راه امام امت است و راه امام زمان است و راه امام زمام راه الله است. پس از شهادت شما ای برادران از شهادت من افتخار کنید تا بتوانید در راه خدا و با کمک نیروی الهی بجنگید تا خون من و شهیدان دیگر از بین نرود و این نهضت تا ظهور امام مهدی ادامه داشته باشد.

و از خواهرم معذرت می خواهم که از او خداحافظی نکردم.

در آخر نظام عزیز که نور چشم خانواده ماست را خوب بزرگ کنید و به بگوئید که مرا دشمنان اسلام شهید کردند و راه مرا ادامه دهد.

والسلام



شهدای آسمان

رضاعلی گرجی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز رضاعلی گرجی
رضاعلی گرجی در ۱ خرداد ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش مریم
صدر و پدرش عزیزالله گرجی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید رضاعلی گرجی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلان عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت گلوله شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای
گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای مهلبان شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

هو الشهدید

رضاعلی گرجی

بسم الله الرحمن الرحيم

کوتاه در مورد شهید:

شهید رضا علی گرجی در تاریخ ۱۳۴۵/۳/۱ در روستای مهلبان دیده به جهان گشود. ۱۵ ساله بود که احساس کرد در جبهه نیاز بیشتر به او دارند و می گفت باید بروم انتقام برادرم را بگیرم، دنیا به چه درد من می خورد. ایشان به عنوان امدادگر به جبهه های حق علیه باطل شتافت و در عقب نشینی از یک عملیات در حالی که در حال آوردن مجروحان بود با اصابت ترکش در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۵ شهادت رسید و ۱۵ سال مفقود بود.

والسلام - روحش شاد

شماره: ۳۶۴-۱۴-۳۰۸
تاریخ: ۲۴/۱/۶۲
بیت:

جمهوری اسلامی ایران

بسمه تعالی

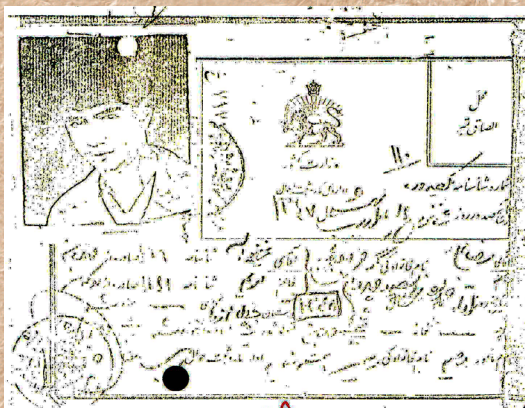
بسمه: بنهاد شهید شهیدانقلاب اسلامی - بابالمعشر
از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بابلسر - پرسنلی - تعان
موضوع: گزارش سورت

سپاس طیکم احتراماً عطف بنامه شماره ۱۱۱۳/۲۶۴
میرساند بسواد روضه و گرج در تاریخ ۰۶۲۰/۱۱/۰۶ از طریق مسجده جبهه
اصولاً بود تاریخ ۰۶۲۰/۱۲/۰۶ در منطقه جملادما برانسر
اصابت مگرموتکله شهید گرجی در تاریخ ۰۶۲۰/۱۲/۰۶
مراتبه مطامع و روح در پرینده ارسال میگردد.
والسلام

مستقل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بابلسر

ارزاق

در روز ۱۳۶۲/۱۲/۵ شهید انقلاب اسلامی بابلسر
شماره ۱۱۱۳/۲۶۴





شهدای کرمعلی

کرمعلی گرجی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز کرمعلی گرجی
کرمعلی گرجی در ۴ آبان ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه
سلطان هادیان و پدرش رمضانعلی گرجی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید کرمعلی گرجی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۱ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت خمپاره به کتف شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۱ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای مهلبان شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

کرمعلی گرجی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

«مپندارید آنانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند بلکه آنها زنده اند و در نزد پروردگار خویش روزی می خورند.»

«وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ» (و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود)

بنام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

سلام بر انبیاء و سلام بر اوصیاء و سلام بر ائمه طاهرین و سلام بر تنها فرمانده عملیاتمان مهدی موعود(عج) یگانه منجی عالم بشریت و سلام بر نایب بر حقش امام خمینی این ابرمرد زمان، قائد و این ابراهیم زمان و این بت شکن قرن و این پیر جماران و سلام بر شهیدان صدر اسلام از کربلای حسین(ع) تا کربلای ایران و سلام بر رزمندگان اسلام. شهادت را خداوند نصیب بنده دلپاخته خود می کند و این بنده باید افتخار کند.

مادرم! امیدوارم از اینکه فرزند کوچک تر خود را در راه خدا هدیه نموده اید ناراحت نباشید. من بسیار خوشبخت بوده ام که در طول زندگی ام مادری مهربان همچون شما داشته ام.

مادر و پدر عزیزم! شما باید شاد باشید که توانستید امانتی را که خداوند متعال به شما داده بود دوباره به حضرتش بازگردانید. برادران عزیزم! سعی کنید در روز عروسی من که همان تشییع جنازه ام می باشد لباس رزم مرا بپوشید و سلاح بدست بگیرید و پیشاپیش همه حرکت کنید تا دشمنان اسلام و قرآن بدانند که اگر یک نفر از ما کشته شود چندین نفر سلاح او را بدست گرفته و راهش را ادامه می دهند.

خواهر عزیزم! امیدوارم بعد از شهادت عاشقانه من همچون زینب(س) مانند کوهی با استقامت بایستی و سستی در خود راه ندهی.

از همه شما اقوام و فامیل خواهش می کنم که هرگز ذکر خداوند را یادتان نرود و هرگز امام بزرگوارمان را تنها نگذارید. پس از شهادتم ناراحت نباشید و لباس مشکی به تن نکنید. همیشه در پی سخنان امام عزیزمان باشید و به رهنمودهای این رهبر دلسوز مستضعفان و نایب آقا امام زمان(عج) عمل کنید و قدر این ابر مرد تاریخ را بدانید که کلامش از هزاران گوهر گران بها بیشتر ارزش دارد. اگر حرف های امام را (خدای نکرده) گوش نکنید خون شهدا پایمال می شود.

مادرم و پدرم! من آن برادر کوچکم و خواهرم را خیلی دوستشان دارم. امیدوارم که آنها را مانند حسین(ع) و زینب(س) تربیت کرده و تحویل جامعه بدهید. دوستان و همکلاسی هایم! پس از شهادتم سنگر مرا خالی نگذارید و با یک دست قرآن و با دست دیگر سلاح را بگیرید چون می دانیم برادران بسیجی مرغان آغشته به خونی هستند که جایشان در این دنیا نیست. مرا در گلستان شهدای مهربان در جوار شهدای دیگر دفن کنید.

وصیتم را برای همه مردم بخوانید تا کسانی که هنوز در خواب هستند از خواب بیدار و کمی به خود آیند. اگر جنازه ام به دستتان نرسید بر مزار شهدا حاضر شوید و برای من طلب آمرزش و مغفرت کنید.

خدایا خدایا ستارگان که رفتند خورشید را نگه دار

عموی مهربانم و پسرعموهای عزیزم! با این که از شما خداحافظی نکردم به بزرگی خود ما را ببخشید. رفقای مهربانم و همکلاسان عزیز! سنگر من را خالی نکنید و در مجلس من حضور داشته باشید و من را یادآوری کنید.

این وصیت نامه شهید کرمعلی گرجی - دیدار ما در قیامت. خداحافظ

برادر حقیر شما کرمعلی گرجی



شهدای آسمان

محمدعلی گیلانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمدعلی گیلانی
محمدعلی گیلانی در ۱ آبان ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش صفیه
معصوم پور و پدرش محمد گیلانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمدعلی گیلانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص عملیات
کربلای ۴ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۴ سال تفحص شد و بعد از تشییع در
گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تاقیامت مزار
عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمد علی گیلانی

بسم رب الشهداء و الصديقين

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی می طلبند.

إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ

همانا جهاد دری است از درهای بهشت که خداوند برای دوستان خاص خودش گشوده است.

شهادت دریچه آزادی من از این دنیا، شهادت آرزوی قلوب عازمان، شهادت غایت آرزوی مشتاقان و عاشقان است.

ای ملت قهرمان و شهیدپرور! من چیزی ندارم برای شما بنویسم، این شما بودید که ما را راهنمایی کردید. این شما بودید که

ما را در ادامه راه امید دادید و اکنون این خون ها چه ارزشی دارد که در راه اسلام که راه هستی مطلق است ریخته شود.

ای انقلاب عزیز! سیراب شو که ما جوانان با خون آبیاریت می کنیم. ای بازوان انقلاب! بجوشید از خون ما و به تداوم این

انقلاب ادامه دهید. ای اسلامیان! برخروشید و با رهبری این رهبر کبیر، پرچم اسلام را در سراسر جهان بر پا کنید.

ای جوانان! نکند که در رختخواب ذلت بمیرید که حسین(ع) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که

علی(ع) در محراب عبادت شهید شد. و مبادا از حال بی تفاوتی بمیرید که علی اصغر و علی اکبر حسین(ع) در راه حسین(ع)

و با هدف شهید شدند.

ای مادران! مبادا از رفتن فرزندانان به جبهه جلوگیری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب زینب را بدهید که تحمل

۷۲ شهید را نمود. ای اقوام و خویشان من! بر من اشک نریزید که اگر واقعا مرا دوست دارید راه حسین(ع) را ادامه دهید و با

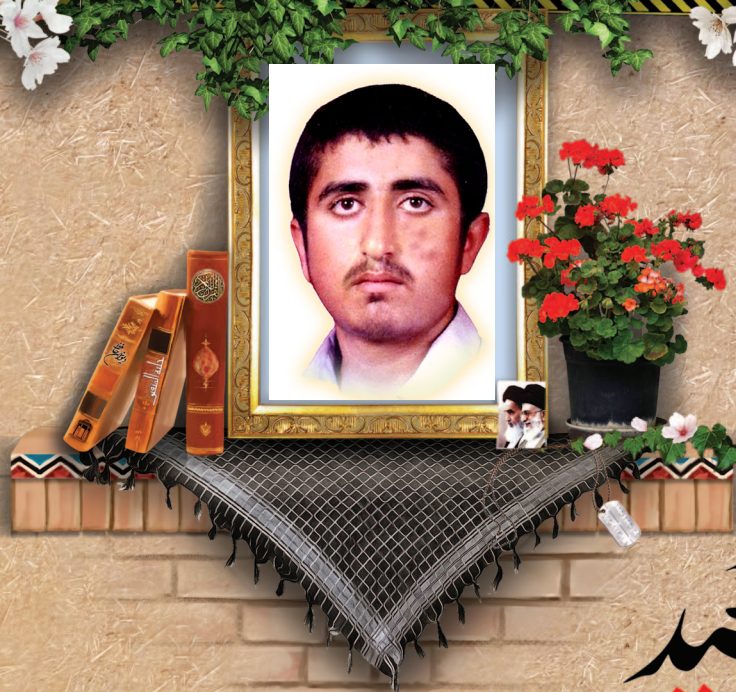
شرکت در جبهه ها و شرکت در نماز جمعه و کمک مالی پشت جبهه ها اسلام را یاری کنید.

من به بهترین آرزوهایم رسیدم و این قابل درک نیست، مگر برای آنان که خدا را از هر چیز بیشتر دوست دارند.

بر جنازه ام گریه مکنید یا اگر گریه می کنید صدایتان را بلند نکنید که شهید شدن گریه ندارد بلکه شکست اسلام گریه دارد.

حضورتان در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه دارید.

۶۲/۸۲۲ - محمد علی گیلانی



شهدای آسمان

سیدحسین محمدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدحسین محمدی
سیدحسین محمدی در ۱ فروردین ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش معصومه هادی پور و پدرش سیدعلی محمدی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدحسین محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد
که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۰۴ منطقه ام الرصاص
عملیات کربلای ۴ در اثر اصابت گلوله مستقیم آربی جی شهد شیرین شهادت را نوشید و
در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۲سال تشییع در گلزار
روستای ازباران شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سید حسین محمدی

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

پس از اقرار به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر اکرم (ص) و امامت دوازده امام طاهر که آخرینشان حضرت مهدی (عج) می باشد و پس از درود و سلام بر نایب برحق امام زمان حضرت امام خمینی و درود و سلام بر تمام شهیدان و مجروحین و معلولین از آنجایی که برای حفظ انقلاب و دستاوردهای آن به همراهی سایر برادران در جبهه های جنگ حق بر علیه باطل در حال نبرد با بعثیون کافر به سر می بریم و امید و آرزو داریم که به زودی با شکست این دیوان دشمن به نور برسیم و از آنجایی که حتی در حصر باید وصیت نامه خود را نوشته باشد چه در سفر و آن هم سفر فی سبیل الله لازم دانستم نکاتی چند را در رابطه با شما خانواده و هدف خودم از این سفر و ... را به عنوان وصیت نامه در میان بگذارم.

پس از عرض سلام خدمت پدر و مادر عزیزم که زحمات بسیاری را برای تربیت اینجانب تقبل فرمودید و با دست خویش اینجانب را به سوی نور و خط انبیا و شهیدان فرستادید، لازم دانستم قبلاً از بذل توجهات شما نسبت به اینجانب نهایت قدردانی را بنمایم و اجر شما را ای پدر عزیزم از امام حسین (ع) و اجر شما مادر عزیزم را از زینب کبری (علیها سلام) بخواهم زیرا خود قادر نیستم با هیچ زبانی و با هیچ عملی سپاسگزار زحمات بی شائبه شما باشم.

سپس خدمت خواهران و برادران عزیزم سلام عرض می کنم و از ایشان نیز به خاطر محبت هایشان قدردانی می کنم و از خواهران عزیزم تقاضا می کنم که حجاب اسلامی این فریضه الهی را رعایت بکنند و از برادران عزیزم خواهشمندم که با پیروی از خط امام خمینی سعی گردد دین خود را نسبت به اسلام و قرآن انجام و ادا بنمائید.

پدر و مادر عزیزم! هر چند که با پیروزی کامل و با دست داشتن مروارید کربلا برای شما و خانواده ام به سوی شما باز خواهم گشت ولی اگر احیاناً خداوند شهادت این آرزوی انبیا و ائمه (ع) را نصیب این بنده نمود؛ بنده را در مزار شهدای محله دفن نمائید و اگر هم جسد من به دست شما نرسید هیچ نازاحت نباشید و به یاد هزاران هزار شهید گمنام باشید که بهتر از فرزند شما بودند و آنها هم مظلومانه به شهادت رسیدند و اجساد مطهرشان به دست والدینشان نرسید.

والسلام. به امید پیروزی رزمندگان

خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر مرجع ما بیفزا.



شهدای آسمان

قربان محمدی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قربان محمدی در ۴ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۴ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش خیرالنساء توحیدی و پدرش حاج آقا محمدی پرورش یافت. دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته تجربی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.

شهید قربان محمدی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۰۵/۰۵ منطقه شلمچه در اثر اصابت ترکش خمپاره شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای کریم کلا شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قربان محمدی

بسم رب الشهداء و الصدیقین

وصیت نامه قربان محمدی

هان ای شهیدان! در جوار حق تعالی آسوده خاطر باشید که ملت شما پیروزی شما را از دست نخواهد داد. خداوند از تو می خواهد که مرگم را بر شهادت در راه خودت تحت رایت رسالت و در کنار اولیائت قرار دهی. از تو خواهانم که دشمنان خود و پیامبرت را به دست من نابود گردانی.

هان ای شهیدان! ای به خون خفته گان! ای سلحشورانی که در خون خود غوطه ور شده اید و سرزمین گرم خوزستان را با خون پاکتان رنگین نموده اید! ای هویزه و ای خونین شهر فضای به خون گرفته! ای آبادان! ای سوسنگرد! و بالاخره ای کربلای ایران خوزستان عزیز! سلام بر تو ای خواهری که داغ برادر دیدی. سلام بر تو ای پدر و مادر عزیز که جگر گوشه تان به خاک خون کشیده شد. سلام بر تو ای برادر عزیز که برادر تو، همسنگر تو، همرمزم تو در سنگر خویش به لقاء الله پیوست و بالاخره سلام من به شما ای شهیدان کربلای ایران خوزستان عزیز.

ای خوزستان! ای سرزمین دلیران و شیرمردان! اینک من نوجوانی از تبار خمینی با یاد خدا به جبهه می آیم نه برای انتقام بلکه به منظور احیای دینم و تداوم انقلابم و امنیت میهنم پای در جنگ می کنم و خدا را به یاری می طلبم و از او می خواهم که هدایت کند به آن سو و آن راه که خود صلاح داند. هدفم خدا و مکتبم اسلام، مرادم روح الله است. هر قدمی که برمی دارم و گلوله ای که شلیک کنم و قلب دشمن را هدفش سازم به یاد خدا باشم و برای خدا هر گلوله ای که بر تنم خورد به یاد خدا عمل کنم و دردش را و زجرش را که شیرین تر از غسل است، پس چرا به شهادت نرسم.

کمتر کودکی سراغ دارید که از پستان مادرش بترسد. آری برادر امروز من می آیم تا سنگر به خون غوطه ور شده خالی شما را پر نمایم و اسلحه به خون رنگین شده شما را در دست بگیرم و بر علیه دشمن خروش برآورم. و کفرستیزانه تر پیش بتازم، بکشم (جهاد) و یا کشته شوم (شهادت) تا نگویند یاران خمینی کشته شدند، خمینی عزیز این قلب توفنده ملت، این نایب به حق منجی انسان ها تنهاست

(والسلام)

برادر شما قربان محمدی از جبهه مقدم

۶۰/۹/۲۸



همدل سرآموز

مختار مظلومی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز مختار مظلومی
مختار مظلومی در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۵۰ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش زینب
خاتون باقر تاج و پدرش جمشید مظلومی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید مختار مظلومی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳/۰۸/۱۳۶۴ منطقه هورالعظیم در اثر
ضربه مغزی در اثر برخورد دو قایق شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

مختار مظلومی

بسم الله الرحمن الرحيم

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

آنها که در راه خدا کشته شده اند مرده میندازید بلکه آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی می خورند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

آنان که در راه خدا ایمان آوردند و از دیار خود هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران (سعادت‌مندان) دو عالمند.

سپاس پروردگار جهانیان را که ابتدای کار ما را سعادت و پایان کار ما را شهادت قرار داد. خدایا، بارالها، پروردگارا، معبودا، معشوقا و مولایم! من ضعیف و ناتوان که تحمل درد از دست دادن پاهایم را ندارم. خدایا مرا ببخش و از گناهان من درگذر، کریمی تو و رحیمی و خدایا هیاهوی بهشت را می بینم چه غوغایی، حسین به پیشواز یارانش آمد. چه صحنه ای و فرشتگان ندا دادند، هم‌زمان ابراهیم، همراهان موسی، هم دستان عیسی، هم کیشان محمد (ص)، هم سنگران حسین (ع)، هم گامان خمینی از سنگر کربلا آمده اند. چه شکوهی و خدایا می دانی که چه می گویم، پنداری که چون شمع آب می شویم، از مردن نمی هراسیم اما می ترسیم بعد از ما ایمان را سر ببرند و اگر نسوزیم هم که روشنایی می رود و جای خود را دوباره به شب می سپارد پس چه باید کرد؟ از یک سو باید بمانیم تا شهید آینده شویم و از سوی دیگر باید شهید شویم تا آینده بماند پس باید امروز شهید می شدیم تا فردا زنده شویم تا شاهد باشیم. آری همه یاران سوی مرگ رفتند در حالی که نگران فردا بودند من با امام خمینی میثاق بستم و به او وفادارم زیرا که او به اسلام و قرآن وفادار است و اگر چندین بار مرا بکشند و زنده ام کنند دست از او نخواهم کشید.

راه سعادت بخش حسین (ع) را ادامه دهید و زینب وار زندگی کنید. خدایا بارالهی معبودا، معشوقا، مولایم! من ضعیف و ناتوان دوست دارم چشم هایم را دشمن در آورند و از خدایم چشم در آورم. مادر عزیزم! من خیلی شما را اذیت و آزار دادم. مادر جان! مرا ببخش کم طاقت جهنم را ندارم. مادر جان! مباد بعد از رفتن من گریه و زاری کنید که فردا در محضر خدا نمی توانید جواب حضرت زینب (س) را بدهید که تحمل ۷۲ شهید را نمود. مادر جان! شیرت را بر من حلال کن. پدر جان! مرا حلال کن و برادرانم استغفار و دعا و نماز را از یاد نبرید که بهترین درمان ها برای تسکین دردهاست و همیشه بیاد خدا باشید، در راه او قدم بردارید و هرگز دشمنان بین شما تفرقه نیاندازند و شما را از روحانیت متعهد جدا نکنند که اگر چنین کردند روز بدبختی مسلمانان و روز جشن ابرقدرت هاست.

حضورتان را در جبهه های حق علیه باطل ثابت نگه دارید، در امام بیشتر دقت کنید، اخلاص خود را همچنان حفظ کنید. اگر به فیض شهادت نائل گشتم آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند بر من نگریند و بر جنازه من حاضر نشوند. خواهرم! حجاب خود را حفظ کن، شما زینب گونه زندگی کنید بعد از شهادتم برای من گریه نکنید که دشمن شاد می شود و اگر میخواهید گریه کنید در خانه برای امام حسین (ع) گریه کنید و اگر از من گناه دیدید مرا ببخشید.

پیام من به امت حزب الله این است که امام را تنها نگذارید و در پایان وصیتم به تمامی دوستان و فامیلان این است که هر کسی از من بدی یا گناهی دیده مرا ببخشید و عفو کنید. در ضمن وصیت نامه ام را پسر عمه ام رضاعلی شالیکار بخواند. مرا در مسجد سجاد پیش سه شهید غواصی دفن کنید.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

و السلام علی عباد الله الصالحین



شهدای سراسر آموز

سیدناصر مهدوی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدناصر مهدوی
سیدناصر مهدوی در ۸ شهریور ماه سال ۱۳۴۵ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش جواهر
حسینی و پدرش سیداسماعیل مهدوی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدناصر مهدوی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلان عملیات
والفجر ۶ در اثر اصابت ترکش خمپاره شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۲ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار
روستای ازباران شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت
مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدناصر مهدوی

بسم الله الرحمن الرحيم

قال علی (ع) در کتاب نهج البلاغه: إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِيَخَاصَّةً أَوْلِيَاءَهُ

همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند این در بهشت را بروی همه کس نگشوده است.

با درود بی پایان به منجی بشریت مهدی موعود (عج) و با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و با درود به تمامی شهدای انقلاب و جنگ بخصوص شهدای دفتر مرکزی حزب جمهوری و نخست وزیری، سخنم را شروع می کنم. شکر خدای را که مرا در خانواده مسلمان بدنیا آورد و از پدر و مادرم سپاسگذارم که مرا با اخلاق اسلامی تربیت کردند و با اسلام راستین تا آنجا که خود بیاد داشتند آشنایم ساختند و همین ها باعث شد که راه اسلام را ادامه دهم تا آنجا که جهاد برای اسلام و برقراری پرچم لاله الاالله را بجان پذیرفتم و شهادت را که ابتدای زندگی جاوید است، همانطوری که خدای بزرگ وعده فرموده اگر لایق آن باشم و افتخارش نصیبم شود سعادت خویش می دانم.

پیام من به برادران و خواهران حزب الله این است که ذره ای آزادی بیش از حد به منافقین ندهید و تفرقه های شما از این نوع آزادی شروع می شود. گروه ها و افرادی که هنوز در کمین ضربه به انقلاب و اسلام و روحانیت و برادران سپاه و دیگر ارگانها و حتی تهمت و تکذیب ولایت فقیه هستند باید ریشه آنها را بخشکانیم.

در ضمن وصیتی دارم به شما برادران و خواهرم و مادر و پدرم و فامیلانم که در دعا کمیل و نماز جمعه و راهپیمائی ها شرکت کنید چون که ما در برابر این انقلاب مسئول هستیم و شما باید ادامه دهنده راه شهدا باشید. وصیتی به شما برادران انجمن اسلامی دارم که شما رسالت خون شهدا را و مسئولیت سنگینی به عهده دارید، مردم از شما انتظار دارند، اگر کوچکترین کاری برخلاف اسلام و قرآن انجام دهید مردم از شما ناراضی می شوند و به خون شهدا لطمه می زنید امیدوارم که این رسالت را به خوبی انجام دهید. اگر خدا شهادت را نصیب من کرد برای من گریه نکنید که روحیه دشمن قوی شود.

مادر عزیزم! اگر چه بگویم مادر فراموشم کن ولی می دانم که این امر برای شما امکان پذیر نمی باشد. مادر جان! من امانتی بودم که خداوند به شما داده و این امانت را هم یک روز از شما می گیرد. مادر جان! عمر دنیا کوتاه است بالاخره آدمی یک روز آمده و روزی هم از دنیا می رود پس چه بهتر که مرگ من شهادت در راه الله باشد. مادر عزیزم! از زحماتی که در مدت هفده سال برایم کشیدی با کمال خشنودی از شما تشکر می کنم و از خدای بزرگ می خواهم که اجر و منزلت در بهشت به شما عنایت فرماید.

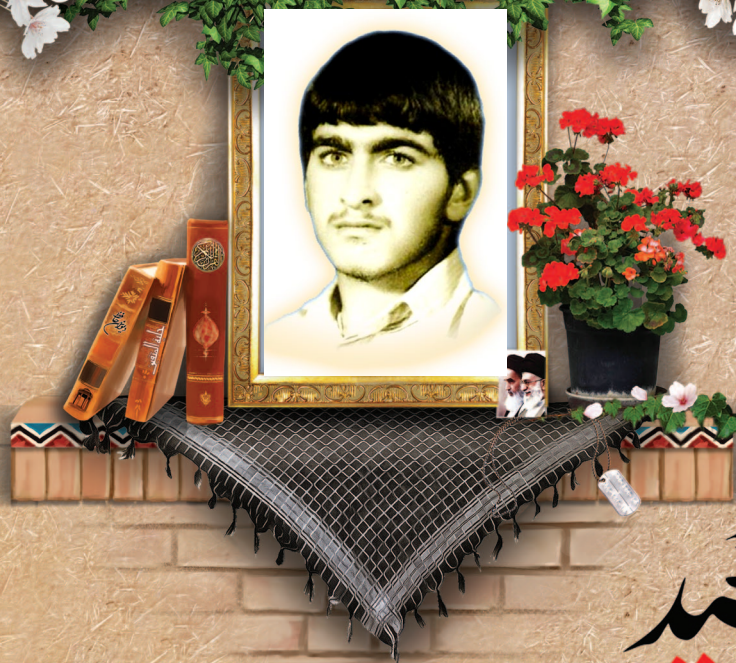
پدر عزیزم! من می دانم که چقدر زحمت برای من کشیدی و من لایق آن نبودم که جبران کنم، چون که جبهه واجب تر بود و می دانم که مریض بودی نتوانستم در کشاورزی به شما کمک کنم، امیدوارم که خداوند به شما قوت عنایت فرماید تا در راه اسلام کوشا باشید. وصیتی دارم (که انشاءالله) مورد قبول و سخن و پندی برای شما برادران و خواهران باشد. دیگر عرضی ندارم بجز موفقیت شما در کارها و پیروزی در راه اسلام و به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی و به امید آن که در قدس نماز را به پیشوائی امام عزیز بخوانیم.

والسلام. دوستدار شما و الله، سیدناصر مهدوی

شعار همیشگی یادتان نرود: خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

ستاره ها که رفتند تو خورشید را نگهدار

خدایا ما را در امر اسلام و دستوراتش کوشا بگردان



همدلر آموز

علی اصغر مهدی تبار

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز علی اصغر مهدی تبار
علی اصغر مهدی تبار در ۵ فروردین ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش فاطمه رحمان پور و پدرش عزیزالله مهدی تبار پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید علی اصغر مهدی تبار در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلان عملیات والفجر ۶ در اثر جراحات وارده به بدن شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از ۱۵ سال تفحص شد و بعد از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

علی اصغر مهدی تبار

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا

با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب ایران و با سلام و درود به شهیدان ایران و با سلام و درود به تمامی

رزمندگان و با سلام و درود بر تو ای مادر و پدر خواهرم...

علی اصغر مهدی تبار

خدایا مرا ببخش که جز به درگاه تو امیدی نیست و صد بار اگر توبه شکستی باز آی!

خدایا اقرار و اعتراف کردم، حال توبه می کنم. الهی العفو، العفو،

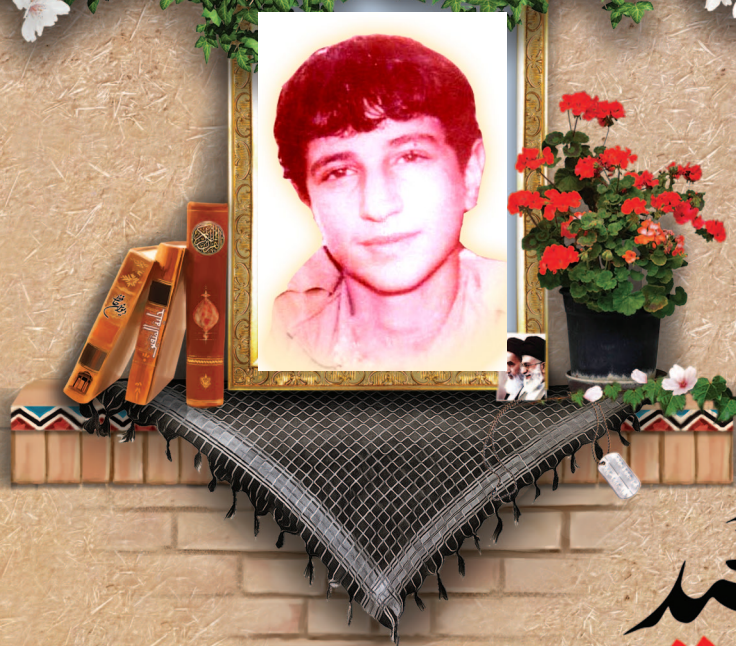
اما ای پدر و مادر گرامی! اگر چه با شما خدا حافظی نکردم ولی قضا و قدر این بوده که به درگاه

ایزد منان به شهادت برسم. ولی از خدا می خواهم این شهادت ناقابل مرا قبول نماید و مرا عفو نماید.

و السلام

بنام خدا
 با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب ایران و با سلام و درود به
 شهیدان ایران و با سلام و درود به تمامی رزمندگان و با سلام و درود
 بر تو ای مادر پدر خواهرم

علی اصغر مهدی تبار خدایا مرا ببخش که جز به درگاه تو امیدی نیست و صد بار اگر توبه شکستی باز آی! خدایا اقرار و اعتراف کردم حال توبه می کنم الهی العفو العفو اما ای پدر و مادر گرامی! اگر چه با شما خدا حافظی نکردم ولی قضا و قدر این بوده که به درگاه ایزد منان به شهادت برسم و من از خدا می خواهم این شهادت ناقابل مرا قبول نماید و مرا عفو نماید



شهدای آسمان

قاسم مهدی زاده

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز قاسم مهدی زاده
قاسم مهدی زاده در ۳ خرداد ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرجس
نیکزاد و پدرش محمدرضا مهدی زاده پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید قاسم مهدی زاده در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۰۵ منطقه چیلات-دهلران
عملیات والفجر ۶ در اثر اصابت گلوله مستقیم به پیشانی شهید شیرین شهادت را نوشید و در
جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

قاسم مهدی زاده

بسم الله الرحمن الرحيم

کوتاه در مورد شهید:

شهید مهدی قاسم زاده در روستای ازاباران از توابع فریدونکنار به دنیا آمد. وی تحصیلاتش را تا پایه هشتم ابتدایی ادامه داد ولی با شروع جنگ درس را رها کرده و در سن پانزده سالگی بی اذن پدر راهی جبهه شد. او در نامه به پدرش اینطور نوشته بود:

اگرچه تو بر من ولایت داری اما فرمان امام و مرجع تقلید بر فرمان پدر ولایت دارد. وی در جبهه آرپی جی زن بود و از جسارت و شهامت بالایی برخوردار و در عملیات والفجر ۴ از ناحیه دست مجروح شد، ولی هیچ چیز نمی توانست جلوی قاسم را برای نرفتن بگیرد و مدام بقیه را نیز دعوت به رفتن می کرد.

سرانجام قاسم نوجوان به آرزوی خویش رسید، پیکر او هنوز به خانه بازنگشته، او در خاکهای شلمچه آرمیده.

والسلام - روحش شاد

شماره: ۷۱۱۳۳۴۳-۲۹۹۵۴
تاریخ: ۱۶/۷/۶۹
بیوست

بسمه تعالی
جمهوری اسلامی ایران

شماره: ۲۸۵
سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

به: بنیاد شهید انقلاب اسلامی بابل
از: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بابل
موضوع: گواهی شهید مفقودالجسد

سلام علیکم **محفل نیایش** در ۱۳/۱۳/۶۹
۹۱۱۱۳۳۴۳۴۳
۱۶/۷/۶۹

احتراماً بدینوسیله گواهی میشود برادر **قاسم مهدی زاده** فرزند **محمد زاده** با عضویت **سپاه پاسداران انقلاب اسلامی** در تاریخ **۲۸/۷/۶۹** به منطقه **جبهه** اعزام و در تاریخ **۵/۱۲/۶۹** در عملیات **الفجر** در محل **جبهه** **دعوت** به درجه رفیع شهادت نائل آمده که پیکر مطهر نامبرده در منطقه مذکور باقی مانده است. ضمناً مشارالیه دارای **همسر** و **فرزند** و **نفرت** تحت تکفل می باشد. مراتب جهت اقدامات لازم اعلام میگردد.

والسلام
فرماندهی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
بابل



شهدای آسمان

سیدعلی میررمضانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز سیدعلی میررمضانی
سیدعلی میررمضانی در ۱ تیر ماه سال ۱۳۴۶ میان خانواده‌ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش ماه
رخساره هدایتی و پدرش سیدحسن میررمضانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته فرهنگ و ادب در مدارس فریدونکنار با موفقیت
و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید
بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی
مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید سیدعلی میررمضانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۰۷/۳۰ منطقه مریوان عملیات
والفجر ۴ در اثر اصابت تیر به سینه و شکم شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت
الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

سیدعلی میررمضانی

بسمه تعالی

با سلام و درود بر مهدی موعود و نائب بر حق او امام امت و خانواده های محترم و معظم شهدا و رزمندگان کفرستیز اسلام. به مردم سلحشور و همیشه در صحنه ایران، همشهریان و دوستان و آشنایان سفارش می کنم که امام را تنها نگذارید و با حضور فعال خود در صحنه های عبادی، سیاسی و جهاد پشت دشمنان را به خاک بمالید، بدانید که دست خدا با شماست. خدایا من مثل حسین (ع) نبودم که به شهادت برسم پس مرا همچون حُر بپذیر.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

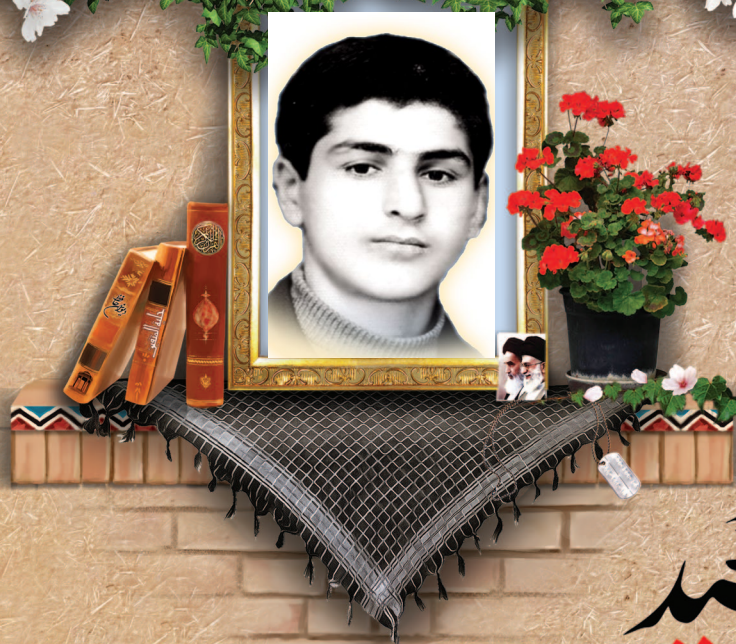
اشیاء و پدیده های جهان در حال حرکتند و جنبش در خویش دارند. بعضی آن را از بالقوه به فعل درآوردند و برخی در خود مکنون دارند.

رود روان است، درختان سر به فلک می کشند، آدمی مراحل رشد را طی می کند. اگر رشدها و حرکت ها فقط در جسم خاکی باشد آدمی را نصیبی نیست ولی اگر به زوایای روحانی و معنوی انسان رسوخ نماید تعالی و علو مقام را به همراه خواهد داشت. اگر متحرک نباشد گنبدیگی پدید می آید. انسان های مسئول آنان که قرعه فال به نامشان زده شد و بار امانت بر دوش او نهاده شد، روحشان را صیقل می دهند و زنگارهای درون را می زدایند و برای رسیدن به معشوق همچون تپانچه شلیک می شوند و انرژی پتانسیل را رها ساخته و به لقاء معشوق می پیوندند.

شهید انسانی است عاشق و شاهد. شاهد همه زمان ها و عصرها و نسل ها. اوست که در پیشگاه حق همواره حی و حاضر است. شهید در دنیا با مرگ جسمانی خویش دشمن غدار را رسوا می سازد و ظلم و ستم را عیان می سازد، همچون امام حسین (ع) که با شهادت خویش جنایات دستگاه خلافت بنی امیه را برملا ساخت.

شهید اسوه و تاریخ ساز است. به بازماندگان جهت می بخشد و هدف را می نمایاند و راه رسیدن بدان را آشکار می کند.

بیا تا مونس هم یار هم غمخوار هم باشیم / انیس جان غم فرسوده بیمار هم باشیم
 شب آید شمع هم گردیم و بهر یکدیگر سوزیم / شود چون روز دست و پای هم در کار هم باشیم
 دواي هم شفای هم برای هم فدای هم / دل هم جان هم جانان هم دلدار هم باشیم
 بهم یکتن شویم و یکدل و یکرنگ و یک پیشه / سری در کار هم آریم و دوش بار هم باشیم
 جدائی را نباشد زهره تا در میان آید / بهم آریم سر بر گرد هم بر گار هم باشیم
 حیاه یکدیگر باشیم و بهر یکدیگر میریم / گهی خندان ز هم گه خسته و افکار هم باشیم
 بوقت هوشیاری عقل کل گردیم بهر هم / چو وقت مستی آید ساغر سرشار هم باشیم



همکلاسی آموز

جواد نریمانی

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز جواد نریمانی
جواد نریمانی در ۳۰ شهریور ماه سال ۱۳۴۹ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش نرجس
پیوسته و پدرش هوشنگ نریمانی پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید جواد نریمانی در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در جبهه
جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۰۲/۲۴ منطقه فاو در اثر پرتاب از ماشین
و ضربه مغزی شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران
مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد
بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

جواد نریمانی

بسم الله الرحمن الرحيم

کوتاه در مورد شهید:

در سی ام شهریور سال ۱۳۴۹ در یک خانواده مذهبی در شهر فریدون کنار به دنیا آمد. شهید سومین فرزند خانواده بود و یک برادر و سه خواهر داشت. او در جمع گرم خانواده رشد و نمو کرد تا به سن مدرسه رسید وی دوران ابتدایی را در مدرسه افشین و راهنمایی را در مدرسه کارگران تا سال دوم درس خواند و به علت علاقه شدیدش به کار درس را رها کرد و مشغول به شغل خرید و فروش اجناس و کالا کرد. او با تشکیل بسیج عضو این نهاد مقدس شد و با دوستان در ایستگاه‌های بازرسی شبانه نگهبانی می داد. عزم خود را برای رفتن به جبهه جزم کرد و راهی مناطق عملیاتی شد و همیشه می گفت: من باید همانند شهید چمران باشم و او را الگوی خود می دانست. سرانجام این بسیجی دلاور در ۱۳۶۵/۲/۲۴ پس از عملیات غرور آفرین والفجر هشت در منطقه عملیاتی فاو در کارخانه نمک در هنگام تدارکات و رساندن امکانات به رزمندگان بر اثر حادثه ای از ماشین پرت شد و بر اثر مرگ مغزی به آرزوی دیرینه اش که شهادت بود رسید.

والسلام - روحش شاد

بسم الله الرحمن الرحيم
 خدمت پدرمادر عزیزم سلام.
 این از عرض سلام امیروارم رحمتان خوب بوده باشد. و اکثر احوالی از ایفای حاجت است با نسیب به حد و الله خوب و سخی و سالم هستم. حال چهارم خوب است و از طرف من بر او برکت بر نیند. و بد جا برنگو که آمده ام موتور سواری کنم. خوب پدرم که صفت دلم با کار من براند و من حقش موتور را بر نیند. و سلام می رانم مادر پیرسان. پدر من را نمی توانم بجا هستم. مادر گریه می کند در رخت های خانه در ۲۰ درجه به زبردت است و مادر کارخانه ترغ نام هستم و خیلی جای ما خوب است هوای فریدونکنار حیف است که در عرض ندارم. و شما را به خواص بسیارم.
 با مهر کند امضای تو را یاد بگیرم و با آنک
 پول خود را بگیرم.
 خدا حافظ
 دعا گوشت علی
 نریمان جواد



شهدای آسمان

منوچهر نصیری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز منوچهر نصیری
منوچهر نصیری در ۸ خرداد ماه سال ۱۳۵۱ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش انسیه
حسن زاده و پدرش صادق نصیری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید منوچهر نصیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۲۵ منطقه شلمچه عملیات
کربلای ۵ در اثر اصابت ترکش به سر و دست و پا شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران
شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و
عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

منوچهر نصیری

بسم الله الرحمن الرحيم

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا »

با سلام و درود خداوندی بر رهبر بزرگ انقلاب اسلامی و رزمندگان اسلام.

اینجانب منوچهر نصیری فرزند صادق نصیری شهادت میدهم که خداوند بزرگ ما را خلق کرد و برای هدایت انسان ها پیامبران را فرستاد که آخرین پیامبران حضرت محمد(ص) و امامان را وصی پیامبر اسلام قرار داد تا انسانها به گمراهی به سر نبرند. من شهادت میدهم روز قیامت و روز حسابرسی هست.

ای مردم مسلمان! بدانید که من برای دفاع از اسلام و قرآن و حکومت اسلامی به جبهه آمده ام تا با نثار خونم در راه خداوند عزیز به پیشگاه او ثابت کنم که مسلمانم و فقط تسلیم فرمان او هستم. ای خداوند مهربان! به احترام محمد(ص) که او را خیلی دوست و عزیز داری قسمت میدهم که گناهانم را ببخشد. جهادم را به بزرگوری ات قبول فرما و شهادت در راه دفاع از اسلام و قرآن نصیبم گردان و روحم را با شهدای کربلا و شهدای جنگ تحمیلی ملحق ساز.

ای خداوند بزرگ! من در طول عمرم خدمت به اسلام و قرآن بزرگ نکردم و می خواهم با فوت ناقابل خدمتی به اسلام کرده باشم. از آنجاییکه من مقلد امام بودم، امام امت تکلیف کردند که باید کار جنگ را یکسره بکنیم و برای لبیک به ندای امام به جبهه رفتن تا شاید بتوانم مسئولیتیم که بر دوشم بود ادا کنم و خوشحالم که خداوند این نعمت به جبهه رفتن را به من داد و خدا را شکر می کنم که پدر و مادر خوبی داشتم که مانع من نشدند و با استقبال گرمشان موجب تقویت روحیه ام شدند که تادر جبهه بهتر بجنگم.

برادران! جبهه جای خدانشناسی و خود سازی است، من خودم و خدا را در جبهه شناختم و عاشق او شدم و خدا عاشق من شد و مرا دعوت به خودش کرد و من دعوت او را پذیرفتم و این بزرگترین افتخار برای من است.
چند سفارش به پدر مهربانم:

پدر جان! من می دانم که تو خیلی مرا دوستم می داشتی و تنها پسر زندگی تو بودم. خدا شما را صبر بدهد در این زندگی چند روزه دنیا از خداوند بخواه که صبر بدهد شما را. اگر از من بدی دیدید ببخشید و حلالم کنید.

مادر جانم! من شما را بسیار بسیار دوست می داشتم چون امید زندگی من بودید و من هم امید زندگی شما بودم، بیاد حضرت علی اکبر امام حسین(ع) که نوجوان شهادت رسید. من شهادت و شهید شدن را خیلی دوست دارم. این است که از الله در آن دنیای بزرگ شما را شفاعت خواهی می کنم. اگر از من بدی دیدید ببخشید.

چند سفارش به مردم حزب الله :

امام امت را تنها نگذارید. جنگ را ادامه بدهید. اگر اسلام پیروز شود از جنگ کردن در راه خدا خسته نشوید پیروزی با ما است. به امید دیدار همگی شما در روز قیامت و محشر.



شهدای آسمان

عبدالله نصیری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز عبدالله نصیری
عبدالله نصیری در ۳ بهمن ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش بمانی
مهدوی و پدرش فتح الله نصیری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع راهنمایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید عبدالله نصیری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۱ منطقه فاو در اثر اصابت
ترکش به بدن شهد شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک
شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار روستای ازباران شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان
مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان
خواهد بود.

سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

عبدالله نصیری

بسمه تعالی

اینجانب عبدالله نصیری فرزند فتح الله نصیری در تاریخ ۶۴/۱۰/۲۵ وصیت نامه خود را به شرح زیر می نویسم: پس از حمد و ستایش آفریننده زمین و آسمان ها شهادت می دهم که جز خدای یگانه خدای دیگری نیست و محمد (ص) آخرین پیامبر و امیر المؤمنین علی علیه السلام حجت بوده و دلیل بر جدایی مومن از کافر است. درود و سلام بر یگانه منجی عالم بشریت صاحب الزمان (عجل الله) و با درود و سلام بر نایب بر حقش امام خمینی که با قیام خونین خود من را از منجلاب بدبختی و ضلالت نجات داد و درس دین داری و چگونه زندگی کردن و چگونه مردن را به من آموخت و سلام بر تمامی شهدای گلگون کفن اسلام از حسین (علیه السلام) تا شهدای گمنام انقلاب اسلامی ایران که رهروان واقعی او می باشد به خصوص شهدای مظلوم ازاران، خدایا تو را شکر می کنم که به من فهماندی که سعادت حیات، خوشی و آسایش نیست بلکه در درد و رنج و مصیبت و مبارزه با کفر و ظلم می باشد. خدایا خون من و دیگر شهدا فقط و فقط به جهت رضای تو ریخته شده و بپذیر ما را در ردیف شهدای صدر اسلام قرار بده.

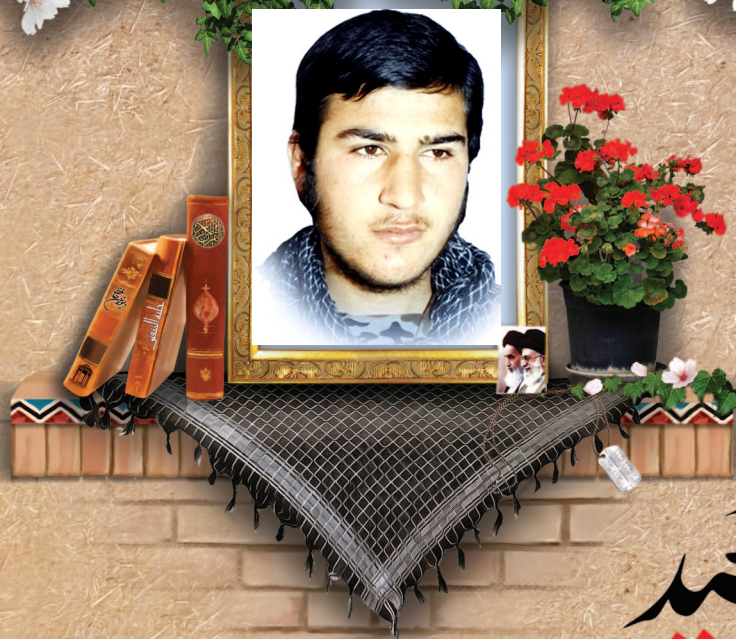
چند تذکره به برادران انجمن اسلامی: ای برادران انجمن اسلامی ازاران! شما چشم باز کنید که کارها را برای خدا انجام دهید نه برای خشنودی فرد یا جمع خاصی، نکند به خاطر رضای مردم خشم و غضب خدا را برای خود بخرید و بدانید که با اعمال خودتان چه آگاهانه یا ناآگاهانه ضربه به اسلام نزنید. جوانان را جذب نمائید، نکند خدای نخواستہ عمل شما باعث شود جوانان به انجمن و انقلاب اسلامی بدبین شوند.

بدانید هر کسی بخواهد برخلاف انقلاب کاری را انجام دهد مثل منافقین و دیگر مزدوران سرنگون خواهد شد. سلام بر شما خانواده های شهدای اسلام و شهدای شما که غریبانه در دشت های داغ خوزستان و کوهستان های سخت کردستان مظلومانه جان دادند. سلام بر آن لحظات پرشکوه آنها و خانواده های شهدا با قامتی استوار و صبورانه بار سنگین انقلاب را به دوش می کشند. اگر چه قلبتان گریان است اما نمی گریید، اگر چه چشمتان اشک بار است اشک نمی ریزید، می دانم داغ فرزندان سخت است اما با صلابت همچون کوه قاب عکس شهدای خود را بر روی سر بلند می کنید و شعار مرگ بر آمریکا و جنگ جنگ تا پیروزی سر می دهید.

و ای مردم مسلمان! آیا در دل شب تاریک آن گاه همه شما خواهید آیا یتیمان جای پدر را در سفره خالی می بینند چه می کنند؟ پس بیایید برای حفظ خون شهدا همه با هم به ریسمان خدا چنگ بزنید و دست از خدا و امامان نکشیم و جز خدا حرف دیگری نداریم.

اما سخنی چند با مادر و پدر رنج کشیده: مادر من! نمی دانم چگونه از تو برای این همه زحمات که متحمل شدید و شبهای زیادی در سر گهواره ام بودی شکر کنم. آفرین بر تو آفرین بر مادران شهدا. مادر جان! می دانم در شهادت بسیار خواهی گریست ولی این را بدان که خون فرزندت در مقابل خون فرزندان رسول خدا هیچ می باشد و دست های خود را به سوی آسمان دراز کن و خدا را شکر کن که بدانید امروز حضرت فاطمه (س) از شما راضی می باشد.

و همچنین از شما پدر زحمت کش و مظلوم کمال تشکر را دارم که برایم زحمت کشیدید، من نتوانستم جبران زحمات شما را تلافی بکنم امیدوارم که خداوند شهادت مرا قبول نماید.



شهدای آسمان

محمود نوری

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز محمود نوری
محمود نوری در ۳ اردیبهشت ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان
فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش کبوتر
فراغتی و پدرش رمضانعلی نوری پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه رشته انسانی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت
پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در
فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل
سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید محمود نوری در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که در
جبهه جنوب و غرب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۱ منطقه فاو عملیات
والفجر ۸ در اثر اصابت ترکش به سر شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی
جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور
فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و
دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

محمود نوری

بسم الله الرحمن الرحيم

«وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ»

«کسی که در راه خدا کشته می شود مرده ندانید آنها نمرده اند بلکه زنده اند اما این حقیقت را درک نمی کنید»

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي - وَادْخُلِي جَنَّاتِي»

به نام آن که خلق کرد آسمان و زمین را با تمامی مخلوقات در آنها و آفرید جن و انس را و اشرف قرار داد انسان را به تمامی مخلوقات. خدایی که تکلیف نمود بر انسان راه راست و رستگاری را و آفرید بهشت و جهنم را تا صالحان و راست رونندگان در بهشت الهی جای گیرند و فاسدان در جهنم. خدایی که فرستاد پیامبران را جهت راهنمایی انسان تا چراغ هدایت را به دست گیرند و مسیر تاریک زندگی کاروان بشریت را روشن سازند. و با درود به تمامی انبیاء الهی از آدم تا خاتم النبیین حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص) که رخسار او مطلع صبح یقین است و خدمتگزاران توحید را سفیر روح الامین فرستادی تا انسانهای خفته عصر جاهلیت را توسط آیات تابناک قرآنش بشارت قوی داد و قلوب زنگار کشیده آنان را صیقل و از ظلمت و گمراهی به سوی نور و روشنائی هدایت فرمود و با سلام و درود بر امامان و اوصیاء گرامی و پیغمبران الهی، چراغان هدایت کاروان انسان ها، چهارده معصوم آل رسول الله و آنانی که همچون شمع سوختند و با نور خویش مسیر را برای آدمیان منور ساختند و با درود به محضر مبارک یگانه منجی عالم بشریت عادل عدالتگر و امیدبخش دل بر امید منتظران عاشق، منورکننده چشم بی رمق و کم نور و نور چشم انتظاران جمال بر نور مبارک و مقدس آن سیمای نورانی و مشعشع آرام بخش روح خستگان در راه مانده، تنها بازمانده آل عظیم معصوم رسول الله، آخرین سفیر الهی حجت خدا، ولی عصر پادشاه کل انس و جن، حاکم حکومت کننده بر دل ها، مهدی موعود و با سلام بر نائب برحقش بیدارکننده خستگان این زمان، درهم کوبنده کاخ ستمگران و ظالمان این زمانه و برافرازنده پرچم خونین اسلام و شاگرد مکتب آل علی (ع) امام عزیز، پیر جماران، خمینی کلمه محبوب قرن، رهبر کل مستضعفین جهان و با سلام به یار خمینی امید امام و امید آینده اسلام قائم مقام رهبری عالم با تقوا منتظری نستوه، مایوس کننده دل های مشرکان و آگاه کننده دل آگاهان، و با درود بر روح پر قدس تمامی شهدا، شهدای گلگون کفن کربلا از کربلای حسین (ع) تا کربلای ایران، از شهدای خفته در مزار شهر، تا شهدای افتاده در زیر سرمای سوزان کردستان و گرمای طاقت فرسای خوزستان و با دعا به پیشگاه خداوند قادر و عزوجل جهت شفای عاجل برای معلولین و مجروحین جنگ و با درود و صلوات بر اسرای جنگ تحمیلی که همچون موسی ابن جعفر در زندان های بغداد به انتظار باز شدن راه کربلا به دست پرتوان رزمندگان می باشند.

با درود و سلام بر خانواده های معظم شهدا و اسرا و مفقودین و جانبازان که واقعا چشم و چراغ این امت مظلوم هستند خصوصا خانواده های شهدای شهرمان. با درود و سلام بر پدر گرامی و عزیزم که همچون کوه استوار و مقاوم که با دست خود مرا به جبهه روانه کردی. پدر جان! من الان وصیت نامه را در موقعی می نویسم که شاید شب آخر زندگی و شب نوین و تازه من باشد. پدر جان! ما همه باید روزی بمیریم چه در بستر باشد و یا در جهاد با دشمنان خدا ولی کدام با ارزش تر است؟ چه معامله ای از این بهتر که خون بدهی و خون بهایش خدا باشد تا از آتش دوزخ رهایی یابی و در بهشت در نعمت های الهی غوطه ور باشی و همچنان با رسول الله (ص) و ائمه اطهار باشی.

محمود نوری

پدر جان! وقتی که تمام آن زحمت هایی که برایم کشیدی تعریف می کردی خودم ناراحت می شدم و شاید هم گریه می کردم و خودت می دانستی که من خیلی عاشق شهادت بودم و همیشه و در همه حال در فکر اینم که چگونه و چه راهی برای رفتن خود انتخاب کنم زیرا گلوی تشنه مرا چیزی سیراب نمی کرد به جز شهادت و از خداوند بخواهید که این بنده گنهکار را از شما قبول کند. پدر جان! شما وصی و ناظر من باشید و در مسجد امام سجاد دفن کنید. پدر جان! از شما می خواهم که در شب اول قبر مرا تنها نگذارید، به خدا گنهکارم و از شما طلب مغفرت و حلالیت می طلبم.

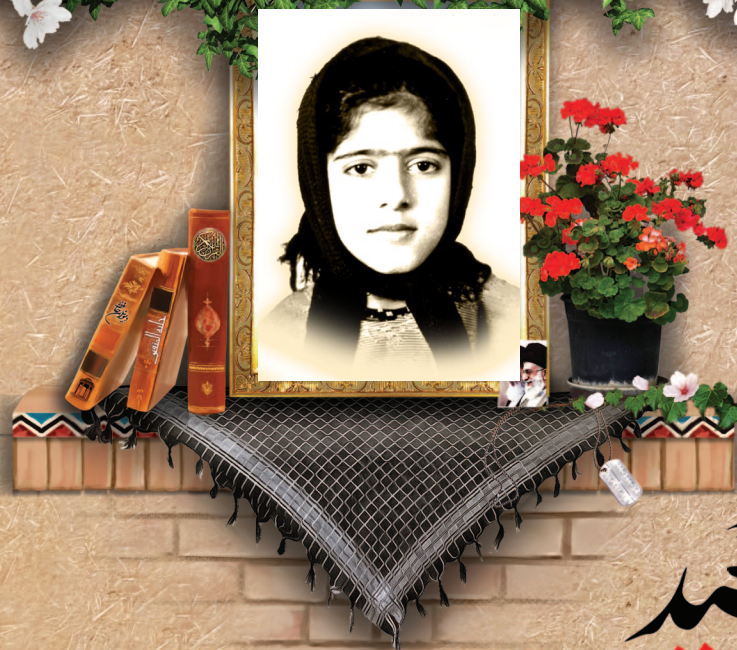
و چند کلمه ای سخن با مادرم. با سلام و درود بر تو ای مادر فهردان، مادر جان! می دانم که داغ فرزند خیلی مشکل است ولی به خاطر خدا که شده صبور و استوار و بردبار باش. مادر جان! می خواهی که اجر من شهید را قبول کند زیاد ناراحت نباشید و گریه نکنید و هر وقت که به یاد پسرمت می افتی به دیگر خانواده های شهدا بنگر و به آن شهیدی که پدر ندارد و یک مادر پیری دارد که چشم و چراغ خانه اش بود. مادر جان! هیچ ناراحت نباشید که پسرمت شهید شد. مانند ام لیلا استوار باش که اکبرش شهید شد و استوار و مقاوم بود و بیشتر در جلسات عزاداری امام حسین (ع) گریه و زاری کنید و برای شهید گناهکار خود دعا کن که خدای بزرگوار مرا غریق رحمت خویش گرداند. از شما می خواهم که مرا در شب اول قبر تنها نگذاری و از شما حلالیت می طلبم.

و چند جمله ای با برادرانم (محمد و جعفر و رضا). برادران! در کارهای اسلامی کوشش کنید و نگذارید منافقان در شهرها جای پای برای خود باز کنند. با کمال شهامت و شجاعت جلوی فاسدان و منافقان را بگیرید و مجال صحبت کردن به آنها ندهید. و خیلی دوست دارم که شما عزیزان در نماز جمعه و دعای کمیل شرکت نمائید و در پی درس و تحصیل خود کوشش کنید. و چند سخنی با خواهرم و خواهران حزب الله. همچنان زینب وار باشید و حجاب را اصلی ترین مسئله خود قرار دهید و نگذارید در مدارس و دانشگاه ها بعضی ها بر علیه اسلام عزیز سمپاشی کنند و همیشه خدا را نصب العین خود قرار دهید. چند جمله ای با عموی گرامی و فامیلان و عزیزان دیگر. عمو جان! شما برای من خیلی زحمت کشیده اید و من هم خیلی شما را اذیت کرده ام و از شما می خواهم که مرا ببخشید و از همه فامیلان طلب مغفرت و حلالیت می نمایم.

و چند سخنی با مردم حزب الله و در خط امام و شهید پرور فریدونکنار. ای مردم حزب الله! همیشه حرف امام بزرگوار را گوش کنید و همیشه او را در نظر داشته باشید و همچنین من دوست دارم که در تشییع جنازه و هفتم و چهلم و سالگرد دعای وحدت را برای یکپارچگی وحدت برادران دینی قرائت کنید و بیشتر به بسیج و پایگاه های مقاومت اهمیت دهید و جلوی فساد و منافقان در شهر را بگیرید و به رزمندگان و سلحشوران اهمیت خاصی قائل شوید و در نماز جمعه و دعای کمیل شرکت کنید و ما هر چه پیروزی داریم از همین دعاها و مناجات با خدا هست.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

۱۳۶۴/۱۱/۱۹



همکلاسی آموز

طوبی یزدانخواه

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز طوبی یزدانخواه
طوبی یزدانخواه در ۲۳ شهریور ماه سال ۱۳۴۷ میان خانواده ای با ایمان و متدین در شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت مادرش شهربانو ثمنی و پدرش نوروزعلی یزدانخواه پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع ابتدایی در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت، نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید طوبی یزدانخواه در سنگر مسجد و مدرسه به اسلام خدمت می کرد که در حوادث انقلاب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۵۷/۰۹/۰۹ منطقه فریدونکنار در اثر اصابت تیر دژخیمان شاهنشاهی شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

طوبی یزدانخواه

بسم الله الرحمن الرحيم

* بر شانه های خون شهید:

مأموران و سربازان برای پراکنده ساختن مردم آمدند و فرمانده پاسگاه فریدونکنار که از نوکران رژیم منحوس پهلوی بود فرمان شلیک داد. طوبی پشت در ایستاده بود و نفس نفس می زد. شوق پرواز بود یا طی مسافت؟! خودش هم نمی دانست. ناگهان چیزی در سینه اش شکافت و شوق رسیدن را در او متجلی کرد. طوبا و خدیجه سبک شدند و به وجه الله نظر می افکندند. مردمی که در خانه جمع شدند، فقط صدای رگبار را شنیدند و قبل از آنکه متوجه چیزی شوند دخترک معصومی را دیدند که به همراه خواهرش غرق خون شد. تیر از در عبور کرد و به قلب طوبی اصابت کرد. تیر اما آرام نشد. از قلب طوبا عبور کرد و به قلب خدیجه رسید. خدیجه ی سه ساله دیگر نفس نمی کشید. طوبا دچار خونریزی شدید در ناحیه سینه شد. خدیجه تاب جدایی از طوبا را نداشت. اینبار هر دو بر شانه های خون شهید، تا خدا دویدند.

* شهادت طوبی به روایت مادرش

دلش در شور و حال آن سال ها هنوز که هنوز است، می تپد. چهار جگرگوشه و همسرش به شهادت رسیده اند، او عزیزترین کسانش را در سال های انقلاب و جنگ از دست داده است، با این حال که در قلبش پنج لاله جوانه زده است و در سینه اش یاد آنان و خاطر ایشان فراموش نشده است، با وجود تمام خستگی ها و تنهایی ها وقتی نگاهش می کنی احساس می کنی این زن دریایی است پر از امواج صبر و شکیبایی. «شهربانو ثمنی» مادر شهیده «طوبی یزدانخواه» نقل می کند: در خانه بودم. آن روز پسرم قربانعلی و دخترم کبری برای راهپیمایی از خانه بیرون رفته بودند و طوبی نیز پس از همراه کردن خدیجه با خودش از خانه بیرون رفته بود.

با صدای زنگ در به سوی حیاط رفتیم. صدای شلیک گلوله چند دقیقه قبل از آن مرا نگران کرده بود، چند نفر از هم محله ای ها را دیدیم که جلوی در ایستاده بودند. در آن زمان برای تشییع جنازه عمومی اجازه ای نبود. به همین دلیل بدون مراسم، طوبی و خدیجه را تشییع کردیم و با مشکلات فراوان آن ها را در حیاط مسجد امام سجاد (ع) به خاک سپردیم.

از سوپی سربازی که طوبی و خدیجه را به شهادت رسانده بود، قصد فرار داشت که مردم جلوی او را گرفتند. او در اعتراضات خود ادعا می کرد طوبی و خدیجه را نکشته است و بچه ها از ترس سگته کردند.

بعد از حرف های این سرباز، در روز سوم شهادت بچه ها، پزشکی آمد تا بعد از نیش قبر مشخص کند که آن ها بر اثر اصابت تیر به شهادت رسیده اند یا سگته کرده اند. طوبی را از قبر بیرون آوردند، دیدند که تیر خورده است ولی تیر در بدنش نبود. در همان لحظه پدرش وضو گرفت تا نماز شکر بخواند. خدیجه را از هم از قبر بیرون آوردند که دیدند تیر در قلب خدیجه است.

چند ماه بعد، برخی آشنایان از پدرشان پرسیدند که چرا آن زمان نماز شکر خواندید و او پاسخ داد: زیرا بچه هایم نزدیکم هستند و جنازه آن ها را به جای دیگری نبردند و به خاطر این که ادعای آن سرباز راجع به ترسیدن بچه ها غلط از آب درآمد پس باید خدا را شکر می کردم. طوبی یزدانخواه کناری ۲۳ شهریور ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی متولد شد. وی تحصیلاتش را تا پایه سوم ابتدایی در دبستان بهشت گذراند و پایه چهارم ابتدایی به دبستان ناموس شهر فریدونکنار رفت که با شهادتش، تحصیل در پایه چهارم ابتدایی ناتمام ماند.

طوبی فرزند پنجم خانواده بود و خواهری کوچک تر به نام خدیجه داشت که همیشه او را بر دوش می گرفت و درس می خواند. طوبی در نهم آذر ۵۷ در یک تظاهرات مورد اصابت گلوله سربازان رژیم شاهنشاهی از پشت قرار گرفت و با خدیجه ۳ ساله که به پشتش بسته بود، به مقام رفیع شهادت نائل شد.

* دخترک ۱۰ ساله فریدونکناری از روزی رسان می گوید

خواهر شهیده طوبی یزدانخواه می گوید: طوبی دختر بخشنده ای بود. حتی گاهی اوقات صبحانه فردای خود را به می بخشید و می گفت «خدا روزی ما را می رساند.» «شهربانو ثمنی» مادر شهیده «طوبی یزدانخواه» می گوید: چند ماهی به عید نوروز مانده بود که پدر طوبی برایش کفش های قرمز رنگی خرید. وی ادامه می دهد: طوبی برای چند روز آن کفش ها را در مدرسه به پا کرد اما یک روز دیدم وقتی از مدرسه برگشت با یک دستمال کفش های نو خود را تمیز کرد و در جعبه گذاشت. از طوبی پرسیدم «چرا این کار را کردی؟»

طوبی گفت: «بابا پول زیادی ندارد، من این کفش ها را نگه می دارم تا عید آن ها را به پا کنم.»

«کبری یزدانخواه»، خواهر شهیده طوبی یزدانخواه گفت: آن زمان در آمد خانواده ما کم بود. هنگام شب مادرم به هر کدام از بچه ها ۲ تا گردو و به اندازه یک کف دست نان می داد تا بخوریم. طوبی یکی از آن گردوها را با کمی نان می خورد و بقیه را لای یک روزنامه می پیچید و داخل کیفش می گذاشت و می گفت «شاید فردا برای صبحانه نان نداشته باشیم. آن وقت این صبحانه من می شود.»

گاهی اوقات برادرانم موقع شام منزل نبودند و وقتی می آمدند غذا به آن ها نمی رسید. طوبی همیشه غذای صبحش را به برادرانمان می داد و وقتی می پرسیدیم: «پس خودت فردا چه می خوری؟» می گفت: «خدا روزی ما را می رساند.»

و السلام - روحش شاد



شهدای آسمان

میرسعید یوسف نژاد

هو الشهید

زندگی نامه شهید دانش آموز میرسعید یوسف نژاد
میرسعید یوسف نژاد در ۲۸ مرداد ماه سال ۱۳۴۸ میان خانواده ای با ایمان و متدین در
شهرستان فریدونکنار استان مازندران دیده به جهان گشود و در دامن پر مهر و محبت
مادرش مولود پور آقابرار و پدرش سیدیوسف یوسف نژاد پرورش یافت.
دوران تحصیلی را تا مقطع متوسطه در مدارس فریدونکنار با موفقیت و جدیت پشت سر
گذاشت و یکی از دانش آموزان خوب در تحصیل و اخلاق بود، شهید بزرگوار در فعالیتهای
فرهنگی، اجتماعی و انقلابی آن دوران و برگزاری مراسمات مذهبی مدرسه و محل سکونت،
نقش موثر و حضور پررنگی داشت.
شهید میرسعید یوسف نژاد در عضویت بسیج لشکر ۲۵ کربلا به اسلام خدمت می کرد که
در جبهه جنوب شرکت داشت و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۶/۱۲/۲۳ منطقه خرما عملیات
والفجر ۱۰ در اثر اصابت ترکش خمپاره به پهلو شهید شیرین شهادت را نوشید و در جوار
رحمت الهی جای گرفت. پیکر پاک شهید بزرگوار پس از تشییع در گلزار شهدای شهرستان
شهیدپرور فریدونکنار استان مازندران مدفون گردید و تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و
دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.
سلام و درود خدا بر روح پاک و مطهرش.

میرسعید یوسف نژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

کوتاه در مورد شهید :

شهید سعید یوسف نژاد در خانواده ای پر جمعیت دیده به جهان گشود. وی تحصیلاتش را تا مقطع سوم راهنمایی ادامه داد و پس از آن در ۱۴ سالگی با کسب اجازه از مادر راهی جبهه شد.

او تک فرزند پسر خانواده بود و علیرغم نهمی همسایگان از فرستادن وی به جبهه مادرش عقیده دیگری داشت. او در جبهه همه فن حریف بود. از آرپی جی زن گرفته تا غواصی و قایقرانی به مادر می گفت: تندرترین خودروی اهواز در اختیار من است. او با قایق پیکر مطهر شهدا را جابه جایی کرد و می گفت صحنه هایی که می بینم بسیار دلخراش و آزار دهنده ست ولی خدا در جبهه به انسان دلی بزرگ می دهد.

او چند دفعه مجروح و شیمیایی شد. وی شب قبل از شهادتش خواب دیده بود که از قله پرت شده و به شهادت می رسد و خوابش اینگونه تعبیر شد.

در منطقه کردستان از بالای کوه تویی به او و دوستش شلیک شد و با اصابت ترکش به شهادت رسید.

جنازه وی در سرمای کشنده زمستان کردستان سه روز در برف ماند و خون در بدن شهید منجمد شد.

پس از آن ۷ روز در سردخانه نگهداری شد و به همراه ۸ شهید دیگر تشییع شد.

والسلام - روحش شاد

